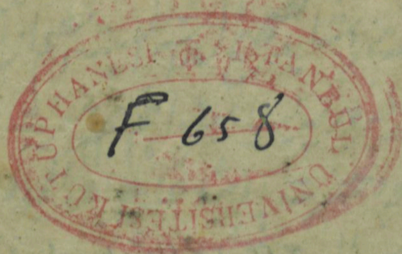

İSTANBUL ÜNİVERSİTESİ KÜTÜPHANESİ
F 658



بسم الله الرحمن الرحیم

تبرکاً

الحمد لله الذی جعل بلابل السنة الذاکرین فی اقفاص افواههم فی حدائق حلق الذکر
بذکر لا اله الا الله وجعل الصلوة علی نبیه سید الاولین والآخرین محمد
المصطفی الذی لم یخلق العالم لولاه وسیله لوصول اهل الایمان الی متمنیهم
سپاس بیرون از اندازه و قیاس حضرت واجب الوجودی را که دلیل
وجود او هم وجود اوست مثنوی تو به دو بشناس او را نی بخود ره از و
خیزد به ره فنا از خرد و ستایش مصون از احاطه گنجایش ذات اقدس
صاحب الجودی را که موجب بود عالم و عالمیان پرتوی از انوار شهود
اوست و درود نامحدود بر مظهر اتم اسم اعظم و بر آل و اصحاب او که هادیان
طریق قوم اند ابد الآبدین الی یوم الدین متواتر و متوالی باد اما بعد
بر ضمایر اصحاب بصایر پوشیده نماند که هیچ سعادتی عالی‌تر از معرفت
و هیچ شقاوتی سافل‌تر از جهالت نیست که حضرت علام الغیوب تقدست
ذاته و تنزهت صفاته می‌فرماید که و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
اکابر مفسرین گفته‌اند ای لیعرفون تمام عالم بمنزله جسدیست و آدمی
بمنزله روح آن چنانچه بعضی از اکابر گفته‌اند قدس الله سرهم قایله رباعی
عالم چو تنی بود ز جان مانده جدا یا آینه نه بود در وی نه صفا آدم
بجمال خود چو شد جلوه نما تن را جان داد آینه را داد جلا پس اشرف
مخلوقات آدمیست و خلقت آدمی از برای معرفت است و معرفت کار دل است

باید

باید صحت یابد تا معرفت را شاید تصحیح دل از شرایط است اعظم آن جمعیت خاطر است
و جمعیت خاطر را امور ضروریه بسیار است اهم همه امنیت ملک است و نظام
این امنیت بوجود باجود حضرت پادشاه که ظل الله الممدود فی الارضین اند
انتظام می‌یابد پس همه کس را لازم است که دعای پادشاه وقت خود کنند
تا تصحیح دل تواند نمود و ابواب فتوح بر روی خود تواند گشود لا سیما پادشاه
عالیجاهی که شجره بار آور وجود او از دریای با مبدا و منتهای سیادت
آب خورده پرورش یافته باشد که اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها
کل حین باذن ربها صفت آنست با وجود نسبت نسبیه مناسبت
نسبتها بنوعی روی داده که نسبت نسبیه بمرتبه کمال رسیده امید است که
واسطه ظهور آثار عجیبه و انوار غریبه شود بمضمون الآثار تشیر بما فیه
آثار ظاهری کس دلالت واضحه دارد بر اطوار درونی او و این معنیست
کثیر الذیل چنانچه بر واقفان اصطلاحات محققین صوفیه زکیه قدس
الله اسرارهم الاقدس غیر خفی است که در مرتبه غیب ثانی هر کس بهر
حال و اعتبار که بود بهمان حال و اعتبار بعد از یافتن شرایط وجود
او از انبساط حضرت وجود مطلق پیدا کرده در مرتبه از مراتب متعینه
در مرات ظاهر وجود ظهوری میکند پس از اوضاع و اطوار این پادشاه
خلایق پناه که حضرت خلاق عالمیان بصفت رحمانیت در ایشان
تجلی کرده اهل عالم را در آسایش میدارد پی میتوان برد که منبع عبودیت که
مرتبه علیاست از مراتب مقربان درگاه الهی در مرتبه غیب ثانی و عینیت
او که مقام احدیت عبارت عبارت از آن دوست در نهاد پادشاه
عالی نهاد بحصول پیوسته با اضافه آن باسم العزیز که این اسم مبارک مربی …

این ذات اقدس بوده مربای این اسم اعظم چنانچه در لوامع البینات تحقیق
یافته چنان مفهوم میشود که هر چند تمام اهل عالم خواهند که خوارش کنند
نتوانند چنانچه منقول است که مردی هارون الرشید را امر معروف کرد هارون
در غضب شد خواست تا بسیاستش رساند استری داشت بغایت بدخوی
فرمود که آن مرد را با او بسته در زیر دست و پای او گذارند تا بهلاکتش رساند
چنان کردند اصلاً از آن استر آسیبی بآن مرد نرسید بعد از آن فرمود تا در خانه
انداخته همه راههای بیرون شدن را مسدود ساختند که بگرسنگی و تشنگی
بمیرد ملازمان هارون پس از فراغ این معامله دیدند که در باغی از بساتین
سیر میکند چون از خانه خبر گرفتند خانه چنان یافتند که ساخته بودند
بهارون الرشید خبر کردند هارون الرشید آن مرد را طلب کرده پرسید که ترا
درین بوستان که در آورد گفت آنکس که از این خانه راه بر آمد مسدود
شده بر آورد هارون الرشید را عجب آمد بعد از آن فرمود که این مرد را سوار
ساخته بعزت بغایت و احترام تمام در شهر گردانید و منادی کنید که این
آن کسی است که خدایش عزیز ساخته است بخوار ساختن کسی خوار نمیشود هارون
هر چند خواست که خوارش کند نتوانست آنکس مربای اسم العزیز بوده حضرت
حق جل و علا باسم العزیز در وی تجلی کرده بوده عزیز من آثار رحمت درین
عزیز کرده خداوندی زیاده از آنست که توان گفت یا نوشت اللهم زد
اللهم امدد ظل سلطنته علی مفارق المسلمین الی یوم لا ظل الا ظلک و احشره
تحت لواء سید المرسلین رحم الله عبدا قال آمین آمین بر متأملان صادق
و متفکران محقق پوشیده نیست که عنایت ازلی و سعادت لم یزلی
دستگیری کرده طایفه را از ذکر بمذکور رسانیده و شربت اطمینان

چشانیده

چشانیده مطمئن القلوب گردانیده که الا بذکر الله تطمئن القلوب
و جمعی را بواسطه بعد و بسبب قساوت قلب شده که فویل للقاسیة قلوبهم
من ذکر الله یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا کنیل مصر ماء للمحبوبین و بلاء
للمحجوبین آب نیل است بقبطی خون مینمود قوم موسی را چون بود
آب بود بنا بر آنست که بعضی از متعسفان متکلف و متکلفان
متعسف که خود را متصوف شمرده در لباس اهل تصوف مینمایند
و بهره از شریعت و طریقت جز این ندارند که نفی شریعت
و طریقت میکنند و نمیدانند و در هدم طریقه اخره کرام قدس الله
اسرارهم و اوصل الی متابعیهم انوارهم سعی بلیغ و اهتمام تمام
دارند و حال آنکه هر یک از بزرگان بانواع اصناف علوم ظاهری
و باطنی آراسته بوده اند و مانند آفتاب عالمتاب همه عالمیان
از انوار اسرار ایشان منور شده اند و این بیکارگان را الی یوم ~~القیام~~
قیام ان عهده الصام یافتنیست و این مدعیان بی مغز را اثر
جز نفی کردن و انکار نمودن این بزرگان نیست از برای خذلان
این بی سوادان همین حالشان بسنده و کافیست که خطا
بر بزرگان گرفتن خطاست اگر وقوفی از علم شریعت و طریقت
میداشتند یا از خدمت بزرگان بهره مییافتند هر آینه مصدر این
اقوال و افعال ناپسندیده نمیشدند بجمیل سواد دیگر در مادهٔ ایشان
مایهٔ سواد الوجه فی الدارین است سخنان مشکل صوفیهٔ زکیه
قدس الله اسرارهم الاقدس را که مرموزات مقصدی فهمیدن
و خواندن شده تصرفات عجیبه که مثل تحریف کلام ملک علام

سماع و تواجد میکنند ثمرهٔ آن غیر از قساوت قلب چه خواهد بود
فویل للقاسیة قلوبهم نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له

هرچه اکابر طریقت قدس الله اسرارهم کرده اند همه مقبول و مستحسن است اعتراض بر مختار بعضی از بزرگان بنابر مخالفت مختار صوری بمختار بزرگان دیگر محض بی عقلی و بی بهره گی از شریعت و طریقت است زیرا که در شریعت مقرر است که بعضی از امور هست که نسبت به بعضی آدمیان مقبول و نسبت به بعضی غیر مقبول است و بعضی از امور هست که نسبت بیک کس در وقتی مقبول و در وقت دیگر غیر مقبول است بلکه در یک وقت بشرطی مستحسن و بشرط دیگر غیر مستحسن است و در طریقت نیز همین مرتبه مرعیست پس اگر از بزرگی اختیار طریقی واقع شده باشد بنابر موافقت استعداد آن بزرگ و بران طریق مستعدانی که مناسبت استعداد ایشان سلوک آن طریق را مقتضی کرده باشد سلوک فرمایند و بزرگ دیگر را طریق دیگر موافق افتاده و بران طریق سلوک میکنند و میکنانند نمیرسد هیچکس را که هیچیک ازین بزرگان را انکار کند زیرا که هریک آنچه کرده اند بر وفق شریعت نبوی علی صاحبها التحیة والسلام کرده اند چنانچه بر کسیکه تتبع احادیث آنحضرت علیه من الصلوات انماها و من التسلیمات اکملها کرده غیر خفی است که مطابق احوال مستعدان امر میکرده اند در همه کتب معتبره و نزد همه علما محقق است که هیچ چیز عالی تر از معرفت حضرت حق سبحانه و تعالی نیست اولیاء عظام و مشایخ کرام از برای تحصیل این مرتبه علیا بعد از تصحیح عقاید و تهذیب اخلاق

درین

و درین ظاهر با حکام شریعت علی صاحبها اتم الصلوات و اکمل التحیات اشتغال بذکر حضرت واجب تعالی ذی الافضال برداز فرموده اند بعضی که مشرب ایشان موافق ذکر لسانی بوده و از ان ترقیات یافته اند و بدرجات عالیات رسیده اند طالبان را که استعداد ایشان مناسب آن بوده بهمان طریق سلوک فرموده اند و بعضی دیگر ذکر قلبی را اختیار کرده اند و سالکانرا بآن هدایت کرده اند هریک ازین دو فریق بمقتضای استعداد سالکان ارشاد نموده اند

ذکر لسانی را دو مرتبه است یکی آنکه خود شنود پس دیگری آنکه دیگری هم شنود که جهر و اخفا عبارت ازین دو مرتبه است چنانچه اهل شرع همین دو مرتبه را قرار داده اند و بنای احکام شرعی از قول صحیح بر همین نهاده اند تا که تصحیح حروف با سماع نفس قایل را اعتبار در احکام شرعی نموده اند اما اکابر طریقت قدس الله اسرارهم فرموده اند که ذکر قلبی را در تحصیل مطالب علیه تاثیر تمام است و این سخنی است حق چنانچه بمشغولان آن غیر خفی است پس معلوم شد که ذکر قلبی و لسانی از اخفاء و جهر مختار اعزه کرام و اکابر عظام و اولیا و مشایخ ذوی الاحترام بوده است عمل اکابر که مقتدایان روزگار اند که اتباع آثار ایشان مقتدون یقین که باشند معتمد شرعی نخواهد بود چون بعضی بی ادبان متعصب که در بند خودی و خود پرستی مانده اند در باب ذکر جهر سخنان بی مغز و توقفات نالایق میکرده اند و تمسکات مینموده اند بنابرین بنده قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه خادم الفقرا و المساکین مخلص الاکابر و الاصاغر من المسلمین العبد الضعیف محمد شریف الحسینی العلوی

هداه الله الی الطریق المصطفوی که مدتی مدید و عهدی بعید از زمان طفولیت
تا بالیوم که از ایام شهور سنه الف و سبع و سبعین من الهجرة النبویة ۱۰۷۷ است که
سنین عمر او از خمسین گذشته قدم در ستین نهاده در خاک روبی
آستانه ملایک آشیان بزرگان دین و کبرای اهل یقین قدس الله
اسرارهم بوده خصوصاً در سلک بنده گان حضرت قطب الاولیا غوث
الکبری قدوة المحققین اسوة المدققین الجامع بین علم الظاهر و الباطن
عون الاسلام و معین المسلمین المحیی للسنة النبویة المقیم للشریعة المصطفویة
سیدنا و سندنا و مخدومنا و مخدوم العالمین الحافظ لکلام الله سبحانه و العالم
بالعلم ارباب الفارق بین الحق و الباطل الکامل المکمل مفتی الثقلین امام
الفریقین الذی عجز اوهام اولی الافهام من احاطة اوصافه صاحب
الآیات العلیه و الکرامات الجلیه هو الذی اشرق انوار جلالته
جمیع بسیط الارضین و استنار منه تمام ذرات العالمین و هو القطب
التحقیقی حضرت عزیزان عالم الشیخ العلوی الصدیقی قدس الله سره و اعلی
ذکره منسلک بوده بنظرهای کیمیا اثر در اوقات خوش منظور شده
بعد از آن بشرف خدمت و سعادت صحبت خلفای عظام آنحضرت قدس
سره مشرف و مستعد شده بانفاس نفیسه آنحضرت قدس سره روح
الله ارواحهم سرافرازی یافته الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله خواست که شفقة للمسلمین و اخذا للنصح لهم این
مجموعه ترتیب نماید که مشتمل باشد بر آیات و احادیث و روایات
وارده در باب ذکر جهر و متضمن باشد بر رد تمسکات منکرین تا ساده
دلی از راه نبراید و در عقیده باطل نیفتد و بنا بر اتباع آن بادیهای
متعصب از حضرت حق سبحانه و تعالی و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم

بلکه

بلکه همه انبیا صلوات الله علی نبینا و علیهم اجمعین و صحابه کرام و تابعین رضی الله تعالی
عنهم و اکابر طریقت قدس الله اسرارهم در روز قیامت شرمنده نشود
این مجموعه را بنا نهاده شد بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه و نامیده شد
این تألیف را نجحة الذاکرین لرد المنکرین مقدمه در تحقیق معنی بدعت
و آنچه متعلق است بآن بدان ای طالب صادق که در کتب معتبره مثل
کافی و وافی و غیرهما مذکور است که البدعة هی الامر المحدث الذی لم یکن هو
من فعل الصحابة و لا من التابعین و لا ما اقتضاه الدلیل الشرعی یعنی بدعت
کاریست نو پیدا کرده شده در دین که نیامده است آنکار از صحابه و از تابعین
رضوان الله علیهم اجمعین و اقتضا نکرده است جواز آنرا دلیل شرعی و در مکتوب
گفته است البدعة هی زیادة فی الدین او نقصان منه یعنی بدعت زیاده
کردن است در دین یا نقصان است از وی اما زیاده کردن چنانچه روز شک را
برمضان در پیوندد و نیت روزه رمضان کند یا غیر تکبیر تشریق را تکبیر
تشریق پیوندد و بطریق اعتقاد وجوب گوید اما نقصان چنانکه خروج
نجس من غیر السبیلین را ناقض وضو نداند از میان نواقض آنرا نقصان
کند این نزد حضرت امام اعظم نقصان است از دین پس از تمهید ماهیت
بدعت باید دانست که هر امری که از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و سلم واقع یا از صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بصحت رسیده که
کرده اند یا از تابعین رحمهم الله صادر شده یا دلیلی از ادله شرعیه
دلالت بر جواز آن کرده بدعت نخواهد بود زیرا که هر چه بحضرت
خاتم الانبیا و المرسلین علیه و علیهم السلام منسوب است از فعل و قول و تقریر
داخل سنت است این چنین آنچه باصحاب کرام و تابعین عظام رضی الله عنهم

نسبت باید از فعل و قول و تقریر و داخل در سنت است تقریر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آنست که کسی در حضور پر نور حضرت صلی الله علیه وسلم
عملی کرده باشد و ایشان صلی الله علیه وسلم منع نفرموده باشند پس
اگر شخصی بنا بر جهالت و خبث طبیعت و حسد بر اهل صلاح و خیریت
فعلی را که حضرت سید الاصفیا سید الانبیا علیه من الصلوة اکملها و من السلام
اتمها و علیهم اجمعین کرده باشند و صحابهٔ کرام و تابعین عظام رضی الله عنهم
اتباع نموده باشند و صحابهٔ کرام آیات و احادیث بر ورود و جواز و استحباب
آن دال باشند و قیاسات شرعیه مقتضای صحت و مستحسنیت آن میکرده باشند
انکار کنند و مذمت نماید و فاعل آنرا سفاهت کند از حضرت حق سبحانه
و تعالی و رسول او صلوات الله و سلامه علیه و از اصحاب و تابعین رضوان الله
علیهم اجمعین شرمنده دنیا و آخرت باشد اگر توبه نکند و برین صفت
ذمیمه اصرار نماید مستحق عقوبت شدیده مدیده شود و چنانچه منکران طریقهٔ
علیهٔ فقریهٔ جهریهٔ ثبتیهٔ حضرت سلطانیه ادام الله الملک العلام بارفعها
العلیا اعلامها و اقام بین الانام من الخواص و العوام احکامها **مقالهٔ اولی**
در بیان ادلهٔ شرعیه از آیات و احادیث و قیاسات و روایات که
وارد است در باب ذکر بطریق جهر و درین مقاله چهار فصل است **فصل اول**
در بیان آیات اما آیات پس طریق استدلال بآن مبنی است بر شش وجه
وجه اول استدلال باوامر مطلقه که در کتاب الله عزوجل در باب امر بذکر واقع
شده منها قوله تعالی قل الله ثم ذرهم و منها قوله تعالی قل ادعوا الله او ادعوا
الرحمن و منها قوله تعالی ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و منها قوله قوله تعالی
فاذکرونی اذکرکم و منها قوله تعالی واذکروه کما هدیکم و منها قوله تعالی اذکروا الله
ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و منها قوله تعالی فسبح بحمد ربک و استغفره

یا ایها الذین آمنوا

و امثال

و امثال این آیات که امر است بمطلق ذکر و نزد حضرت امام المتقین و مقتدی
المحققین حضرت امام اعظم رحمة الله علیه المطلق یجری علی الاطلاق قاعده
ایست مقرره چنانچه در همه کتب اصول و فروع این سخن مذکور و مسطور
است پس امر مطلق چون شامل جهر و اخفا است میباید که هر دو نوع
ذکر مامور به باشد و درین سخن که ادنی مرتبهٔ امر اباحت است یا ندب
یا وجوب در میان علمای محققین خلاف است نزد بیشتر از علمای حنفیه
مقتضای امر مطلق وجوب است بر هر تقدیر در جواز مطلق هیچ تردد
نیست پس ثابت شد که مطلق ذکر که متضمن جهر و اخفاست جایز
بوده بلکه مستحب و مندوب بوده بلکه واجب بوده وجه ثانی از وجوه
استدلال بآیات بینات تمسک کردنست بمطلق آیاتیکه واقع است
در مدح ذاکران منها قوله تعالی والذاکرین الله ذکرا کثیرا والذاکرات
و منها قوله تعالی والذین اذا ذکروا الله وجلت قلوبهم و منها قوله تعالی
الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و منها قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن
القلوب و امثال این آیات که واقع است در مدح مطلق ذاکران
دلالت صریحه دارد که مطلق ذکر سبب مدح است خواه بطریق جهر
خواه بطریق اخفا پس هیچ یک از قسمین ذکر را بدعت نتوان گفت
زیرا که آوردن بدعت سبب مدح نتواند شد وجه ثالث از وجوه استدلال
بآیات رفیع الدرجات نقل از انبیاست علی نبینا و علیهم السلام حضرت
ذوالجلال والافضال از احوال ایشان خبر میدهد در قرآن معجز
بیان که ذکر حضرت او سبحانه و تعالی را بطریق جهر گفته اند چنانچه میفرماید
و ایوب اذ نادی ربه و میفرماید و ذاالنون اذ ذهب مغاضبا

سبحانک انی

فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت و منها
و نوحا اذ نادی ربه نداء و منها و زکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی
فردا درین آیات بینات حضرت حق سبحانه و تعالی خبر داده که حضرت ایوب
پیغمبر علی نبینا و علیه السلام پروردگار خود را ندا کرده است و حضرت
یونس پیغمبر علی نبینا و علیه السلام باواز بلند این ذکر را گفته که لا اله الا انت
و حضرت نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام حضرت رب العالمین را ندا
کرده است و در کتب لغت مثل جوهری و صحاح و غیره چنانکه گفته شده است که
النداء رفع الصوت و در تفاسیر مثل تفسیر کبیر و غیره مذکور شده که من
شرط النداء الجهر و در تفسیر احقاف گفته است که النداء هو الدعاء باجهر
الاصوات پس هرگاه که ذکر جهر از انبیا علی نبینا و علیهم السلام واقع شده
باشد بمقتضای کریمهٔ اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده اتباع
انبیاء علی نبینا و علیهم السلام باید نمود چون ایشان جهر کرده اند پس جهر
کردن بذکر جایز بلکه مستحب بلکه واجب خواهد بود بنا بر مقتضای صیغهٔ
امر با قتده وجه رابع از وجوه استدلال آیات منزلات که سبحانه آنست که
در آیات متعدده حضرت حق سبحانه و تعالی مذمت کرده است معرضان
از ذکر بطریق جهر و اعلان از آنها قوله تعالی و اذا ذکرت ربک فی القرآن
وحده ولوا علی ادبارهم نفورا و منها قوله تعالی و اذا ذکر الله وحده اشمأزت
قلوب الذین لا یومنون بالآخره و در بعضی از تفاسیر مذکور شده که وقتی که
میشنیدند مشرکان قول لا اله الا الله وحده لا شریک له را از مومنان
منکر میگشتند کافران از مومنان منطوق آیت کریمه آنست که وقتی که ذکر
کرده میشود خدا را به تنهایی گریزان گردد دلهای کافران و انکار

دراثنا

در اثنای آن پیدا شود یقین است که مراد باین ذکر ذکر بطریق جهر خواهد بود
نا شنوده دلهای کافران رمیده شود زیرا که ذکر قلبی را کسی مطلع
نمیشود با آنکه اطلاق لفظ هم کفایت میکند مطلق یجری علی اطلاقه
پس مذمت منکر مطلق مذمت منکر جهر را شامل است و منها قوله تعالی
و اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون یعنی وقتیکه گفته شود مر کافران را
این ذکر را که لا اله الا الله است استکبار میکنند چون بنای استکبار بر
سماع است پس مراد به ذکر بطریق جهر خواهد بود و اگر مطلق هم باشد
مطلب ثابت است و منها قوله تعالی و اذا ذکروا لا یذکرون و منها
قوله تعالی و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها
و منها قوله تعالی و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین
یعنی هر کس که از یاد رحمن باز ایستد ما شیطانی بر وی میگماریم تا او را
قرین و همنشین باشد و منها قوله تعالی من اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا و نحشره یوم القیامة اعمی یعنی هر کس که رو گرداند از ذکر بلند بدر
ستی که مر او راست معیشتی تنگ و در روز قیامت کور محشور خواهد شد
مخفی نماند که درین آیات مانعان و معرضان از ذکر را مذمت کرده شده
چون از ذکر خفی کسی اطلاع نمییابد پس مراد ذکر بلند خواهد بود هر گاه که
مانعان ذکر بطریق اعلان و معرضان آن در قرآن مذموم باشند و از آیات
سابقه معلوم شده بود که ذکر بلند گفتن موجب ثنا و مدحت است
پس ثابت شد که ذکر بلند بدعت نبوده است مارا این بنده است که
حضرت حق سبحانه و تعالی مذمت مانعان و معرضان کرده است وجه خامس
از وجوه استدلال آیات منزل البرکات آنست که حضرت ملک متعال

ذو الجلال والافضال میفرماید که ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله
ومیفرماید که ولا تکتموا الشهادة ومیفرماید که ومن یکتمها فانه آثم قلبه حاصل
این آیات بینات نهی از کتمان شهادة است کفتن لا اله الا الله
بزرکترین شهادتست بدلیل آنکه در حدیث صحیح علی صاحبه السلام
والتحیه آمده است که دو اعرابی بحضرت رسالت مرتبت علیه الصلوة
والسلام عرض کردند که اکر ما را از بزرکترین شهادت با حضرت شما ایمان
میآریم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این آیت را بر خواند که شهد الله
انه لا اله الا هو پس هر دو ایمان آوردند پس معلوم شد که قول لا اله
الا الله بزرکترین شهادت بوده است و در کتب اصول فقه مقرر شده است که
نزد علما رحمهم الله نهی اقتضاء دوام و تکرار میکند پس باید که کتمان این
شهادت کبری که قول لا اله الا الله است از مومنان واقع نشود پس
باید که هر آن به این کلمه طیبه اشتغال نموده بطریق اعلان کفته شود تا
اجتناب از نهی لا تکتموا الشهادة و امتثال امر حضرت صاحب شریعت
علیه السلام والتحیه که فرموده اند قولوا لا اله الا الله بحصول پیوندد وجه
سادس از وجوه استدلال بآیات منبع الغنایات آنست که حضرت
حق سبحانه و تعالی میفرماید که اذکروا الله ذکرا کثیرا یعنی یاد کنید خدای
تعالی را یاد کردن بسیار ذکر کثیر مطلق واقع شده چون بقاعده اصول
مطلق منصرف بفرد کامل است پس میباید که کمال کثرت ذکر بجا امکان
از مامورین بمنصه ظهور و حصول آید و این کمال کثرت ذکر بجا امکان
بی ذکر بلند امکان ندارد زیرا که زبان ترجمان دل است هر کاه که ذکر
بلند کفته شود چهار فرد از افراد ذکر بمرتبه حصول میرسد اول فردی

خبر شهیده

از ذکر

از ذکر زبان که در دل آمده است و زبان ترجمان آن شده بعبارت آورده است
دوم فردیکه بر زبان جاریست سیم فردیکه از راه کوش بواسطه سماع
ذکر زبان در دل میافتد چهارم فردی که بعد از سکون هم از راه کوش
بواسطه سماع صدای هوای ذکر در دل افتد مخفی نماند که فرد اول را
اکر بنظر دقیق نظر کنی و طریق تحقیق را سالک شوی دانی که دو فرد
ذکر است زیرا که فرد ذکر زبانی که در دل است لفظی است متخیل و معنی آن
نیز محصل است پس لفظ یک فرد ذکر است و معنی آن لفظ فرد دیکر ذکر است
اینچنین فرد سیم و چهارم هر یک دو فرد ذکر است باعتبار لفظ و معنی که
از راه کوش بموطن هوش رسیده پس در کفتن ذکر بطریق جهر در
هر کفتن بحرکت دوریه هفت فرد ذکر در مرآت وجود جلوه کر میشود
واکر دیکری این ذکر بلند را بشنود فرد ثالث و رابع ذکر که هر یک عند
التحقیق دو فرد ذکر است چنانچه سابقا معلوم شد مر آن سامع را حاصل
خواهد بود پس بعدد هر سامع چهار فرد ذکر بمرتبه حصول خواهد رسید
احتمال دارد که مثلا هزار کس بشنوند هر چند که بکفتن مشغول نشوند چهار
هزار فرد ذکر بطریق جهر کفتن یک کس بنسبت معین حاصل خواهد شد
و هفت فرد ذکر در خود ذاکر شاید و حاضر شده و از اعضای ذاکر و سامعین را
بلکه ذرات وجود ایشان را بلکه جزئیات همه موجودات را که صدای
ندای ذکر با ایشان میرسد بمضمون حقیقت مشحون کریمه وان
من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم که نزد محققین قدس الله
اسرارهم بر ظاهرش مصروفست هر کاه که مسبح باشند ادراک تسبیح
مسبحان نیز خواهند کرد پس هر یک از مذکورات فراخور استعداد

خود مور و افراد سبعهٔ مذکوره خواهند شد جذب این طریقه علیه از آن
عالی تر است که سامع را گذارد که مشغول ذکر اشتغال نکند پس هر سامع با افراد
سبعهٔ مذکوره متصف شده ثمرات آن کما فی الذاکر الاول خواهد رسید
پس [illegible] مثال ذکر غیر خفی است که جناب چه نسبت بذاکر واحد افراد ذکر حرکت
دوریه [illegible] که از دل بر زبان میاید و از زبان بگوش میرود و از گوش
میرود و از گوش بدل و از دل باز بزبان ذاکر تا مشغول است این دایره دایره
در عمل [illegible] همچنین نسبت بدیگری این حرکت دوریه هست باین طریقه که
از دل [illegible] آمده و از زبان بگوش دیگری رفته و از گوش او بدل او رسیده
و از دل او بزبان او آمده و از زبان او بگوش ذاکر اول و از گوش ذاکر
اول [illegible] در آمده پس باعتبار هم حرکت دوریه کرده لیکن حرکت دوریه
هر ذاکر نسبت بگوش خود بقطع دو منزل دوره تمام میکند که بعد از انتقال از
دل [illegible] منزل زبان و گوش کرده باز بمنزل اصلی خود که دل است رجوع
میکند اما حرکت دوریه نسبت بسامع بعد از روان شدن از دل ذاکر او
منزل زبان او و سمع سامع و دل سامع و زبان سامع و سمع ذاکر اول
این منازل پنجگانه را باید طی کند تا رجوع بوطن اصلی خود که دل ذاکر اول است
نماید این حرکت دوریه که بطی منازل پنجگانه واقع میشود بعد سامع معین
خواهد شد بعد از تمهید این حقایق بر صاحبان بصیرت مخفی نخواهد
ماند که بیک مرتبه ذکر بلند گفتن آنهم افراد ذکر از نهانخانه عدم قدم در
بساط بسیط وجود مینهند که قوت متوهمه از احصای عدد آن عاجز است
پس تکرار آن بر غیر متناهی را افزوده است پس معلوم شد که
در ذکر بطریق جهر و اعلان تا رفع صوت بیشتر کثرت در افراد ذکر بیشتر

پس

پس مثال با مراد ذکر و الله ذکراً کثیراً کاملتر و فرد کامل کثرت که مطلوب منصرف
بآنست درین صورت مقرر و در غیر این صورت غیر متصور پس تحقیق
انجامید که مراد بذکر کثیر که امر بآن شده ذکر بطریق جهر و اعلان بوده است
و نصحب پیوست که بنده مومن بسبب اشتغال بذکر جهر از توهم دخول
در تحت کلام حضرت ملک علام سبحانه و تعالی که در باب مذمت منافقان
میفرماید که ولا یذکرون الله الا قلیلا میبر آید فصل [illegible] در احادیثیکه
واقع است در باب ذکر بطریق جهر منها قال النبی علیه السلام من قال لا اله
الا الله و مد بها صوته اسکنه الله تعالی دار الجلال و یرزقه النظر الی وجهه
یعنی حضرت رسالت مرتبت علیه من التحیة والسلام اکملها و اعمها میفرمایند که
کسی که گوید لا اله الا الله و مد کشد باین کلمه طیبه آواز خود را ساکن
سازد او را الله تعالی در بهشت و روزی کند او را مشاهده جمال با کمال
خود را و منها عن عبد الله بن زبیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
سلم من صلوته یقول بصوته الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا حول ولا قوة الا بالله لا اله الا الله
ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله
مخلصین له الدین ولو کره الکافرون رواه مسلم یعنی امام مسلم در صحیح
خود که مشهور است بصحیح مسلم روایت میکند از عبد الله بن زبیر که از علمای
عظام اصحابند رضی الله عنهم اجمعین که گفت که بودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم که وقتی که سلام میدادند از نماز خود میگفتند باواز بلند این
اذکار شریفه را علمای حدیث گفته اند که هرگاه که در حدیث باین عبارت
تعبیر واقع شود که کان رسول الله یقول کذا او یفعل کذا دلالت میکند

برآنکه عادت شریفه حضرت سرور کائنات وخلاصه موجودات علیه اتم الصلوات
واکمل التحیات چنان بوده است پس بنا برین معلوم شد که عادت آنحضرت
علیه الصلوات والسلام بعد از صلوات ذکر جهر بوده است کسی که اندک هوش
دارد درین متوقف نخواهد شد حضرت قطب المحققین غوث الاسلام ومغیث
المسلمین امام الائمه مقتدی الخواص والعوام الجامع بین علمی الظاهر والباطن
الحافظ للکلام النسخ والعالم بالعلم الربانی سید المحدثین وسند العلماء العاملین
الذی قصر بنان البنان عن اوصاف کماله وعجز لسان الانسان عن الاتیان
من مجملات جلاله مفتی الثقلین معین الفریقین امام المتقین همام المتورعین
مخدومنا ومخدوم العالمین هو الذی لا یلیق بجلاله ان یأتی مثلنا بالاجتراء
بتوصیفه فانه اعلی وارفع مما ادرک فهومنا وعقولنا واوهامنا
کی بریزی بحر را در کوزه چند گنجد قسمت یک روزه ولکن ناتی بلساننا من کمال
الخلوص والاخلاص ما هو یبدی الی ما هو فی حضرته النعم ما قیل گر بر تن من زبان
شود هر موی یک وصف تو از هزار نتوانم کرد حضرت عزیزان عالم شیخ
الصدیق العلوی قدس سره واوصل الینا بره که از اکابر واعاظم این طریقه
علیه جلیه فقریه جدیه ثنیه حضرت سلطانیه اند قدسنا الله باسرارهم
الاقدس الیوم هیچکس از بزرگان این طریقه علیه جلیه نیست الا که بواسطه
یا بلا واسطه نسبت ارادت با آن حضرت علیه الرحمه والمغفره دارد در
کتاب لمحات که از جمله مصنفات آن حضرت است بعد از استدلال کردن
باین حدیث که در مشکاة النبوه مذکور است از برای سنت بودن ذکر جهر عبارت
کرده اند که بعضی فرموده اند که این حدیث مبین این آیت است که فاذا قضیتم
الصلوة فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی جنوبکم یعنی وقتی که ادا کنید نماز را

بس

بس ازان بی واسطه یاد کنید خدای را در حالیکه استاده باشید ونشسته باشید
وبه پهلو افتاده باشید این محتمل است که بر سبیل اخفا باشد یا بطریق جهر
باشد وذکر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بطریق جهر بعد از ادای نماز مبین این
محتمل است که مراد باذکر جهر است صاحب تحفه در رساله خود در مقام استدلال
باین حدیث گفته است که آخر این حدیث کراهت دارنده گان ذکر بلند را
بسنده است واول این حدیث ذاکران را حجت بس است که ذکر بلند فعل رسول
بوده است وفعل رسول علیه السلام سنت بود نه بدعت ومنها عن المغیره
بن شعبه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا
مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد متفق علیه
یعنی امام همام امام اسماعیل بخاری ومقتدای انام امام مسلم در صحیحین خودها باتفاق
این حدیث را روایت میکنند از مغیره بن شعبه که از کبار اصحاب رضی الله عنهم
اجمعین بوده که مغیره گفته است که بودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میگفتند
در عقب هر نماز مکتوبه این اذکار شریفه پس میباید که بلند گفته باشند تا مغیره
شنیده باشد که روایت کرده است بر متتبعان کتب احادیث علی صاحبها الصلوة
والسلام مخفی نیست که باین طریقه احادیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از اذکار واوراد چنین وچنان میگفتند آن قدر بسیار است که نزدیک است که
در تحت عدد وشمار نه آید چون نقل قول السماع از قبل است پس همه دلیل
ذکر جهر میشود ومنها عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله
صلی الله علیه وسلم بالتکبیر متفق علیه ازین حدیث متفق علیه امام بخاری ومسلم
نیز معلوم میشود که جهر تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از انقضای

نماز واقع میشده است ومنها قال النبی علیه السلام سبق المفردون قیل وما المفردون
یا رسول الله قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه وسلم فرمودند که پیشی گرفتند مفردون یعنی گوی مسابقت را در میدان
مجاهدت از میان همگنان مفردون ربودند اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین
پرسیدند که مفردون چه کسانند ای فرستادهٔ خدای فرمودند که مردان بسیار
ذکر گوی و زنان بسیار ذکر گوی پس معلوم شد که بسیاری ذکر سبب مسابقت
میشده است و کمال بسیاری در ذکر بطریق جهر است چنانچه تفصیل آن در وجه
سادس فصل اول باتفاق شرح یافت ومنها قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا
مررتم بریاض الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله وما ریاض الجنة قال حلق الذکر
حضرت سید الاولین والآخرین صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله واصحابه
اجمعین فرمودند که هرگاه بگذرید بروضهای بهشت پس بهره ور شوید از آن
روضها صحابه رضی الله عنهم عرض کردند که ریاض بهشت چیست فرمودند که
حلقهای ذکر است منفعت گرفتن گذرندگان از حلقهای ذکر بطریق جهر
اظهر من الشمس است پس مراد ذکر بطریق جهر خواهد بود واگر باطلاق این
احادیث هم رفته شود مطلب ثابت است چنانچه در استدلال بآیات بینات
وارده در مطلق ذکر مذکور شد که ضابطه حضرت امام اعظم آنست که المطلق
یجری علی اطلاقه وبعد ازین نیز در استدلال به احادیث وارده در باب مطلق
ذکر خواهد آمد ومنها عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذ سمع صوتا من الوادی یقول اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله فقال اشهد ان لا یشهد به احد الا قد بری
من الشرک یعنی مرویست از عبد الله بن سلام که از کبار اصحاب اند

رضی الله عنه که گفت بودیم ما که اصحاب رسولیم با رسول خدای صلی الله علیه وسلم
ناگاه شنیدند حضرت صلی الله علیه وسلم آواز پیرا از جانب وادی گفت مر
صاحب آن آواز این ذکر شریف را که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا رسول الله است پس گفتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که شهادت
میدهم این را که شهادت ندهد هیچ احدی مگر آنکه بری شود از شرک از
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منع از ذکر جهر که ممنوع حضرت شده واقع
نشد بلکه عنایت کرده مرحمت نموده تحسین نمودند زیرا که در مفهوم
شهادت جهر کردن معتبر است پس هرگاه که جهر کردن بذکر از حضرت رسالت
پناهی ممنوع نشده بضابطه سنت تقریری سنیت آن ومشروعیت آن ثابت
است چون تحسین نموده اند پس مندوب ومستحب خواهد بود ومنها عن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن
عبدی بی واذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملأ ذکرته
فی ملأ خیر منه شارحان مشکات نوشته اند که مراد از ذکر فی نفسه ذکر خفیه
است ومراد از ذکر در ملا ذکر جهر است پس هر دو طریق مشروع باشد ومنها عن
عبد الرحمن ابن ابزی رضی الله عنه کان یقول اذا سلم عن الصلوة سبحان
الملک القدوس ثلاثا ویرفع صوته بالثالثة رواه النسائی یعنی
روایت میکنند از عبد الرحمن ابن ابزی که بودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میگفتند در وقتیکه سلام میدادند بعد از ادای نماز وتر این ذکر را که سبحان
الملک القدوس است سه بار و در مرتبه ثالثه این کلمه شریفه را بآواز بلند
میگفتند پس معلوم شد که از حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم
ذکر بطریق جهر واقع شده ومنها عن ربیعة بن کعب الاسلمی رضی الله عنه

قال کنت ابیت عند حجره النبی صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل
یقول سبحان رب العالمین الهوی ثم یقول سبحان الله وبحمده الهوی یعنی
مرویست از ربیعه که گفت بودم شبانگاه نزد حجره شریفه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که وقتی که قایم میشدند از شب میگفتند سبحان الله
رب العالمین در زمان طویلی بعد ازان میگفتند سبحان الله وبحمده در زمان
طویلی سماع ربیعه دلیل جهر بذکرست بر متتبعان کتب احادیث مخفی نیست که
بسیاره در احادیث آمده که راوی میگوید که این ذکر را یا این دعا را از
حضرت صلی الله علیه وسلم شنودم پس دلیل وقوع ذکر جهر از حضرت
رحمة للعالمین صلی الله علیه وسلم اکثر من ان یحصی واشهر من ان یخفی ست
ومنها عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل قبرا
لیلا فاسرج له بسراج فاخذ من قبل القبله وقال رحمک الله ان کنت
لاواها تلاوه للقرآن یعنی مرویست از حضرت عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما که بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم داخل شدند قبری را شبی پس
افروخته شد از برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چراغ پس ازان گرفتند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم داخل شدند قبری را شبی پس افروخته شد
از برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله میت را وگفتند رحمت
کنند ترا الله تعالی بدرستی که بودی تو در دنیا هر آینه اواه یعنی باواز بلند
متضرع وکثیر الدعا وکثیر التلاوه مر قرآن را چنانچه در فتاوای تاتارخانیه
گفته که الاواه هو الذی یرفع صوته بالذکر والدعا والقران وکثره
التلاوه وسید جلال الدین کرلانی قدس سره در شرح مشکاه در شرح
این حدیث میفرمایند که روی ابو داود ان ناسا راوا نارا فی المقبره

فاتوها

فاتوها فاذا هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فی القبر وهو یقول ناولونی صاحبکم
فاذا هو رجل الذی یرفع صوته بالذکر یعنی سند المحدثین وسند المحققین
ابو داود قدس سره روایت کرده که جماعتی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین
دیدند آتشی را در قبری پس آمدند پس ناگاه دیدند که رسول صلی الله
علیه وسلم در قبر نزول کرده اند ومیگویند باصحاب که بدهید صاحب
خود را پس ازان معلوم شد که آن شخص که باین سعادت عظمی مستسعد شده
وباین شرفت علیا مشرف شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تمام عالم
طفیل وجود باجود ایشانست بذات اقدس بمنزل اول او از منازل
آخرت در آمده اند وبید خود مباشر اخذ او شده اند مردی بوده که
باواز بلند ذکر خالق بیچون وچند را میگفته است واین محمل او سبب
این دولت شده پس هر گاه ای عاشق صادق هر گاه که شجر ذکر بلند که
اصلها ثابت وفرعها فی السما صفت آنست ودر نعت توتی اکلها کل
حین باذن ربها همعنان جنانست مثمر احسن ثمر که فوق آن متصور
نیست باشد از سایه آن باید سرمایه رحمت طلبید وبهیج وجه از
استظلال آن بی نیاز نباید تمه مخفی نماند که چنانچه آیات بینات از کلام
حضرت ملک علام که درباب مطلق ذکر واقع شده در ذیل ذکر جهر میشود
وآن آیات را وارد درباب ذکر جهر منوال گفت احسن احادیثی که
صادر است از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم درباب مطلق ذکر
مثل ما قال النبی صلی الله علیه وسلم ذکر الله یحیی القلب المیت صدق
رسول الله وقال النبی علیه السلام لکل شیء صقالة وصقالة القلب
ذکر الله وقال النبی علیه السلام من ذکر الله علی کل حال رزقه الله تعالی

خیر الدارین والآخره و قال النبی علیه السلام الا انبئکم بخیر اعمالکم وازکاها
عند ملیککم وارفعها فی درجاتکم وخیر من عطاء الذهب والورق وخیر لکم من
ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم ویضربوا اعناقکم قالوا بلی یا رسول
الله قال ذکر الله و امثال این احادیث وارده در باب مطلق ذکر اکثر
من ان یحصی ست چنانچه بر متتبع کتب احادیث از مصابیح و صحیحین و مشکاه
و حصن حصین غیر خفی ست چون المطلق یجری علی اطلاقه معلوم ست مقرر
پس همه این احادیث و امثال او دلیل ذکر جهر میشود فصل ثالث
در بیان قیاساتیکه متمسک بدانست در باب ذکر بطریق جهر و این دو قسم ست
قسم اول تمسک ست بقیاسات شرعیه و این بر پنج وجه ست وجه اول
قیاس تکبیر غازیان ست قال النبی علیه السلام من قال فی سبیل الله تعالی لا اله
الا الله والله اکبر رافعا صوته کتب الله له رضوانه الاکبر ومن کتب الله له رضوانه
الاکبر جمع الله بینه وبین محمد وابراهیم وسایر الانبیاء علیهم السلام وکان من
ممن ینظر الی ربه بکره وعشیا و قال الله تبارک و تعالی اذا لقیتم فئة فاثبتوا
واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون این نص معلل یا بتخویف و تهدید دشمنان بود
یا بتقویه و اطمینان دل غازیان و این هر دو وصف در همه اوقات
مطلوب ست زیراکه ما همیشه با دشمن دیو و نفس و هوای در جهادیم و نفس
بزرگترین دشمنان ست چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده
اند که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک و جهاد بنفس بزرگترین جهاد
هاست چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشارت بآن کرده اند که رجعنا
من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر پس در همه اوقات تکبیر بلند گفتن از
جمله مندوبات باشد خصوصا بعد از خوردن طعام که تکبیر گفتن هم رد

دیوست

دیوست و هم شکر نعمت چنانچه مرویست که موسی علیه السلام در مناجات با قاضی الحاجات
گفت که یا رب النعمت علی کثیر فدلنی علی شکرها فاوحی الله تعالی الیه یا موسی
اذکرنی کثیرا فانک اذا ذکرتنی شکرتنی واذا نسیتنی کفرتنی پس تکبیر گفتن که
ذکرست شکر نعمت باشد وجه دوم قیاس بتلقین بیمارست روی عن النبی
علیه السلام لقنوا موتاکم ان لا اله الا الله فانها تهدم الذنوب قالوا یا رسول الله
فان قال لها فی حیوته قال اهدم اهدم و این نص معلل ست به تنبیه بیمار چون
بیمار دران وقت بنا بر غلبه غفلت بواسطه ابتلای بضعف و رنجوری
محتاج ست به آنکه او را از ان غفلت بیرون آورده شود پس صاحب شریعت
علیه اکمل الصلوه و التحیه امر فرموده که تلقین باید کرده شود تا از غفلت برآمده
حاضر شود و بدل و بزبان مشغول ذکر حضرت حق سبحانه گردد تا اطمینان قلب
حاصل شود که الا بذکر الله تطمئن القلوب اطمینان دل بذکر خداوندی ست
جل و علا و هدم سیئات بواسطه ذکرست زیراکه ذکر حسنه ست ان الحسنات
یذهبن السیئات و این علتی ست معدل بتعدیل و ذکر فان الذکری تنفع
المؤمنین فذکر انما انت مذکر پس بیماران دل مثل بیماران تن محتاجند
بتذکیر بلکه احتیاج بیماران دل از بیماران تن بیشترست که بیماران را بیماری منبه ست
اسباب غفلت و آلات طول امل اصحاب را بسیارست پس تنبیه اصحاب
صوریکه بیماران معنوی اند لایق تر باشند علتهای مهلکه بیماران معنوی
بسیارست مثل کبر و بخل و عجب و ریا و حسد و شدت غضب و شره طعام
و شره جماع و حب مال و حب جاه و امثال آن پس باید که بلند گفتن ذکر مر
اهل غفلت را متنبه گرداند تا از برکت ذکر ازین بلیها خلاص یابند
و بدرجات عالیات ترقی نمایند بزرگان دین و کبرای اهل یقین قدس الله اسرارهم

فرموده اند که حاضری مومنی غافلی کافری از اهل غفلت تعبیر بموتی واقع شده
در کلام معجز نظام حضرت ختم النبوه علیه الصلوه والسلام در آنجا که فرموده لا تجالسوا الموتی
یعنی الاغنیا از ینجاست که مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم الاقدس اول مرید را
تلقین ایمان میکنند **وجه سیوم** قیاس بر تجدید در وقت در آمدن کفارست
قال النبی علیه السلام امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله الحدیث
علت وضعیت جد احتیاج اوست بگواه گرفتن کاینات بر شهادت ایمان
خود تا خون ومال او در عصمت باشد پس بنده مومن در هر آنی محتاج است
بآنکه اشهاد مخلوقات از محسوسات وغیر محسوسات کند زمان را که خلق
جدید است شاهد ایمان خود سازد چنانچه حضرت افضل الانبیا والرسل علیه وعلیهم
الصلوه والسلام میفرمایند ما من یوم الا وهو ینادی یا ابن آدم انا خلق جدید وانا
فیما تعمل فی شهید با آنکه هیچکس را از شرک خفی مخلصی نیست روی عن معقل
بن یسار رضی الله عنه قال شهدت النبی صلی الله علیه وسلم مع ابی بکر رضی الله عنه
فقال النبی علیه السلام الشرک اخفی منکم من دبیب النمل ثم قال النبی علیه السلام الا
ادلک علی ما یذهب عنک صغیره وکبیره فقال بلی یا رسول الله فقال النبی
علیه السلام قل اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک
لما لا اعلم ولهذا رسول علیه السلام فرمود جددوا ایمانکم قالوا کیف نجدد
ایماننا قال قولوا لا اله الا الله رواه ابوهریره رضی الله عنه پس در هر آنی
بمقتضای قول حضرت رسول انس وجان علیه الصلوه والسلام من الملک المنان
تجدید ایمان واستغفار از انواع کفر وطغیان باید کرد ومخلوقات را شاهد
ساخت تا یوم الحساب واظهار شهادت شهود عدول تصحیح دعوی کرده
بفوز النجاه فایز گشته بدرجات عالیات رسیده شود واشهاد بخبر

دبیب نرم رفتن کنند

ممکن

ممکن نیست **وجه چهارم** قیاس بر بانگ نماز است واقامت وتکبیر نقل از رکنی برکنی
این همه معلل اند به اعلام غیر پس اعلام غیر از غفلت اذ مشروع باشد **وجه پنجم**
قیاس بر حلقه ذکر در تراویح است یعنی در تراویح مشروع شده که مخلوق نشسته
بآواز بلند به تسبیح اشتغال نمایند واین از شعار اهل اسلام است تا ترغیب دیگران
بطاعت حضرت سبحان الملک الدیان شود واین هر دو صفت در همه اوقات
مطلوب ومرغوب است پس در همه اوقات بصورت حلقه نشسته بذکر بلند مشغول
گردیدن مستحسن باشد ونظایر وامثال این در شریعت علی صاحبها السلام والتحیه بسیار است
چنانچه بر متتبع منصف غیر مخفی است اگر کسی گوید که این قیاسات درست
نیست زیرا که اصل در اذکار اسرار است وهرچه بر خلاف اصل بود تعلیل با و
درست نباشد جواب گوییم که لا نسلم که این نصوص بر خلاف اصل باشد واین که
اصل در اذکار اسرار است اول نزاع است ولئن سلمنا ذلک لیکن الحاق
بنصی که بر خلاف اصل وارد شود بطریق دلالت رواست واین الحاق بطریق
دلالت است چنانچه بر صاحب وثوق مخفی نیست **قسم دوم** تمسک است بقیاس
منطقیه وآن چهار وجه است **وجه اول** در هیئت ضرب اول از ضروب چهار
گانه شکل اول که ابین اشکال است وآن اینست که هرچه ذکر است در قرآن است
وهرچه در قرآن است بلند خواندن آن جایز است صدق کبری ظاهر است اما
صدق صغری بحکم آیت واقع در آیت لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
وجه دویم در هیئت ضرب دویم از شکل اول با من طرفه که ضم کرده شود این
سالبه کلیه را که نیست هیچ چیزی که در قرآن است مخصوص بخفیه بعنوان قیاس
مذکور تا ترکیب یابد از موجبه کلیه صغری وسالبه کلیه کبری ونتیجه دهد سالبه
کلیه را که نیست هیچ ذکری مخصوص بخفیه چون مقدمتین صادقتین اند

پس نتیجه البته صادقه خواهد بود **وجه سیوم** در هیئت ضرب اول شکل ثانی تقریر آن
باین طریقه است که ذکر است هر جه در قران است جهر بدعت نیست بهر جه در قران است
نتیجه میدهد که جهر بدعت نیست بهر جه ذکر است بیان انتاج این ضرب بعکس کبری است
دیگر دانیدن آن عکس کبری تا عاید بضرب ثانی شکل اول شود و بطریقه
خلف که ضم نقیض نتیجه است با صغری تا نتیجه دهد نقیض کبری را نیز بیان انتاج میتوان
کرد چنانچه بر عارف ضوابط منطقیه مخفی نیست **وجه چهارم** در هیئت ضرب ثانی
شکل ثانیست وآن اینست که جهر بدعت نیست بهر جه در قران است و ذکر است
هر جه در قران است پس جهر بدعت نیست بهر جه ذکر است بیان انتاج این ضرب
بعکس صغری است سالبه کلیه است و سالبه کلیه منعکس میشود بعکس مستوی بسالبه
کلیه کبری میسازیم کبری را که موجبه کلیه بود صغری میسازیم قیاسی منتظم میشود
در هیئت ضرب ثانی شکل اول و سالبه کلیه نتیجه میدهد آن سالبه کلیه را منعکس
میسازیم سالبه کلیه که مطلوبست بحصول می پیوندد محقق ماند که صغری را که
عکس میکنیم این قضیه بمنصه حصول میرسد که هر جه در قران است جهر بآن بدعت
نیست این را کبری میسازیم و کبرای قیاس را که ذکر است هر جه در قران است
صغری میسازیم این هیئت انتظام میباید که ذکر است هر جه در قران است و هر جه
در قران است جهر بآن بدعت نیست نتیجه میدهد که هر جه ذکر است جهر بآن
بدعت نیست این نتیجه انعکاس میباید باین قضیه که جهر بدعت نیست بهر جه
ذکر است هذا هو المطلوب بیان انتاج این ضرب بضم نقیض نتیجه بکبری تا نقیض
صغری لازم آید نیز متصور است چنانچه گویم که اگر این قضیه که جهر بدعت نیست
بهر جه ذکر است صادقه نباشد نقیض او که جهر بدعت است ببعض آنچه ذکر است
صادقه خواهد بود این نقیض را صغری میسازیم و کبرای قیاس را کبری میگوییم که

جهر بدعتست

جهر بدعتست ببعض آنچه ذکر است و ذکر است هر جه در قران است نتیجه میدهد که جهر بدعتست
ببعض آنچه در قران است و این مناقض صغری است که جهر بدعت
نیست بهر جه در قران است هذا خلف این خلف چون از نقیض نتیجه با صل قیاس
لازم آمد پس نتیجه حقه خواهد بود بر صاحبان بصیرت و ایقان مخفی و محتجب
نخواهد بود که ازین چهار وجه که در هیئت شکل اول و ثانی تقریر یافت صورتهای
دیگر قیاس را نیز ملاحظه میتوان نمود مناقشهای عبارتیکه بر تقریرات
مذکوره کرده شود از درجه اعتبار ساقط است چون مقصود مبین
و مراد معین است **فصل رابع** در بیان روایاتیکه واقع است در باب
ذکر جهر و مکتوبست در کتب فقهیه و در تفاسیر معتبره و بدستخط اکابر عظام
تحریر یافته است محقق نماند که حضرت سلطان المحققین برهان الموفقین
غوث الاسلام والمسلمین الجامع بین علم الظاهر والباطن سیدنا و سندنا
حضرت عزیزان عالم شیخ الصدیق العلوی در کتاب لمحات که از مصنفات
آن حضرت است قدسنا الله بسره الاقدس روایات وارده در باب ذکر
بطریق جهر را ایراد کرده اند تبرکا و تیمنا بعبارات آنها نقل میباید نموده اند
اما روایات داله بر سنت بودن ذکر در فتاوی تاتارخانیه در کتاب الکراهت
در دفتر بازدهم مذکور شده است رجل سمع اسم الله تعالی یجب علیه ان یعظم
و یقول سبحان الله و تبارک کذا فی مختصر الظانه و ذکر فی روضة العلماء فی باب
الحادی والثمانین عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
من قال فی سبیل الله الله اکبر رافعا صوته بها کتب الله تعالی له رضوانه الاکبر
و من یکتب له رضوانه الاکبر جمع الله بینه و بین ابراهیم و سایر الانبیاء فی دار
الجلال و کان ممن ینظر ربه بکرة و عشیا و ذکر فی بستان النوادی فی باب

اجمعين

للاذكار ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يجهر مع اصحابه رضوان الله تعالى عليهم
بالاذكار والتسبيح والتهليل بعد الصلوة وذكر في لطائف القشيري ادعوا ربكم
تضرعا اي علانية وخفية اي سرا وذكر في تفسير البيتي قوله تقدس اسمائه
سبح اسم ربك الاعلى اي ارفع صوتك وذكر في تفسير البيتي في قوله تعالى ونحن
نسبح بحمدك ونقدس لك ان التسبيح رفع الصوت بالذكر وذكر في تفسير الدرر
في قوله نسبح بحمدك اي نرفع الصوت بذكرك وقد مدح الله تعالى نبيه ابرهيم
ان ابرهيم لاواه حليم الاواه هو الذي يرفع صوته بالذكر والدعاء وقراءة
وكثرة التلاوة وفي فتاوى الحجة المسجد بني للصلوة والذكر والتسبيح ورفع الصوت
بالقران من شعار الدين كرفع الصوت بالاذان فان قلت ذكر عن بعض
العلماء انهم قالوا ايكره رفع الصوت بالذكر والدعاء واستدلوا بايتين من سورة
الاعراف وهو قوله تعالى ادعوا ربكم تضرعا وخفية وقوله واذكر ربك في نفسك
تضرعا وخفية ودون الجهر من القول قلت ان نزول سورة الاعراف
بمكة وذكر البيتي والدرر والمدارك وكان ذلك في بدء الاسلام وعلبة المشركين
وقلة المسلمين ثم لما هاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة الى المدينة واشتهر
الاسلام نزلت سورة الانفال والاحزاب والجمعة في المدينة فالنهي عن رفع
بالقراءة كان بمكة حين كان المشركون يغلطون على النبي صلى الله عليه وسلم
ويقولون لا تسمعوا لهذا القران والغوا فيه انتهى كلامه وذكر تنبيه الغافلين كه
از مصنفات فقيه ابا الليث است رحمه الله مذكور است كه قرائت بر سبيل جهر
در حمام مكروه باشد اما تسبيح وتهليل جهرا مكروه نباشد وفي النهاية
في باب التنفل المستحب عندنا في الدعاء والاذكار الخفية الا فيما تعلق باعلانه
مقصود وكذا في شرح المشكوة ناقلا عن التتمة للامام النووي قدس سره

والمقصود

والمقصود الاعلام للغافل والحفظ وامثال ذلك وهذا ايضا مذكور في شرح المذكور ناقلا
عن الامام المذكور وايضا جمهور المشايخ رحمهم الله تعالى يجهرون وفعل الجمهور
هو المعتمد عليه فاقتصرنا به هذا ما كتبه العلامة المحقق والبحر المدقق في كتابه
لمحات قدس الله تعالى سره واوصل البنا بره وفي كتاب الفصوص وجوز الامام
ابو حنيفة رحمه الله الجهر بالتكبير في عموم الاوقات وحين اجتهد الامام مسئلة
قال الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد بالصوت
الاعلى مع اصحابه ليعلم الناس انه اجتهد مسئلة وفي بستان النواوي في الاذكار
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يجهر مع الصحابة بالاذكار والتسبيح والتهليل
بعد الصلوة وذكر في عقيدة الشيخ ابي النجيب السهروردي ان المراد بقوله
تعالى ان تبدوا الصدقات فنعما هي الجهر بالذكر شرح اورادكذا في المستصفى
وكذا في العمدة وكذا في الدفتر الثاني من التاتارخانية اما بحضرت اعزه قدس
الله اسرارهم بعضي از آنها بطريق تبرك ايراد ميابد در آنجه شرعا ذكر جهر
در عقب نمازها بدعت هست يا نه اجاب ني گفته محمد المكي البخاري بحسن
امر نكه مشروع سنت بفتوى ايمه اگر كسي حرام گويد نعوذ از علم بفتوى ايمه
وباز نكرد وآثم وبزه كار باشد يا نه اجاب باشد گفته محمد هروي واحمد بن
علم الشام البرهاني در آنجه نماز بامداد نميكذارند واوراد كلمه سبحان الله را
تا آخر ميخوانند وهر كلمه را مكرر وبلند ميگويند وخلق را برين ترغيب ميكنند
شرعا اين نوع اوراد خواندن جايز باشد ودرين خير وثواب باشد
ومانع اين اوراد بزه كار باشد يا نه اجاب باشد گفته محمد الدوي عليه
در آنجه جماعتي از مسلمانان در مجلسي جمع شده اند ويكي از ابيات مثنوي
مولاناي رومي ويا ديوان شيخ عطار را ميخوانند وبعضي از اهل مجلس را

وقت خوش میشود و بی خواست از وی وجدی صادر میشود و خود را بر زمین
میزند و می غلطد شرعا این چنین فعل حرام باشد یا نه اجاب نعم والله اعلم کتبه
احمد بن علم اشتام البرهانی و محمد الهروی سئل درانچه جماعتی از مسلمانان بعد
از نماز با صدا داین کلمات را بر زبان میرانند که سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و ورد خود ساخته اند و بطریق جهر میخوانند شرعا این ورد
برین وجه جایز باشد یا نه اجاب باشد والله اعلم کتبه مظفر سئل جماعتی از
مسلمانان جمع شده اند و ذکر میخوانند بطریق جهر و در حالت ذکر خواندن
بعضی را بی اختیار رو با توقف صدا از وی صادر میشود و یا وجدی صادر میشود
و همه اعضای او در اضطراب می آید شریعت این صدا و وجد در حالت ذکر
گفتن بی اختیار حرام باشد یا نه اجاب نه والله اعلم کتبه علی العمخی و علی بن
محمد المدعو بسیف النسفی و احمد بن علم اشتام البرهانی **تکملة للمقالة الاولی**
بدان ایها الطالب صادق که بعضی از ارباب تکلف بعضی از آیات و احادیث را
سند خود ساخته بر بزرگان دین و کبرای اهل یقین انکار میکنند و حال
آنکه آنچه سند و دلیل فهمیده اند نه چنانست بنا بر این لازم آمد که آنچه ایشان
دلیل گمان کرده اند آورده تحقیق نموده شود تا ساده دلی از راه هدایت
در چاه ضلالت نه افتد مخفی نماند که مقلدان بمعنی را در سلوک مسلک
انکار وجوه است الوجه الاول قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة حضرت
حق سبحانه و تعالی فرموده که خوانید پروردگار خود را بزاری و پوشیده
پس بلند خواندن خلاف مأمور به باشد جواب آنست که دعا دیگر است
و ذکر دیگر است زیرا که دعا موجب استجابت است و ذکر موجب ذکر چنانچه
حضرت مجیب الدعوات در کتاب منزل البرکات فرموده که ادعونی استجب لکم

فرموده که

فرموده که فاذکرونی اذکرکم متنازع فیه ذکر بلند است نه دعای بلند پس غیر
متنازع فیه را در مقام متنازع فیه گفتن غلط کردن است یا مغالطه نمودن
و اگر تسلیم کرده شود که مراد از ادعوا ذکر باشد چرا نتوانند که مراد تضرعا
علانیة باشد چنانچه در تفسیر قصیر و تفسیر فقیه ابو اللیث و عامه تفاسیر
تصریح به این واقع شده که گفته اند تضرعا ای علانیة پس این آیت ما را
بر ما حجت نبوده بلکه ما را حجت بوده است و لئن سلمنا ذلک لکن الخفیة
من الاضداد چنانچه در کتب لغت مسطور و در السنه قوم مشهور است
و معنی آنکه میگویند که این اسم از اضداد است آنست که این اسم مشترک است
در میان دو معنی که ضد یکدیگرند مانند قرء که مشترک است میان طهر و حیض
پس خفیه مشترک است میان آشکارا و پنهانی لفظ مشترک را حمل کردن بر احد
معنیین بی دلیل مقبول نیست چرا نتوانند که بمعنی آشکارا باشد با آنکه
بعد از تسلیم همه مقدمات مذکوره آیه کریمه دلالت بر عدم جواز ذکر
جهر نمیکنند زیرا که حاصل این آیت باور این آن [illegible] موصوف
باین صفت را که پنهانی است بکنید ازین لازم نمی آید [illegible] بر تقدیر عدم این
صفت نهی کرده باشد که نکنید بنابرآنکه در کتب اصول فقه مسطور است که
نزد علمای حنفیه رضی الله عنهم مقرر است که اضافه حکم شی موصوف بصفتی
موجب نفی حکم بر تقدیر عدم آن صفت نیست اگر خواهیکه بر تفصیل این
سخن اطلاع یابی رجوع کن بسوی اصول فقه و فروع آن در مسئله
جواز تزویج امه کتابیه با وجود طول حره و اگر این قایل قایل باشد
بر آنکه اضافه حکم شی موصوف بوصفی موجب نفی حکم است بر تقدیر عدم
آن وصف با آنکه خلاف مقرر علما حنفیه است ایدهم الله و ابدهم

جه خواهد گفت درین آیت کریمه که در جای دیگر واقع شده ادعوه خوفا
وطمعا یعنی خوانید حضرت حق سبحانه وتعالی را از روی خوف وطمع بمحض دوستی
ومحبت که اعلای مراتب خواندن ست وناشی از اخلاص بی شایبه حظوظ
نفسانی ست که به اجماع همه علما روا ست مستحسن تر وانباشد با آنکه میتوان گفت که
اگر آنچه این قایل معتقد شده بفرض که حق باشد قید معتبر در ذکر درین آیت که
متمسک ایشانست از برای نهی ذکر جهر ساخته مجموع تضرعا وخفیه ست پس نهی
متعلق بعدم مجموع وصفین خواهد بود وانتفا مجموع میتواند که بانتفاء
وصف اول بشد یا بانتفا وصف ثانی باشد یا بانتفا کل واحد باشد
پس ازین امر عام خصوص انتفا وصف ثانی را خواسته مقابل آنرا که جهر
کردن ست منهی دانستن از طریق استقامت بیرون ست با آنکه درین
آیت جهری که بر عموم اشخاص وشمول اوقات دلالت کند نیست پس از
برای مطلب عام دلیل خاص بی وجه ست پس کسی که صاحب این سخن ست
اگر ارسته لالا او که این همه قدح وجرح در آن ست جواب گفته شود وهم جواب
این هم که جوابها نتوانند نوشت جواب ست پس عدم التفات بعضی از اعزه
کرام قدس الله اسرارهم بنا برین خواهد بود محقق نماند که قطب الاقطاب
غوث الاعظم الجامع بین علمی الظاهر والباطن هادی الفریقین المخدوم
المطلق بین الخافقین مخدومنا ومخدوم العالمین سیدنا وسندنا حضرت
عزیزان عالم شیخ الصدیقی العلوی قدس سره در کتاب لمحات که از مصنفات
آنحضرت ست عنایت کرده نوشته اند که این آیت کریمه که بر سبیل حکایت
از حضرت نوح علیه السلام واقع شده که قال رب انی دعوت قومی لیلا
ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم

وخواندن ح

واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی
اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
دلیل میشود از برای ذکر بطریق جهر مضمون این آیت این میشود که یعنی
گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من خواندم قوم خود را در شب و روز
پس زیاده نکرد خواندن من ایشانرا مگر فرار را از من وبدرستیکه هر وقت که
خواندم ایشانرا تا که آمرزی ایشانرا کردند انگشتان خود را در گوشهای خود
تا که نشنوند کلام حق را وکشیدند جامهای خود را بر سرهای خود تا نه بینند نوح را
واز حد درگذشتند وبزرگ داشتند خود را بزرگ داشتنی بعد از آن خواندم
قوم خود را بلند وآشکارا وپست وپنهان پس گفتم آمرزش خواهید بقوم
پروردگار خود را از گناهان خود بدرستیکه پروردگار من هست آمرزنده
مر گناهان شما را طریق استدلال آنکه مقتدای اهل محبت نیز ارشاد عوام وخواص را
بر سبیل علانیه وپنهان کنند چنانچه طریقه حضرت نوح علیه السلام تا از طوفان
نفس برهند واز غرقان شدن در بحر هوا وهوس نجات یابند
بعد از آن عنایت فرموده اند که این آیت کریمه که قل من ینجیکم من ظلمات
البر والبحر تدعونه تضرعا وخفیه یعنی بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم که کیست که نجات
میدهد شما را از تاریکیها بر وبحر واز شداید آن در حالیکه میخوانید خدا را
آشکارا وپنهان چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره تصریح نموده گفته معلنین
ومسرین ودر تفسیر کواشی وتفسیر کبیر نیز برین معنی تصریح ست دلیل ذکر بطریق
جهر میشود پس ازین بیان واضح ولایح شد که آیت کریمه ادعوا ربکم تضرعا
وخفیه دلالت بر نهی از دعا بطریق جهر نکرده ست چه معنی این آیت آن
باشد که بخوانید پروردگار خود را آشکارا وپنهان واینمعنی هر دو یست

از ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهما و امام همام نجم الملة والدین عمر النسفی و فقیه
ابو اللیث رحمهما الله نیز باین معنی تصریح نموده اند خلفی لیکن شارح مصابیح
گفته که خفیه از جمله اضداد است جوهری در صحاح نقل از اصمعی کرده تصحیح
نموده که خَفَیتُ و اَخفَیتُ بمعنی کتمت و اظهرت آمده میان مجرد و مزید
فرقی نیست بر تقدیر آنکه مراد از تضرع ابتهال و اخلاص باشد و مراد از خفیه
کتمان چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره گفته کو هم مراد از امر ادعوا اباحت
و جواز باشد نه وجوب بنا بر جواز ذکر بطریق جهر بدلیل آیات و احادیث
داله بران و از حضرت استاد العلی وحید الدهر فرید العصر فرادا مولانا
صادق نور مرقده نیز نقل کرده اند که ایشان میفرموده اند که این امر
از برای اباحت است زیرا که آیت کریمه فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او
اشد ذکرا دلالت بر جواز ذکر جهر کرده است تا جمع بین الآیتین واقع
شود و بعد ازان فرموده اند که بر تقدیر آنکه مراد از امر ادعوا استحباب
باشد و یا وجوب باشد این اولویت یا وجوب بر تقدیریست که مقصود
مجرد دعا و ذکر باشد پس اما اگر اغراض صحیحه دیگر باشد چون استماع غیر و حفظ
آن جهر اولیست چنانچه امام نواوی قدس سره در تتمه برین تصریح نموده
این است مجمل آنچه در لمعات مذکور است اگر تفصیل آنرا خواهی رجوع بآن کن
الوجه الثانی قوله تعالی واذکر ربک تضرعا وخفیة ودون الجهر من القول
بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین یعنی یاد کن پروردگار خود را
بطریق زاری و پنهان و نه بلند از قول بگاه و بیگاه و نه باش از غافلان
جواب ازین استدلال آنست که در عامه تفاسیر مذکور است که مراد از ذکر در این
آیت کریمه قراءت قرآن است در نماز پیش از نزول این آیت کریمه در همه

صلوة

صلوة بطریق جهر قراءت میکرده اند باین آیت در جمیع صلوة حکم باخفا
قراءت شده و بعد ازان این حکم نیز نسخ یافته باین آیت باد و رهت که
ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا چنانچه تفصیل
این سخن در مفصلات مذکور است در لمعات مذکور است که بر تقدیر آنکه مراد
مطلق الذکر باشد کو هم جهر را درین نفی که دون الجهر است تقیید کرده شده
به بالقول پس مراد آن باشد که جهر بکه بطریق قول باشد پس نه بقلب و ی
نیک نیست بر تقدیر یکه امر ذکر از برای استحباب باشد چنانکه مذکور شد
نفی بر قید وارد است و الذکر بالقول چندان فایده نیست جهر چند عین
قول است و ایضا لفظ ولا تکن من الغافلین مشعر باین معنی نیست و قاضی بیضاوی
قدس سره در تفسیر دون الجهر فرموده اند که و متکلما کلاما فوق السر و دون الجهر
این سخن قاضی دلالت میکند بر آنکه کلمه دون مقابل فوق است بمعنی تحت
پس معنی آن باشد که ذکر بین بین باید واقع شود نه در کمال اخفا و نه در
کمال جهر و شیخ الشیوخ عبد القاهر ابو النجیب السهروردی الصدیقی قدس سره
این ابیات را چنین معنی گفته اند که تضرعا نیک سرا فلک ودون الجهر من القول
لا مفرطا فی الجهر موید این سخن آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شبی میگردیدند
چون بمنزل صدیق اکبر رضی الله عنه رسیدند دیدند آیات را بغایت پست میخوانند
و بمنزل حضرت عمر رضی الله عنه رسیدند معلوم شد که ایشان بغایت بلند
قراءت میکنند چون صباح شد ازین سر آن از شیخین پرسیدند حضرت صدیق
اکبر رضی الله عنه عرض نمودند که میشنود آنکه میشنود و حضرت عمر رضی الله عنه
عرض نمودند که مقصود طرد شیطان لعین است و بیدار ساختن خفتگان
از خواب و تنبیه غافلان است آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق را فرمودند

فرمودند که از آنکه میخوانید بلندتر خوانید و حضرت عمر را امر کردند که از آنکه میخوانید
پست‌تر خوانید پس حاصل این حدیث قرائت بین بین است انتهی ما کتب فی لمحات
قدس الله سر مولفها بر فطن خفی نیست که بعضی از جوابها یکه از وجه اول مکتوب
شد ازین وجه نیز جواب میشود فارجع الیها **الوجه الثالث** قوله تعالی
لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه حاصل استدلال منکرین جهر باین آیت کریمه
آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی درین آیت نهی کرده از رفع صوت در حضور
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و از نام بردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پس معلوم شد که نام بردن وی و بلند یاد کردن او سبحانه بطریق اولی که بی ادبی باشد
جواب ازین استدلال آنست که شرط قیاس بعد از معلل بودن حکم در اصل اشتراک
علت است در میان اصل و فرع و عدم تحقق مانع است در جانب فرع و عدم
تعارض است بنص اول باید تعیین علت کرد و مراتب مذکوره را مقرر ساخت
تا استدلال تمام شود و الا میتوان گفت که اشتراک ممنوع است شاید که علت
نهی اختصاص داشته باشد بحضرت نبوی علیه من الصلوة اتمها و من التسلیمات
اعمها بر تقدیر تسلیم شاید که در جانب فرع مانع باشد بر تقدیر تسلیم تعارض
بنصوص امر است مقرر زیرا که ادله داله بر جواز بلکه استحباب بلکه وجوب
ذکر بطریق جهر بیشتر از آنست که در تحت شمار در آید چنانچه پاره از آن
سابقا بتفصیل تحریر یافته است **الوجه الرابع** قوله علیه السلام ایاکم و محدثات
الامور فان کل محدث بدعة و کل بدعة ضلالة یعنی بر حذر باشید از کارهای که
در دین نو شود بدرستی که هر نو شونده بدعت بود و هر بدعت گمراهی بود
و گویند حلقه ذکر در میان صحابه رضی الله عنهم نبوده است پس بدعت باشد جواب
ازین استدلال آنست که در مقدمه تحقیق معنی بدعت نموده شده است که

در حضور ادبی بوده است چون حضرت حق سبحانه حاضر است نام بردن ۱۲

بدعت آنست که در عهد اصحاب کرام و تابعین عظام رضی الله عنهم اجمعین نبوده باشد
و دلیل شرعی هم بر جواز آن دلالت نکرده باشد چون ادله شرعیه داله بر صحت
و مشروعیت ذکر بطریق جهر و محلق نشستن بیش ازین در مقالات سابقه
ذکر یافته است پس این دلیل منکرین از تحقیق معنی بدعت و بیان ادله شرعیه
مذکوره مجاب شده است با آنکه آنهم سابقا معلوم شد که ذکر جهر و حلقه نشستن
در عهد اصحاب رضی الله عنهم اجمعین بود چنانچه حدیث اذا مررتم بریاض الجنة
فارتعوا قیل یا رسول الله و ما ریاض الجنة قال حلق الذکر دلالت صریحه دارد بر آن
و تحقیق آن سابقا ذکر یافته است **الوجه الخامس** قوله علیه السلام خیر الذکر الخفی
یعنی بهترین ذکر ذکر پنهانیست پس ذکر بلندتر کی اولی بود جواب ازین استدلال آنست که
مفاد ازین حدیث آن میشود که ذکر جهر خوب است لیکن خفیه خوبتر است ذکر جهر که
عبارت از ذکر لسان است و ذکر خفیه که عبارت از ذکر قلب است باین مقدار که
ثانی از اول بهتر باشد لازم نمیآید که ذکر لسانی که با حضور قلب باشد که با خفیه جمع شده
از ذکر قلبی تنها خوبتر نباشد حاصل آنکه ذکر قلبی که زبان در میان نباشد از ذکر
زبانی فقط که دل در میان نباشد اکابر طریقه علیه قدس الله اسرارهم قایل اندکه
قایل اندکه بهتر است ذکر لسانی که این بزرگواران قدس سرهم هم ملتزم آن بنابر تنبیه
غافلان و سایر اغراض صحیح شده اند شرط کرده اند که باید که ذاکر دل خود را
بزبان موافق سازد و زبان را ترجمان دل اعتبار کند که تا ذکر او مفید شود پس مختار
این اعزه قدسنا الله باسرارهم الاقدس ذکر لسانی و قلبی است که مجموع ذکر لسانی
و قلبی از ذکر قلبی فقط تنها بهتر است مخفی نماند که ذکر قلبی که از سر حضور نباشد
وسوسه است باید سعی کرد که در مرتبه وسوسه نماند و این برفع خواطر میشود
اشتغال همه جوارح را بذکر سعی موفور در نفی خواطر دخلی تمام است پس با جد و اهتمام
در اعلان بیشتر از خواطر دورتر تا از خواطر دورتر بحضور و جمعیت نزدیکتر تا مرتبه

ازین
جمعیت و حضور قوی تر انجذاب دل بحضور و جمعیت بجانب محبوب حقیقی بیشتر
راه‌ست که مبتدیان این طریقه شریفه را باندک مشغولی جذبات قویه روی میدهد
سلسله هستی را گسسته و بت خود پرستی را شکسته جامه جان را پاره میکنند و غوغای
لمن الملک الیوم از نهاد ایشان سر میزند هر چه غیر از شورش دیوانگی است
اندرین ره دوری و بیگانگیست زبان حال این جان سوختگان درین وقت
مترنم باین مقالست که عاقبت منزل ما گوشهٔ خاموشانست حالیا غلغله
در گنبد افلاک انداز و بلبل جان این مشتاقان این نغمه میسراید که دنیا فغفور
قیصر خاقانرا تسبیح فرشته صفا رضوانرا دوزخ بدرا بهشت مر نیکانرا
جانان ما را و جان ما جانانرا مشاهده کنند کان این مستان را لائق
جنانست که آرزوی حال ایشانان کرده از ساقی شراب محبت از روی سوز
و گداز التماس مینمایند این شعر مخدومی جامی را حسب الحال که شعر سبک دستی کن
ای ساقی بده رطل گران ما را بخود در مانده ایم از ما زمانی وا رهان ما را نمیخواهیم
کافتد چشم ما بر ما خوش آن وقتی که سازی در حجاب غیب خود از ما نهان ما را
جمال خود نما تا نیست گردیم از وجود خود که هست این نیستی تخم بقای جاودان
ما را نه در کونست منزل عشق را در مکان جای رهی بنما برون از عرصه کون
مکان ما را و ورد زبان سازند باز عنایت حضرت حق سبحانه و تعالی دستگیری
کرده بنا بر مصلحت ابقای بدن که مرکب روحست ازان شور و مستی بمرتبه صحو
می آرد این همه عنایت ثمرهٔ حضوریست که بواسطه رفع خواطرست گاه گاه
باشد که بمحض فضل حضوری روی دهد که رفع خواطر تابع آن باشد لیکن این
نادرست **الوجه السادس** در حدیث آمده که جماعتی نوعهدان باسلام بودند که
بلند میخواندند رسول علیه السلام فرموده اند که انکم لا تدعون اصم و لا غایبا
یعنی کسی را نمی خوانید که نشنود یا غایب باشد پس نرم خوانید جواب این

استدلال

استدلال آنست که این حدیث خبر آحادست چون بسیاری از آیات دلالت کرده
بر جواز ذکر جهر بلکه بر استحباب آن بلکه بر فرضیت آن در بعضی اوقات چنانچه سابقا
تفصیل یافت پس این خبر آحاد مخالف کتاب باشد و هر چه از خبر آحاد که مخالف
کتابست بمضمون حدیث و ما خالف فردوه مقبول نیست پس این خبر مقبول نیست
یا گوییم توانند بود که این نوعهدان اعتقاد دوری کرده باشند و بلند یاد کردن
ایشان بنا بر آن باشد منع آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حقیقت منع از آن
اعتقاد باشد نه از اصل بلند خواندن چنانچه بر همین در بعضی از شروح مشکاة
تصریح واقع شده چگونه توان از اصل بلند خواندن منع کرد که چندین از انبیا
و رسل و ملائکه مقربین به ارفع اصوات حضرت حق سبحانه و تعالی را یاد کرده اند
چنانچه تفصیل این سخن نیز در سابق تحریر یافته است مرویست که عبد الله بن مسعود
و صفوان و امیه و ربیعه و غیرهم در فنای خانه کعبه زادها الله شرفا در
حطیم حاضر شدند یکی گفت این سخن را که ما میگوییم حق تعالی شنود یکی گفت
شنود یکی گفت اگر بلند گوییم شنود و اگر پست گوییم نشنود یکی گفت اگر از ما
شنود از سر ما هم شنود مرویست که جماعتی از حضرت خاتم الانبیا و المرسلین
علیه و علیهم السلام سوال کردند که حق بما نزدیکست تا پست خواهیم یا دورست
تا بلند خوانیم حضرت حق سبحانه و تعالی این آیت فرو فرستاد که و اذا سألک
عبادی عنی فانی قریب پس معلوم شد که استبعاد نداشته است که آن نوعهدان
بنا بر عقیده دوری بلند یاد میکرده باشند و آنحضرت بنا علیه منع کرده باشد
الوجه السابع ذکریست از ریا دورست و بتضرع نزدیکتر جواب ازین
استدلال آنست بنا برین دلیل عقلی ظاهری بمنشاء امری را که حقیقت آن
بنصوص و ادله شرعیه مقرر شده منع کرد و الا باید که نماز جماعت را بنا بر آنکه

بربانز دیگرست از انکه در خانه تنها خواند منع کرده شود با انکه جماعت سنت موکده ست
بلکه نزدیک بعضی مجتهدین مثل داود اصفهانی و ابن خزیمه و احمد حنبل و اسحاق
راهویه جماعت فرض ست با انکه ریا موهوم را قوت معارضه محقق و معلوم نیست که
فواید بلند خواندن ست **الوجه الثامن** استدلال کنند بعرف و گویند اگر در حضور
عزیز بزرگی نام آن عزیز بزرگ را گرفته شود و تکرار کرده شود البته از حسن ادب دور ست
بلکه موجب بی ادبی ست جواب ازین استدلال نیز مثل آنست که در استدلال سابق
گذشت که باین سخن ظاهری بادی الرای نمیتوان امری را که بنصوص و ادله
شرعیه حقیت آن مقرر شده باشد منع نمود با انکه این قیاس ست و در قیاس
شرایطی ست تحقق آن شرایط در ما نحن فیه ممنوع ست با انکه بنسبت جهر و اخفا
بعلم حضرت حق سبحانه و تعالی یکسانست پس اگر تکرار علانیه بی ادبی ست تکرار سرا
نیز میباید که بی ادبی باشد اینست انچه منکرین ذکر بطریق علانیه متمسک خود ساخته
اند و ندانسته اند که اگر خود ها اهل ذکر میبودند بنا بر انوار ذکر بظلمات کدورات
اینچنین شبهات و اوهام مبتلا نمیشدند و اگر از علوم بهره میداشتند بدانستند این
سخنان بزرگان دین رضی الله عنهم اجمعین از سلوک مسلک ضلالت خلاصی میبافتند
الی الآن ادبا نرا انهوشی که دریابند و نه گوشی که شنوند که حضرت هادی مطلق سبحانه میفرماید
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بر متامل منصف خفی نیست که باشتال این
سخنان بنا نهاده بر عظمای کبرای اولیا قدس الله اسرارهم که هر یک مانند صبح
طلوع کرده عالمی را بلکه عالمیانرا منور ساخته اند انکار کردن از حسن ادب دور
بلکه موجب شرمندگی در یوم النشور ست بلکه درین زمان نیز نزد مردمیکه اندک
فراستی دارند سبب خجالت ست نفس اماره بسو باعث شده در اطفا انوار
این بزرگواران قدسنا الله باسرارهم الاقدس سعی نموده اند معلوم ست که شعله
آفتاب عالمتاب از نفس باردی چند فرو نه نشیند لیکن ازانجا که سرشت این بی ادبان

اقتضای

اقتضای آن میکند بخود پس تا آمده سخنان بی فایده میکنند و هر کسی بر طینت خود
می تنند و ضرر این بی ادبیها بخودهای ایشان عاید ست لیکن توهم ازانست که
جماعتی از ساده دلان گمراه شده بتقلید زبان درازی بکنند که سبب زیان
ایشان شود و بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه آفاق زد
حضرت قطب الاولیا و غوث الاکبر حضرت عالم شیخ الصدیق العلوی قدس سره
در بعضی از رسایل خود نوشته اند که ایها العزیز بدانکه طریقه حضرت مقتدای
اولیا خواجه یوسف همدانی قدس سره ذکر جهر ست و همچنین خواجه محمود انجیر
فغنوی و خواجه عارف ریوگری و خواجه محمد بابای سماسی و سید امیر کلال قدس الله
اسرارهم ذکر را بطریق جهر او علانیه میگفته اند ازین جهت ایشانرا علانیه خوانان
میگویند و ایضا منقول ست که چون حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق والدین
بسفر حجاز رفته اند خواجه علاء الدین عطار قدس سره را خلیفه خود ساخته
فرموده اند که صحبت و مجلس ذکر را گرم نگاه دارید بعده حضرت خواجه علاء الدین جهر کرده
اند و حضرت خواجه بعد از رجعت از سفر حجاز سبب آن از حضرت خواجه علاء الدین
عطار قدس سره پرسیده اند ایشان گفته اند که تا جهر نکردیم صحبت گرم نشد و امر
ایشان آن بود که صحبت را گرم نگاه دارد و ایضا خواجه عبد الله صفهانی قدس سره که
از جمله مقتدایان سلسله شریفه زکیه علیه حضرت خواجه کان اند قدس الله اسرارهم
در رساله شریفه خود فرموده اند که اگر ذاکر را اطمینان قلبی گاهی بذکر خفیه حاصل
نشود باید که چند کرت کلمه شریفه الله را باواز بلند گوید تا اطمینان حاصل شود
پس بی ادبیکه انکار طریقه کند فی الحقیقه انکار طریقه حضرت خواجه کان قدس الله
اسرارهم کرده باشد بلکه انکار جمیع طرق و سلاسل کرده باشد چه اگر نیک نظر کنی
و انکه اولیا الله یک تن اند ازینجاست که گفته اند مقبول یکی مقبول همه کما

مردود یکدام دود همه دلالت ایشان العزیز شنیده که حضرت خواجه بزرگ خواجه
نقشبند قدس سره بعد از تمام و تکمیل مدت سه ماه در صحبت و ملازمت قثم آتا
قدس سره که از اکابر این سلسله بوده اند و نزد مشهور ایشان بفرموده در شیخ
حضرت قثم آتا قدس سره مقرر شده و مدت دوازده سال شب و روز در خدمت
و ملازمت خلیل آتا قدس سره که از کبار مشایخ این سلسله شریفه اند بوده اند
و حضرت خواجه قدس سره از ایشان فایدها گرفته اند پس معلوم شد که حضرت خواجه
بزرگ قدس سره از صحبت این بزرگواران اجتناب نکرده اند التزام ملازمت کرده
فواید بی نهایت یافته اند پس چون توان گفت که حضرت خواجه بزرگ نهی کرده اند که
از اهل این طریقه شریفه خود را دور دارند اینست خلاصه آنچه حضرت عزیزان قدس
سره در بعضی از رسایل نوشته اند مخفی نماند که بعضی از ظرفا وقت میگویند که سخن درین
است که ذکر جهر باین طریق که ذکر اره میگویند در عهد اصحاب رضی الله عنهم اجمعین
نبود بر ناظران صاحب بصیرت پوشیده نیست که این سخن با آن میماند که هدایه و شرح
وقایه در عهد اصحاب رضی الله عنهم اجمعین نبود پس باید که بمطالعه آن اشتغال
نموده نشود با آنکه خصوصیاتیکه الیوم دستور العمل بزرگان خانواده حضرات
خواجگانست قدس الله اسرارهم در آن عهد نبود پس کسی را که اندک هوشی است
باید که داند که همه طرق که بزرگان دین و کبرای اهل یقین اختیار کرده اند خواه
طریقه صفیه سنیه خانواده حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم باشد خواه
طریقه علیه جلیه اکابر جهریه باشد خواه طریقه شریفه کبرویه باشد خواه طریقه لطیفه
عشقیه باشد خواه از طرق دیگر که مختار کبراست همه حق است هر کدام راهی است که
سالک را بمطلب میرساند مشرب هر سالکی که بدیکی ازین طرق موافق افتاده
واسطه وصول بسهولت میشود بیت بد طریق میسر شود بکن جهدی

که خویش

مبلغ المقال

که خویش را بر کوی آن نگار کشی مقاله ثانیه در بیان اسم اعظم و بعضی از تحقیقات صوفیه
زکیه قدس الله اسرارهم که در فهمیدن سخنان مشکل ایشان دانستن آن ضروریست
و درین مقاله چهار فصل است فصل اول در تحقیق اسم اعظم بدان ایها الطالب
الصادق که علما را در اسم اعظم خلاف است جمعی بر آنند که هیچ اسم از اسما حق سبحانه
و تعالی اعظم نیست از بعضی بلکه همه عظیم اند و در عظمت برابرند و جمعی بر آنند که
بعضی از اسما او سبحانه اعظم است از بعضی دیگر و هر طایفه را دلیلی است بر دعوای خود
اما طایفه که نفی اعظمیت میکنند دلیل ایشان آنست که میگویند اسم کلمه ایست مرکب
از حروف مخصوصه که وضع کرده اند از برای آنکه مسمی را به آن شناخته شود نزد
اطلاق بر تقدیر هیچ اسمی فی حد ذاته اشرف و اعظم نباشد از اسم دیگر بلکه شرف
اسم بسبب مسمی است و اشرف موجودات ذات اقدس امجد حضرت باری تعالی است
و جمیع اسما او دلالت دارد بر ذات او سبحانه هر اسمی باعتبار صفتی از صفات
کمالیه پس جمیع اسما اشرف و اعظم باشد نسبت بسایر اسما مخلوقات و نشاید گفت که
بعضی اعظم است از بعضی از اسما حسنای الهی آنچه درین دلیل است خفی نیست زیرا که
تفاوت در میان صفات متقرر است و همچنین که در ذوات حروف تفاوت یافته نیز
موجب تفاوت است تفصیل این سخن بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی مخفی نماند که
در مشکوه از سنن ترمذی و جامع ابوداود نقل کرده بروایت بریده که گفته است
عن بریده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول اللهم انی اسئلک بانک
انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
فقال دعی الله باسمه الاعظم الذی اذا سئل به اعطی و اذا دعی به اجاب رواه الترمذی
و ابوداود راوی این حدیث بریده بن حصیب اسلمی است و وی پیش از غزوه
بدر اسلام آورده اما در آن غزوه حاضر نبوده لیکن از اهل بیعت رضوان است

واو ساکن طیبه بوده جندگاه بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دنیا
بعد ازان از طیبه که مدینه سکینه است ببصره رفته وجندگاه آنجا بوده بعد ازان
از بصره بخراسان آمده بطریق جهاد ودر مرو وفات یافته در زمان یزید بن
معاویه در سال شصت دوم از هجرت وجمعی کثیر ازو روایت حدیث کرده
اند این حدیث از مرویات اوست میگوید که بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شنیدند از مردیکه میگفت ای بار خدایا بدرستی که من میخواهم از تو حاجت
خود را بعزت آنکه تو آن خدای سزاوار پرستشی که نیست هیچ خدایی مگر تو که
یکانه بذات ومتفردی بصفات وبی نیازی از همه جهانیان وپناه نیازمندان
هرگز نخوری ونیاشامی وپاینده که هرگز نابود نشوی در عین المعانی از حضرت امام
علی رضا آورده که صمد آنست که عقلهای از اطلاع بر کیفیت او عاجز وقاصر و
ونا امید باشند ع ای زخیال ما برون در تو خیال کی رسد الذی لم یلد آن خدای
یکتا که نزاد او کسی را لم یولد وزاده نشد از کسی ولم یکن له کفوا احد ونیست
ونبوده مر ورا همتا هیچ کسی فقال جون رسول صلی الله علیه وسلم ازان مرد این
کلمات تامات را شنید فرمود که دعی الله این مرد بخواند خداوند سبحانه را
باسمه الاعظم بنام او که بزرگترین نامهاست الذی اذا سئل به اعطی آن اسمیکه
جون سوال کرده شود حق تعالی را بآن اسم عطا دهد واذا دعی به اجاب وجون
خوانده شود خدای تعالی را بآن اسم اجابت کند یعنی آن را وسیله سوال
ودعای خود کرداند وبآن وسیله از حضرت احضرت حق سبحانه حاجت خواهد
اجابت کند یعنی آن اسم را وسیله سوال ودعای خود کرداند وحاجت
بخواهد روا کند اینست ترجمه حدیث ظاهر حدیث دلالت که در
میان اسماء حسنی بعضی اعظم از بعضی باشند جنانجه ظاهرست اما آن طایفه که

اثبات

اثبات اعظمیت بعضی اسما کنند نسبت به بعض سخن ایشان دربیان مطلب ایشان
آنست که هر اسمی از اسماء الله که دران تعظیم الله تعالی بیشترست آن اسم اعظم
از اسمی که درو این تعظیم نیست مثلا اسم رحمن اعظم است از اسم رحیم جنانجه تحقیق
این را نوشته خواهد شد وخالق مثلا اعظم است از مهیمن زیراکه حق سبحانه در
خالقیت هیچ شریک ندارد وبخلاف مهیمن که شاهد صادق است ودر صفت
شهادت وصادقیت خلق شرکت دارند حاصل کلام طایفه اولی آنست که
جون فضیلت در اسما نیست مگر باعتبار مسمی وسمای همه اسماء حسنی یکیست
پس فضیلت درمیان اسماء حسنی نباشد وحاصل کلام طایفه ثانیه منع حصر
آنست حاصل آنجه خلخالی در شرح مصابیح گفته است خواص ذوات حروف
نیز سند منع میتواند بود جنانجه سابقا نوشته شده خواص حروف مبحث
طویل الذیل است انشاء الله تعالی بعد ازین اگر وقت مساعدت کند در مقام
لایق آن تحقیق خواهیم نمود مخفی نماند که علامه رازی قدس سره در کتاب لوامع
البینات آورده است که علما را در اسم اعظم خلافست بعضی گفته اند که اسم اعظم
درمیان اسماء الهی متعین نیست بلکه هر اسمی که بنده خدای تعالی را بآن یاد
کند وقتی که مستغرق باشد در بحر معرفت او وباطن او بتمام متوجه باشد
بحق سبحانه وفکر وعقل واندیشه او بتمام از یاد دون حق تعالی منقطع ومنفرد
شده باشد وحقیقت جان بعد او بکلی از ماسوی فارغ وآزاد گشته باشد درجنین
حالی بهر اسمی که توجه کند وبدان نامیکه بوی نماید آن اسم او را اسم اعظم باشد ومراد
بآن حاصل شود وبعضی بر آنند که اسم اعظم متعین است این جماعت دو فرقه شده اند
فرقه میگویند که اسم اعظم اسم معین است لیکن غیر حق سبحانه وتعالی هیچ احدی
از انداند ونشناسد وهیچ مخلوقی را بران اطلاع نیست وفرقه دیگر

میگویند که اسم اعظم اسم معین است انبیا و اولیا و بعض علما محققین بران اطلاع
دارند و این فرقه تابینه را اختلاف است در آنکه اسم اعظم از اسما الهی کدام است
و دران باب اقوال بسیار از علما و عرفا منقول است و هر طایفه اسمی اختیار کرده
اند و بران دلایل و براهین اقامت نموده اند چنانچه بعضی گویند اسم الله
قیل اسم رب قیل اسم هو قیل الحی القیوم قیل سمیع الدعا قیل خیر الوارثین
قیل ذو الجلال و الاکرام و غیر آن نیز گفته اند بدانکه اکثر علما راسخین و کبرای
عارفین برانند که اسم اعظم اسم مبارک الله است که در اول کتاب قدیم
و قرآن عظیم پیش از همه اسما حسنی الهی مذکور شده در بسم الله الرحمن الرحیم
و شیخ عالم عارف ابو عبد الله بونی قدس سره در کتاب شمس المعارف
آورده که نزد اکثر علما محققین و وارثان علوم خاصه سید المرسلین
علیه من التسلیمات والتحیات اکملها و اعمها من الله رب العالمین اسم اعظم
کلمه الله است و نزدیک است که برین معنی اجماع منعقد گردد و علامه رازی
قدس سره در تفسیر کبیر آورده که از میان اسما الهی اسم الله را اسم اعظم
داشتن بتحقیق اقرب است زیرا که این اسم را بحسب لفظ و معنی خصوصیاتی است که
در هیچ لفظ و کلمه و در هیچ اسم از اسما الهی آن خصوصیات نیست بدان
ایها الطالب بصیرت که کبرای دین و عظمای اهل یقین دلایل بسیار و براهین
بی شمار از برای اثبات عظمیت و اشرفیت این اسم بزرگوار عالی مقدار
اقامت کرده اند از انجمله ده دلیل اختیار کرده ایراد نموده میشود
دلیل اول آنکه علما اهل یقین محققین و عرفا مدققین در کلام الله از اول
تا آخر ملاحظه بلیغ نموده اند و احتیاط تمام فرموده اند هیچ اسم از اسما
حسنی در کثرت عدد برابر اسم الله نیامده زیرا که این اسم شریف با آنچه در جمله

درتمام

در تمام قرآن دو هزار و هشتصد و هفت جا تکرار یافته و کثرت تکرار دلیل واضح است
بر آنکه اشرف و اعظم اسماست دلیل دوم آنکه امام حجة الاسلام قدس سره در کتاب
مقصد اقصی فی شرح اسما الله الحسنی آورده که اسم الله اسم ذات است دلالت
میکند بر ذاتیکه جامع جمیع صفات کمالیه است از صفات متقابله و دلالت
او بران ذات متعالی صفات بمثابه آنست که هیچ یک از صفات الوهیت
چه صفات لطف و چه صفات قهر از تحت احاطه او بیرون نیست و هیچ
اسم دیگر را این جامعیت و این احاطت نیست و هر اسمی بر بعضی از ان صفات
متقابله دلالت دارد پس این جامعیت و احاطت که او را ثابت است
استحقاق آن دارد که اعظم و اشرف اسما باشد دلیل سیم آنکه همه اسما بوی مضاف
و وی مضاف بهیچ اسم نیست مثلا گویند عزیز اسمی است از اسما الله و نگویند که الله
اسمی است از اسما عزیز اگر کسی سوال کند و گوید که الله در آیت واقع در آیت
الی صراط العزیز الحمید الله الذی له ما فی السموات و الارض صفت واقع شده چون
گفتی که او را بهیچ جز اضافه نمیکنند جواب گوییم که اگر چه بعضی از قرا لفظ
الله را بجر خوانده اند اما امام نافع و ابن عامر برفع خوانند بر استیناف
و جر او در ما بعد او آمده و امام ابو عمرو و حفص درین آیت لفظ جر را
اعتبار کرده گفته اند که تقدیر آیت اینست که الی صراط الله العزیز الحمید الذی
له ما فی السموات و الارض با آنکه از احتمال بدلیت مانعی نیست دلیل چهارم
آنکه اصح اقوال نزد اکثر علما محققین آنست که این اسم شریف بحقیقت
مشتق نیست از هیچ لفظی و عقول عقلا را بکیفیت اشتقاق او راه نیست
همچنانکه ثابت و محقق شده که کنه ذات حضرت باری تعالی مجهول مطلق است
و در ستر و خفا بر وجهیست که عقل هیچ عاقلی و فهم هیچ کاملی بمعرفت

او راه نیست پس این اسم بمسماء خود مناسبت تام است که هیچ اسمی را از اسما
حسنی این مناسبت نیست پس از این حیثیت لازم آید که او اشرف و اعظم اسما
باشد دلیل پنجم آنکه بنای توحید و ایمان و اسلام بر اوست و کلمهٔ توحید بدو
تمام باشد و کافر بسبب تکلم به این کلمه در اثنای شهادت از حضیض کفر
به اوج ایمان ترقی کند پس اگر صد بار کلمه لا اله الا هو گوید یا کلمه لا اله الا
الرحمن ایمان ازو مقبول و مسموع نباشد با آنکه هو اشارت بذات باری
تعالیست و رحمن اسمیست خاص اللفظ و غیر حق سبحانه را رحمن نگویند بخلاف
رحیم و کریم زیرا که هو از برای اشارتست پس احتمال دارد که کافر که لا اله الا هو
گوید در هو گفتن اشارت او به بت او باشد و در لا اله الا الرحمن اگر چه رحمن
خاص اللفظست اما یکبار اتفاق افتاده است که او را اطلاق کرده اند بر مسیلمه
کذاب در وقتی که دعوی پیغمبری کرد و جمعی از جهال پیروی کردند در آن ایام
او را رحمن الیمامه گفتند پس بگفتار کافر این کلمه را حکم باسلام او نکنیم و وقتیکه حکم
لا اله الا الله گوید آنزمان او را مومن گوییم پس حفظ دما و اموال در دنیا و نجات
از عذاب عقبی موقوف بر تکلم به این اسم شریف باشد پس واجب باشد که
او اعظم و اشرف اسما باشد دلیل ششم آنکه این اسم را خصوصیتیست که در هیچ
اسم دیگر نیست و آن آنست که هر حرفی را که از اول او اسقاط کنی آنچه باقی بلغ المقابل
ماند صحیح المعنی باشد و مستعمل در صفات باری تعالی مثلا چون همزه را از اول
او بیندازی لله بماند حق تعالی در صفت خود فرماید لله ملک السموات والارض
و لله خزائن السموات والارض و اگر لام اول را نیز اسقاط کنی له بماند و حق تعالی
در صفت خود فرماید که له ملک السموات والارض له الخلق والامر و اگر لام اول
را نیز حذف کنی ها بماند و آن اشارتست بغیب هویت حق تعالی کما قال الله تعالی

هو الله

هو الله احد هو الحی القیوم هو الله الذی لا اله الا هو پوشیده نماند که واو در هو
زایدست بآن دلیل که در تثنیه و جمع بیفتد چنانچه گویی هما و هم و در ضمیر متصل
چنانچه گویی انه دلیل هفتم آنکه حق تعالی میفرماید که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
از میان جمیع اسماء حسنی این دو اسم را بذکر مخصوص گردانید و امر کرد که در دعا
باین دو اسم بزرگوار توسل جویید و این دلیل روشنست بر آنکه این
دو اسم اشرف اسما اند پس گوییم باز از این دو اسم اسم الله اشرفست از رحمن
بدو دلیل اول آنکه الله را در ذکر تقدیم کرده بر رحمن دوم آنکه اسم رحمن
دالست بر کمال رحمت پس و بر صفات کمالیه دیگر مثل کمال مجد و عظمت و قدرت
و قدس و نزاهت دلالت ندارد و بخلاف اسم الله که بر جمیع اسما متقابله
دلالت دارد پس باین جامعیت اشرفست از اسم رحمن و چون از هر اشرف
اشرف باشد پس اعظم اسما بود دلیل هشتم آنکه حق سبحانه این اسم را از ابتدا
آفرینش آدم تا حضرت خاتم علیهما السلام حفظ کرده است و نگاه داشته که در
هیچ دوری و قرنی آنرا بر غیر حق سبحانه اطلاق نکرده اند و هیچ یکی را
کافران در هیچ زمانی مسمی باین اسم نگردانیده اند اما اطلاق اله بر واحد و استعمال
آلهه بر جمع کرده اند و این دلیل واضحست بر اشرفیت و اعظمیت این اسم
دلیل نهم آنکه اول آیات قرآن بقول جمعی از علما بسم الله است و بقول بعضی
الحمد لله بر هر تقدیر اسم الله در اول قرآن پیش از همه اسما حسنی مذکور شده
دلیل دهم آنکه در تفسیری که منسوبست بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره
و نام آن طوالع التنویر من مطالع التفسیرست چنین آورده که دلیل بر آنکه
اسم الله اعظم اسماست آنست که بر همه زبانها مذکور و در میان همه طوائف مشهورست
مومن و کافر و بر و فاجر همه این نام مبارک را دانند و مخالف و موافق و مخلص

ومنافق این نام را بر زبان رنهند و حضرت حق سبحانه را باین نام خوانند همچنانکه
مومنان و موحدان گویند پروردگار ما الله است کافران و مشرکان نیز گویند
خالق و آفریده گار ما الله ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله و همچنانکه
مسلمانان گویند که ما را کرامت از الله است بت پرستان نیز گویند ما را حصول
شفاعت از الله است که هؤلاء شفعاؤنا عند الله هم متفق اند با تو هم جاحد
لمن الملک لله الواحد پس معلوم شد که این کلمه فرجام مرکوز طباع خواص و عوام
از همه انام بوده این برهانیست واضح و دلیلیست ظاهر و لائح که اعظم اسما حسنی
این اسم مبارکست صاحب این اسم مبارک بواسطه این اسم مبارک در همه طوایف
تجلی و ظهور کرده است و این از خواص این اسم است توجه همه طوایف بجناب حضرت
حق سبحانه و تعالی متوارثست مومن ترسا یهود گبر مغ جمله را رو سوی آن
سلطان البغ پرتو روی تست از همه سو همه را رو بسوی تست از همه رو ولله المشرق
والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله این جه مجد بهایست سبحانه این جه عز
ما اعز سلطانه پوشیده نماند که حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که قل الله ثم
ذرهم یعنی بگو الله و بگذار ماسوی را اشارت بمضمون این آیت علیا در اثبات
ست الخ بزرگان میگویند که الله بس ما سواه هوس و میتوانند که در این آیت
کریمه بشارت به آن شده باشد که در توجه بنفس ذات اقدس امجد متوسل
باسم مبارک الله شو و بگذار سایر اسما و صفات را مخفی نماند که این خطاب
مستطاب بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم شده چنانچه در کتب معتبره
مذکورست پس این آیت نیز مفید اعظمیت این اسم است چنانچه ظاهرست اگرچه
منافات لفظی در عبارت بهم کنند جواب آن حواله بخاطر ناظران صاحب
بصیرتست چون ظاهرست بشرح احتیاج نیست مخاطبی که در فهمیدن این چنین سخنان

درمانده

درمانده گشته از خطاب این مقام بیگانه و محروم است مخفی نماند که قول الله تعالی که
فی خوضهم یلعبون است محتاج بتاویل بسیار میشود مگر آنکه گفته شود که ضمیر هم
راجع باسوی است ترک کردن سایر اسما و صفات بطریق اشارت تلویحا
مفاد شده برین تقدیر نه در ضمیر اشکالیست نه در ذیل او بر دقیق نظران
متأمل مخفی نیست که اگر معنی آن باشد که متوجه باسم ذات باش و هرچه غیر
آنست بگذار درین غیر ذات با خود با صفات داخل است و ذیل آیت باعتبار
بعض افرادست فافهم فتدبر حاصل کلام حضرت ملک علام کثیر الانعام درین مقام
آن میشود که سعی کن که از مرتبه تجلی افعالی و صفاتیکه کثرت لازم ایشانست
خود را بشهود تجلی ذاتی رسانی که کثرت اسمای صفاتی را در مشهد راه نیست
ﮦ جز جانانست نام دلبر ما ما اعز اسمه و ما اعلی نام او گنج نامه لاهوت
سر نهان غیب از و پیدا همه اسما مظاهر ذاتند همه اشیا مظاهر اسما لا اری فی الوجود
الا الله محو شد نقش غیر نام سوی هستی مطلقست وحدت صرف این هو ان
انت این از ما من او تو از میان برخواست سر وحدت شد از همه یکتا
جان جامی ز نکته وحدت نشکیبد چو ماهی از دریا فصل یازدهم در تحقیق لفظ
الله چون سخن باینجا انجامید که جمهور اکابر علما بر آنند که اسم اعظم اسم مبارک
الله است که سعادت دینی و دنیوی باین نام خیر انجام مربوط است و دولت
صوری و معنوی باین اسم خجسته فرجام منوط و تحقیق این اسم است اسم اعظم که
جمیع مرادات باو حاصل است دهنده سعادت عظمی بسبب اوست پس مناسب
مینماید که تحقیق لفظ الله کرده شود بدان ایها الطالب الصادق که در میان
اکابر علما و محققین نور مرقدهم درین خلاف شده که آیا این اسم مبارک
علم باشد یا نه جمعی بر آنند که از جمله اعلام است و طایفه میگویند که از جمله

اسما صفات است از قائلین بعلمیت قولست که ایراد میباید قول اول آنکه
بعضی میگویند که همیشه این اسم موصوف باشد یعنی اجرای اسماء دیگر بر او کنند
و هرگز صفت نشود کما قال تبارک و تعالی قل هو الله احد و قال تعالی
الملک القدوس هو الله الواحد القهار و دیگر آنکه همیشه اسما را با او اضافه کنند و هرگز
او را بهیچ اسمی اضافه نکنند مثلا گویند رحیم اسم الله است و نگویند که الله اسم
رحیم است و گویند کریم اسم الله است و نگویند که الله اسم کریم است و این هر دو
دلیل است بر علمیت این اسم قول دوم قول صاحب کشاف است که گفته است که
اله و آله مشتق نیست از الله و او از هیچ اسم مشتق نیست پس میباید که
الله علم باشد شیخ شمس الدین فناری رومی رحمه الله در تفسیر فاتحه خود تضعیف
قول صاحب کشاف کرده گفته است که اشتقاق فعل از غیر مصدر معهود اهل
عربیت نیست و مقرر است که الله مصدر نیست پس قول صاحب کشاف ضعیف
باشد در برابر شیخ مذکور میتوان گفت که تحجر الطین کلمات مشهور اشتقاق
تحجر اگرچه از تحجر شده لیکن تحجر ماخوذ از حجر است که اسم جامد است اینچنین
تأله که از تأله مشتق است که تأله ماخوذ است از الله است بر این قیاس
آله و اشتقاق فعل که علامه صاحب کشاف گفته بمعنی اخذ است خصوصا تحقیق معنی
اشتقاق نیز همین را مقتضی است پس تضعیف قول صاحب کشاف مضعّف
باشد قول سیم قول ابو حاتم رازی است که در کتاب الزینة آورده میگوید که
مشرکان بتان خود را باسم الله نمیخواندند لیکن از ابتدای ظهور آدم علیه السلام
تا این دم هیچ فرقه از قرون ماضیه و از منه خالیه غیر حضرت حق سبحانه و تعالی
را باین نام نخواندند و این دلیل است بر علمیت این اسم مبارک اما طایفه که
نفی علمیت کرده اند و گفته اند که الله از جمله اسما صفات است از آن ثابت

نیز

نیز سه قول ایراد میباید قول اول آنکه واحدی در تفسیر وسیط آورده که جمعی از علما
این اسم شریف را جاری مجرای اعلام داشته اند و گفته اند که این اسم در حق حضرت
حق سبحانه و تعالی مثل اسما اعلام است در حق ما و فی الحقیقه علم باری تعالی نیست
زیرا که اسم علم قائم مقام اشارت میباشد و اشارت در حق باری تعالی
ممتنع است و محال پس میباید که این اسم علم نباشد قول دوم آنکه اسم علم
موضوع است از برای تمیز مسمی از مشارکان او در نوع و جنس و در حقیقت
و ماهیت و حضرت حق سبحانه و تعالی منزه است از آنکه در تحت جنسی یا نوعی باشد
یا هیچ احدی در حقیقت و ماهیت مشارک او تواند بود پس او را هیچ
اسم علم نباشد و اکثر علما بر این اند قول سیم آنکه شیخ صدر الدین قونیوی
در تفسیر فاتحه که مسمی باعجاز البیان فرموده است که نمیشاید که حق را اسمی
باشد علم که دلالت کند بر او دلالتی مطابقی بحیثیتی که مفهوم نشود از وجود
مطلق زیرا که حضرت ذات از حیثیت اطلاق حقیقی و تجرد محض محکوم علیه
نمیشود بهیچ وصفی و مضاف نمیشود بهیچ نسبتی نه جزوی است نه کلی نه مقید است
بهیچ اعتباری نه متعین است بهیچ تعینی بلکه از حیثیت اطلاق حقیقی و کنه
ذاتی مجهول است که هیچ عقلی و فکری بسراپرده سرادق جلال او راه ندارد
آنم که در دو کون نشانم پدید نیست عنقای مغربم که مکانم پدید نیست علم تمام
نام منست نشان من وین بوالعجب که نام نشانم پدید نیست گویم بهر زبان
بهر گوش بشنوم وین طرفه تر که گوش زبانم پدید نیست هرچه آن بر هم
نهاده دست حس عقل و وهم کبریایت سنگ بطلان اندر آن انداخته
و چون مراد از وضع اسم تعریف مسمی است بغیر و حصول معرفت ذات از جمله
محالات پس وضع اسم علم اینجا بی فایده باشد شرح بیان چه گوی نام

حکم و شناخته نمیشود بهیچ صفتی ص

نشان چه جویی آنجا که وحدت آمد نام و نشان نیست پس ثابت شد که الله اسم صفت
نیست بلکه اسم علم والله تعالی اعلم برصاحبان بصیرت مخفی نماند که این طایفه که این اسم
اعظم را اسم علم نمیدانند و اسم صفت میگویند اتفاق دارند که مشتق است لیکن
در مأخذ اشتقاق خلاف کرده اند از انجمله مأخذ در سه قول بیان میباید
و درین مقام بر آن اقتصار افتد اگرچه در مأخذ این اسم اقوال دیگر نیز هست
قول اول جمعی از علما برانند که الله مشتق است از وِلاه بمعنی وَلَه مصدر است که
او را سه معنیست معنی اول پناه گرفتن معنی دوم واله شدن معنی سیم مشتاق گشتن
بودن و مجموع این معانی از اسم الله مستفاد است اول اوست آن پادشاهی که
پناه نیازمندانست دوم اوست آن خدایی که در معرفت او عقل عقلا
واله و حیرانست سیم اوست حبیبی که دل و جان محبان در طلب وصالش
مشتاق و سرگردانست قول دوم بعضی از علما میگویند که الله مأخوذ
از الالهة است و الالهة در لغت عبارت از عبادتست و بعضی گفته اند که مأخوذ
از الالهیة است بروزن رهبانیة و الالهیة نیز بمعنی عبادتست چنانچه
در حدیث وهیب بن الورد آمده که اذا وقع العبد فی الالهیة الربانیة
فی عبادته پس برین تقدیر اله بمعنی مألوه باشد یعنی معبود چون کتاب که
بمعنی مکتوب است پس معنی الله معبودیست که سزای عبادت اوست عبادت
غیر او سرمایه نکال و وبالست قول سیم بعضی گویند الله مشتق است از اله
و اله مصدرست که او را سه معنیست یکی ثابت بودن دوم در سختی بکسی گریختن
سیم متحیر شدن و این معانی از اسم الله مستفاد است اول اوست ثابت
و دائم ازلی و ابدی دوم اوست پناه و گریزگاه بندگان که در شداید
و مهالک رجوع همه باوست سیم اوست آن ذات بیچون و بیچگونه که

در ادراک

در ادراک او عقول همه عاقلان واله است و حیران **فصل ثالث** در خصایص این اسم
اعظم اشرف که در غیر او یافت نشود و آن ده خصوصیت که تعلق بلفظ و عبارت
او دارد اول آنکه در لفظ الله الف لام تعریف را که اصل کلمه نیست حکم اصل داده
اند و لازم او دانسته چنانچه هرگز از وجدا نشود بخلاف اسمهای معرف بلام که گاهی
آلت تعریف را حذف کنند در الرجل رجل گویند و هرگز الله را لاه نگویند
دوم آنکه الف لام الله را عوض همزه محذوفه داشته اند بمذهب کسی که گفته
الله مشتق از اله است در هیچ اسم دیگر این حالت نیست که الف لام تعریف
عوض از همزه محذوفه باشد مخفی نماند که اختصاص هر یک ازین دو خصوصیت باعتبار
تقیید اوست بآن دیگر و الا لازم کلمه بودن با عوضیت در کلمه الذی حاصل
است و عوضیت بی لزوم در الناس که اصل او اناس بوده متحقق است سیم
آنکه همزه این کلمه را در وقت ندا حذف نکنند و یا الله گویند و در وقت
قسم حذف کنند و بالله گویند در هیچ اسم دیگر اینچنین نیست چهارم آنکه منقلب
شدن بتا بای قسم مخصوص این کلمه مبارکست که تالله گویند و این حرف بر
هیچ کلمه دیگر در نیاید پنجم آنکه کلمه ایم و ایمن که از برای قسم موضوعند مخصوصند
بااین اسم شریف که ایم الله و ایمن الله گویند یعنی قسم بخدا و بر غیر این اسم اشرف اسم
اعظم در نیایند ششم آنکه گاهی در وقت خطاب حروف ندا را ازین کلمه
بیفکنند و میم مشدده را عوض از ان در آخر او الحاق کنند و اللهم گویند و این
صورت در غیر این کلمه اصلا موجود نیست هفتم آنکه با وجود الحاق میم مشدده
بآخر این اسم الف و لام تعریف را نیز از اوش نیفکنند و لاهم گویند هشتم آنکه
بعد از حذف حرف جر او را همچنان مجرور گذارند چنانچه گویند الله لافعلن
نهم آنکه گاهی درین با وجود حذف حرف جر الف لام را نیز بیفکنند چنانچه

لاه لافعلن گویند اگر کسی گوید که در خصیصهٔ اولی الف و لام را لازم گفته بودند
این سخن که درین خصیصه مذکورست با آن چگونه جمع شود جواب گوییم که
ذکر ثانی بمنزلهٔ استثناست دویم آنکه تثنیه و جمع و تصغیر تبدیل و تغیر درین
کلمه راه نیابد و این خصایص مذکوره نیز دلالت دارد بر عظمیت این اسم
چنانچه خفی نیست **فصل رابع** در بیان فواید و منافع مداومت
و مواظبت برین اسم که اعظم اسماست بدان ارشدک الله سبحانه که حضرت
حق سبحانه و تعالی خطاب مستطاب بحضرت افضل الانبیاء و اکمل علیه و علیهم
السلام کرده میفرماید که قل الله ثم ذرهم یعنی بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم
الله بعد ازان بگذار ماسوا را منقول است که قدوة الابرار مظهر الله حضرت
خواجه احرار قدس سره میفرموده اند که معنی این آیت کریمه آنست که اسما
متوجه بنفس ذات باش نه بکثرت صفات با آنچه معنی سابقا در آخر فصل
اول اشارت شده بود بطریق اجمال درین مقام بتفصیل آن شروع نموده
میشود و حاصل عنایت آنست که ترا باید که سعی دران باشد که مظهر تجلی
ذات باشی و از کثرت تجلیات اسما و صفات اجتناب کنی چه متصف
بصفات الهی و متخلق باخلاق پادشاهی بودن موجب کمال نفس ناطقه است
لیکن اکمل و اشرف مراتب کمال آنست که عارف مشرف شود بتجلی ذاتی
و درین مقام حال او همه بی صفتی محض و بیرنگی صرفست بیرنگی است
بی صفتی صفت عاشقان این شیوه کم طلب ز پیران رنگ و بو بس بی
رنگیست یار و خواه ای دل قانع نشوی برنگها گاه ای دل ز اصل
همه رنگها ازان بی رنگیست من احسن صبغة من الله ای دل مخفی
نماند که محققین اکابر و اکابر محققین قدس الله اسرارهم گفته اند که

اولیا

اولیا الله مختلفند بعضی بی صفتند و بی نشان و بعضی متصف بصفات و متسم بسمات
و علامات مثلا بعضی گویند که اهل معرفتند یا اهل معامله و یا اهل محبت یا اهل توحید
و کمال حال و نهایت درجات اولیا را در بی نشانی و بی صفتی گفته اند و بی نشانی
اشارت بکشف ذاتست که اشرف و اعلی مقامات اهل سلوکست و عبارت
و اشارت از کنه آن مرتبه قاصرست چون دانستی که حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب
خود را صلی الله علیه و سلم امر کرده که باین اسم اعظم متوجه باشند که اسم ذاتست
و تکرار او موجب خلاصی حقیقت جامعه است از کثرت موجودات بلکه از زحمت
تجلیات اسما و صفات پس باید که در جمیع اوقات و همه آنات برین ذکر که
اشرف اذکارست مواظبت و مداومت نمایید تا بآن سعادت عظمی برسید
در طریق مداومت و ملازمت این اسم اعظم کبرای دین و علمای محققین
طریقها اختیار کرده اند شیخ عالم عارف عبد الله یافعی یمنی در کتاب در النظیم
آورده که علما در طریق مشغولی باین اسم بزرگوار دو فرقه شده اند بعضی
یا الله یا الله یا الله میگویند و بعضی الله الله الله میگویند بی حرف ندا
در هر نفسی سه بار بر طالبان حقیقت و سالکان طریقت پوشیده نماند که
اکابر طریقه علیه جلیله حضرت سلطانیه قدس الله اسرارهم طالبان را امر میفرمایند که
بعد ازانکه با برادران طریقت موافقت کرده بقصد تنبیه غافلان و سایر
مقاصد خیر ذکر حضرت حق سبحانه رابطریق اعلان گفتید سعی نمایید که در جمیع
اوقات از ذکر فارغ نباشید چه در رفتن و نشستن و خاستن و خوردن
و خفتن خواه بزبان گویید خواه بدل اگر از مهمات ضروری فارغ باشید
در گوشهٔ نشسته خاطر خود را از همه خواطر پرداخته دل خود را از نقوش
نقوش کونیه خالی ساخته بجد تمام مشغول نمایید چنانچه بعضی از محققین

و درونرا

گفته اند که هر سالکی و طالبی که خالی شود از غضب و شهوت و سایر اخلاق ذمیمه
پاک سازد از لقمهٔ حرام و شبهه و بنشیند در مکانی خالی که از امکنهٔ شریفه باشد
مثل مساجد و معابد و طرق حواس را بر خود مسدود کند و سمع و بصر باطن را
مفتوح گرداند و بر سبیل دوام الله الله گوید تا وقتی که از اثر این اسم خیالی
شود که متعلق اندیشهٔ او بجز این اسم و مفهوم او هیچ چیز نماند در این حالت
چون ثبات قدم ورزد تجلی کند بروی نوری بی نهایت او را از خود و از
غیر خود بی شعور گرداند و چون سالک در احاطهٔ این نور پرورش یابد
ازین نور قوتی در قوای مدرکهٔ او حاصل شود که با وجود احاطه و ظهور آن
نور آن غیبت و بیخودی بشعور باز گردد و از آن نور پرتوی بر جمیع قوی
و مدارک او تابد و لمعات بر روزنهای حواس او افتد که در هر یکی از حواس
و مدارک قوتی پدید شود و در حق او آید که مثلا بقوت باصره صور و اشکال
عالم غیب را بیند و عجایب و غرایب عالم ملکوت اسفل و اعلی مشاهدهٔ
او گردد که از آن دیگران بیخبر باشند و بقوت سامعه صوت و نغمات از
عالم غیب بشنود و نداهای عالم غیب بگوش او رسد که دیگری آنرا نشنود
و آنچه دیگران در خواب بینند و شنوند او در بیداری بیند و شنود و ارواح
انبیا و اولیا و ملائکه و صور جمیلهٔ لطیفه بر باصرهٔ او ظاهر شدن گیرد و کلمات
قدسیهٔ ایشان شنیدن پذیرد و خبرها شنود و مشاهده کند که هیچ دیده
ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل و خاطر هیچ بشری خطور نکرده باشد بدانکه
حواس ظاهر انسان پنج است اول سامعه که حروف و صوت بآن شنیده
میشود و حضرت حق تعالی آن قوت را در عصبی نهاده که مفروش است در
سوراخ گوش که آنرا صماخ گویند دوم قوت باصره که الوان و اشکال

بآن

بآن دیده میشود و آنرا حق سبحانه در حدقه میان آب و بهفت پرده تعبیه کرده
و قوت باصره ازین آبها و پردهها در رطوبت جلیدیه مودع است و باقی آبها
و پردهها معدات و خوادم اند سیم قوت شامه که بآن فرق میکند میان بوی
خوش و ناخوش و آن قوت را خدای تعالی در دو زایده نهاده در پیشانی
دو سوراخ بینی که آن مشابه دو سر پستان زنانست و در هر پستانی سوراخیست
برابر سفت سوزنی که قوت شامه آنجاست چهارم قوت ذایقه که بآن فرق
میکند میان شیرین و شور و ترش و تلخ و بیمزه و حق تعالی آن قوت را وضع
کرده است در عصبی که مفروش است بر روی زبان پنجم قوت لامسه که بآن فرق
میکند میان نرم و درشت و نازک و خشن و این قوت در تمام اعضا ساریست
اما در سر انگشتان دست بیشتر است حواس باطنی انسان نیز پنج است و حصر
آنها یقینی آنرا در بطون دماغ ودیعت نهاده اول حس مشترک که
آنرا حکمای یونان بنطاسیا گویند و آن قوتیست که همه محسوسات را ادراک کند
حس مشترک بمنزلهٔ حوضی است حواس ظاهری بمنزلهٔ جویهاست که از آن جویها
بحوض آب آید دوم مخیله و متخیله نیز گویند و آن قوتیست که هر چیز که حس
مشترک ادراک کند او صورت آنرا نگاه دارد و این قوت خزینهٔ حس مشترک است
جای این دو قوت بطن اول دماغ است که نزدیک پیشانیست و جای حس
مشترک ازین بطن اول در نصف پیش است نصف پس جای متخیله است سیم
متصرفه آنرا مفکره نیز گویند و آن قوتیست که در مخزونات متخیله تصرف کند
بعضی صور را که مخیله جایی دیده باشد و بعضی صور را جای دیگر دیده باشد آنرا
با یکدیگر در آمیزد و از آن صورتها برانگیزد مثلا مرغی تصور کند که سری مثل
سر اسب داشته باشد و تنی مثل تن شیر و پایها مثل پای گاو و گاهی صور را

با عمر نازک و بیمار
و نعمت پرورده
و بام قلعه است از
قلعهٔ خیبر کنتر

خشن و درشت
و علتی است که در
آدمی پیدا
میشود و گنتر

از هم فرو پاشد ذهنی با سر و با دو سر یک تن تصور کند و جای او نصف پیش است
از بطن دوم دماغ چهارم واهمه و آن قوتیست که معانی غیر محسوسه را از محسوس
دریابد مثل عداوت و محبت چنانچه گوسفند از گرگ عداوت را دریابد و مثل
دوستی را از شبان و غیر و جای این قوت نصف پسین است از بطن
دوم دماغ پنجم حافظه که آنرا متذکره نیز گویند و آن قوتیست که نگاه دارد
معانی صور را که بقوت واهمه دریافته باشد و جای این قوت پیشان بطن
موخر دماغست بر ارباب بصایر و صاحبان ادراک پوشیده نماند که
چون از حواس سخنان در میان آمد لایق نمود که از تحقیق حقیقت حواس
ظاهری و باطنی سخن کرده شود بنا بران این تحقیقات تحریر یافت بعد از
ذکر همه این حواس را حالی پیدا نشود که از بحث تقریر و شرح بیرون است
حضرت حق سبحانه توفیق عمل کرامت کناد و چون معلوم شد که مداومت
و ملازمت این ذکر مثمر این چنین سعادت عظمی است بر تو باد که جمیع انفاس
خود را صرف این کار کنی و شب و روز سعی نمایی که نفسی بغفلت نگذرانی
تا رسی بجایی که فوق آن متصور نیست نظر باستعداد تو و اگر نه هیچ مرتبه
نمیرسد بنده که از آن بالاتری نباشد شعر این کار دولت است کنون تا کرا رسد
از کلمات قدسیه شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره حکایتی منقول است
در تاثیرات و نتایج اسم الله در مقامات حضرت شیخ قدس سره مکتوبست که
فرموده اند که ما در مبادی حال در سرخس بتحصیل علم مشغول داشتیم و نزد
شیخ ابو علی فقیه از تفسیر و حدیث و فقه سبقها میگذراندیم روزی
بر در شارستان سرخس میگذشتیم لقمان سرخسی را دیدیم بر تل خاکستر
نشسته قصد زیارت وی کردیم و بر بالای آن تل بر آمدیم دیدیم که پاره

بر پوستین میدوخت و لقمان از عقلای مجانین بوده است در ابتدا مجاهده
عظیمه داشته و معامله باحتیاط ناگاه کشفی افتادش که عقلش در آن زایل
شد گفتند لقمان آن چه بود و این چیست گفت هر چند بنده کار بیش کردم
بیش میبایست در ماندم گفتم الهی پادشاهان را چون بنده پیر شود آزادش
کنند تو پادشاه عزیزی در بندگی تو پیر شدم آزادم کن گفت ندایی شنیدم که
ای لقمان آزادت کردم نشان آزادی آن بود که عقل از وی بر گرفتند
و شیخ ابو سعید بسیار میفرمود که لقمان آزاد کرده خدای است از امر و نهی
شیخ گوید ما بر سر آن تل فرا نزدیک وی شدیم و اتفاق چنان ایستاده
بودیم که سایه ما بر پوستین وی بر آن جا بود که وی میدوخت چون آن
پاره بر پوستین دوخت گفت ای ابو سعید ما ترا با این پاره برین پوستین
دوختیم پس برخواست و دست ما بگرفت و میبرد تا بخانقاه پیر ابو
الفضل حسن سرخسی و پیر آواز داد وی بیرون آمد لقمان گفت یا با الفضل
این را نگاه دارید که از شماست و دست ما را بدست وی داد پیر دست ما
بگرفت و در خانقاه برد و در صفه بنشست و جزوی برگرفت و در آنجا
نظر کرد ما را چنانچه عادت دانشمندان باشد طلبی در سینه پدید آمد که در آن
جزو چیست پیر بو الفضل بر طلب باطنی ما مطلع شد و گفت یا باسعید صد و بیست
چهار هزار پیغمبر علی نبینا و علیهم السلام که بخلق فرستادند گفتند با خلق بگوئید که
الله پیغمبران آمدند و این کلمه گفتند کسانی که این کلمه را قبول کردند و بران
استقامت ورزیدند و همه اوقات این کلمه را شدند و این کلمه را میگفتند
و بر آن پای داری میکردند در این کلمه مستغرق شدند آنگاه از غیر این
کلمه پاک و پاکیزه گشتند و این کلمه در دل ایشان در آمد و آنجا بساط

سلطنت گسترد و تصرف خود آشکارا کرد و قایل ما را از گفت زبان خلاص
گردانید شیخ گفت این سخن ما را صید کرد و آن شب ما را در خواب نگذاشت
بامداد که از نماز و اوراد فارغ شدیم از پیر ابوالفضل دستوری خواستیم و بدرس
تفسیر نزد شیخ ابو علی فقیه آمدیم چون نشستیم اتفاق اول درس در آن
روز این آیت بود که قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون در این ساعت
دری در سینهٔ ما گشادند بسماع این کلمه ما را از ما فرا ستدند استاد
ابو علی که آن تغیر در ما بدید گفت دوش کجا بوده گفتم به نزد پیر ابو
الفضل گفت برخیز و باز آنجا شو که حرام باشد ترا ازان معنی بطالب
علم آمدن ما به نزد پیر ابوالفضل شدیم واله و متحیر همه این کلمه گشته
چون پیر ابوالفضل ما را بآن حال بدید گفت یا باسعید مستک شده
میندانی پس پیش هان کم نکنی تو این سر رشتهٔ خویش گفتم ای شیخ
چه میفرمایی و چه میباید کرد هر روز تکرار علم من شنیدایی آهسته تر خانه
بیرون آمدی مقصود تو این بود که دیوانه نشوم دیوانه شدم دگر چه
میفرمایی گفت درای و بنشین و این کلمه را باش که این کلمه با تو کارها
دارد شیخ فرمود که مدتی در پیش پیر بطریق گفتار حق گذاردن این کلمه بودیم
روزی پیر گفت ای باسعید درهای این کلمه بر تو گشادند اکنون لشکرها
از غیب بر سینهٔ تو تاختن آورد و وادیهای گوناگون نمودن گیرد
بس فرمود که ترا در ربودند ترا در ربودند ترا در ربودند برخیز و خلوت
و عزلت اختیار کن و چنانکه از خود معرضی از همه خلق معرض باش
و درین کار بانظاره و تسلیم معامله کن شیخ گفت ما ترک تحصیل علوم
کردیم و همه را فرو گذاشتیم و بکلیت خود روی درین کلمه آوردیم و بمهنه

بازگشتیم

بازگشتیم و در کنج خلوت خانهٔ خود نشستیم و میگفتیم الله الله و هر گاه
غفلتی و فترتی از بشریت عارض ما گشتی شخصی مهیب سیاه با حربه
آتشین از پیش محراب ما پدید آمدی با هیبتی و صلابتی و سیاستی
از هر چه تمامتر و بانگ سخت زدی و حربه را حوالهٔ ما کردی و گفتی یا باسعید
قل الله و ما از خوف و خشیت و ترس و بیم او یکشبانه روز بر خود
میلرزیدیم و بغایت متنبه میشدیم و عظیم حفظ اوقات خود میکردیم و
ما را از ترس آن زاجر هرگز مجال خواب کردن و غفلت ورزیدن
نبود تا وقتی که همه ذرات وجود ما بانگ درگرفت که الله الله
بعد ازان از میهنه بسرخس آمدیم نزد پیر ابوالفضل و پیر ما را برابر صومعه
خود تعیین کرد و پیوسته مراقب احوال ما میبود و هر وقتی بمقتضای
مصلحت ما را ریاضتها میفرمود تا وقتیکه این قصه تمام بگشود
تا دل بتو شد بسته و زغیر تو بگسسته خوردیم بسی خونها کندیم بسی جانها فوجی بهوای
تو در قطع بیابانها جمعی بنشاطی در طرف گلستانها وین طایفه دیگر با داغ
غمت فارغ هم از طرب اینها هم از طلب آنها یاد ا من وصلت را آرم بکف
روزی مایم سر فکرت شبها بکر بیابانها باشد که هر دمی اندیشه درمانها
برد از دل ما دردت اندیشهٔ درمانها چند از بدلم تیرت جا کرد که بر سینه
چون سنگ غم خیزد آواز ز پیکانها در راه تو هر پیمان بستیم جدا
جانی پیمانهٔ می ستان بشکن همه پیمانها بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست
از تاثیرات آن اسم مبارک عجایب است که ذرات وجود سالک را بجود
ساز دار بعضی سالکان طریقه علیه جلیه نقشبندیه حضرت سلطانیه منقول است که
کتابها با خود داشته اند که در اوقات مشغولی همیشه همراه میبوده است

وقتی همان کنا برادر میان مجلس مانده بوده اند اهل مجلس ازان کیا
آواز ذکر اره شنوده اند مخفی نماند که در رشحات از حضرت قطب الابرار
غوث الاخیار حضرت خواجه احرار قدس سره آورده که فرموده اند که
بعضی از اکابر ذکر لا اله الا الله را ذکر عام گفته اند و ذکر الله را ذکر خاص
و ذکر هو را ذکر خاص الخاص و حال آنکه ذکر لا اله الا الله ذکر خاص الخاص
میتواند بود زیراکه تجلیات حق را سبحانه نهایت نیست و دران صورت
هرگز تکرار متصور نه پس در هر آن نفی صفتی میکند و اثبات صفتی پس الی الابد
از نفی و اثبات خلاص نباشد انتهی بر صاحبان بصیرت محتجب نیست که مراتب
سلاک طریق حق جل و علا بر سه درجه تواند بود اول آنست که بنابر تشویش
خواطر اثبات مطلوب حقیقی در آیینه خاطر بلا رفع خواطر نمیتواند کرد پس
باید که اول بادوات نفی که بمنزله جاروب است خس و خاشاک اغیار را
از ساحت سینه روبد بعد ازان اثبات کند و این مرتبه عوام سالکان است
درجه دوم آنست که بنابر تکرار نفی و اثبات و مداومت بران آیینه دل
مصیقل شده پس احتیاج برو فتن نیست پس او را میسر است که اثبات
مطلب حقیقی کند بی آنکه مسبوق باشد بنفی چون سلوک سالک باین جا رسید
در زمره خواص داخل شد و این نیز دو مرتبه دارد یکی آنکه مشاهده مطلوب
حقیقی بطریق اجمال کند دیگر آنکه مشاهده اش بطریق تفصیل دست دهد
حالت اولی را مرتبه خواص گویند و ثانیه را باسم اخص الخواص موسوم دارند
چنانچه در مشاهده مظهری از مظاهر جمیله شخصی محتاج برفع برقع و حجاب است
و دیگری محتاج نیز و آنکه محتاج نیست دو قسم است یکی آنکه مشاهده اجمالی
کند دوم آنکه بتفصیل مشاهده نماید و بخصوصیات اطلاع یابد که مشاهده

مشاهده

مشاهده اجمالیرا رتبه آن نباشد این تمثیل بنابر ضیق عبارت وقد
له المثل الاعلی ای برون از وهم قال قیل من خاک برفرق من تمثیل من
عدم تکرر و انتفاء تقرر صور تجلیات بمقتضای متجلی بست مخفی نماند که
در ادله اثبات عظمیت اسم الله مکتوب شده و بتحقیق رسیده بود که
اسم هو اشارت بحضرت ذات است پس ذکر الله ذکر مشاهد بمشاهده
اجمالی باشد و ذکر هو ذکر صاحب مشاهده تفصیلی باشد که در اشارت
نصب العین بودن معتبر است و اگر مراد از کلام بعض اکابر این باشد که
معروض شد دور نیست و الله اعلم باسرار عباده مخفی نماند که مراد بعض
اکابر اعلی جد بزرگوار این مخلص اند که حضرت قطب الاولیا شیخ المشایخ
غوث الاکبر السلطان اسمعیل آتا اند قدس سره بدان ایها الطالب الصادق که
حروف این اسم اعظم بعدد پنج واقع شده چنانچه عارف جامی قدس سره
در سلسلة الذهب میفرمایند که ٭ پنج حرفست پس تکرف این اسم
پیش گنج نهان ذات طلسم ٭ از ید الله چو پنجه اند این پنج
زان گران مایه گنج گوهر سنج ٭ دیو را کو بماش تو شتافت ٭ جز بدین
پنج پنجه نتوان تافت ٭ و مراتب تنزلات و ظهورات ذات اقدس
امجد یگانه مسما این اسم اعظم است نیز منحصر در پنج مرتبه است چنانچه حضرت
مولوی جامی قدس سره ان امر در شرح رباعیات میفرمایند که ٭ واجب
چو تنزل کند از حضرت ذات ٭ پنج است تنزلات او درجات ٭ غیبست
شهادت و در وسط روح مثال ٭ و الخامس جمعه تلک الحضرات ٭ اول مرتبه
غیبست عبارتست از حضرت ذات با تعین اول ثانیکه احدیت
و واحدیت گویند و این مرتبه را غیب از ان جهت گفتند که اشیا گونه

ورو غایبند از نفس خود وغیر خود ودرین مرتبه هیچ شی را ظهور نیست بر حضرت
حق سبحانه دوم مرتبه عالم ارواح است وآن مرتبه ظهور حقایق کونیه مجرده
بسیطه است سیم مرتبه عالم مثال است وآن مرتبه وجود است مر اشیاء لطیفه را که
قابل تجزیه وتبعیض وفرق والتیام نباشند چهارم مرتبه عالم شهادت است که
عالم اجسام است واین مرتبه وجود اشیاء کثیفه مرکبه است که قابل تجزیه وتبعیض
وخرق والتیام است پنجم مرتبه جامعه است مر مجموع این مراتب وعوالم
چهارگانه را وآن انسان کامل است که جامع جمیع مراتب الهی وکونی است
این نسخه نامه الهی که توئی ٭ وی آینه جمال شاهی که توئی ٭ بیرون ز تو نیست
هرچه در عالم هست ٭ از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی ٭ واین مراتب پنجگانه
را در اصطلاح صوفیه زکیه قدس الله تعالی اسرارهم حضرات خمس نامند بر طالبان
حقیقت وسالکان سبیل طریقت پوشیده نماند که هر نفسیکه بر می آید وفی
رود صورت ها وهوست وها اشارت بغیب هویت است وهو یکی از اسماء
حسنی است وپیش ازین در فصول سابقه بتحقیق یافته است که آنچه اسم است
ها تنها است وواو برای الحاق یافته است پس باید که صاحب نفس عاقل
باشد که نفس او در آمدن ورفتن مشغول بذکر است هرگاه که حاضر بوده
برین حضور خود را دارد آثار غیبت معهوده که مطلوب سالکان ومرغوب
طالبان است دست دهد وبسعادت جذبه من جذبات الحق توازی عبادة
الثقلین مستسعد میسازد حضرت سلطان الطریقه برهان الحقیقه حضرت
خواجه احمد الیسوی قدس سره بذکر هو مشغولی میکرده اند ودر آمدن ورفتن
نفس او از آن ره بظهور می آمده وگاه باسم ذات که اسم الله است مشغولی
مینموده اند ودران مشغولی نیز بصوت بلند وقت تمام میگفته اند در ذکر این

نفس

نفس ورها کردن آواز از آن ره میبرآمده وگاه بذکر حی اشتغال مینموده اند وگاه جمع
کرده حی الله میگفته اند این طریقه مشغولی را بتعلیم حضرت خضر علیه السلام میکرده
روزی در اثنای ذکر کشف سموات شده دیده اند که ملائکه ملأ اعلی برگرد عرش
پاره پاره حلقه نشسته پاره دور ادور ایستاده بهمین طریقه ذکر میگویند
حضرت خضر علیه السلام بحضرت خواجه جهان حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس سره تعلیم ذکر قلبی کرده اند چنانچه مشهور است ودر کتب مسطور ودر السنه
مذکور پس حضرت سلطان الطریقه قدس سره که خلیفه سیم حضرت خواجه
یوسف همدانی اند قدس سره وحضرت خواجه عبد الخالق که خلیفه چهارم
حضرت خواجه یوسف اند قدس الله سرهما آنچه کرده اند بامر حضرت خضر علیه السلام
کرده اند زهی بی انصافیکه برکرده این بزرگواران که هریک مانند آفتاب عالمتاب
ظهور کرده اند وانوار ایشان تمام روی زمین را گرفته است وروز بروز
در تزاید است انکار کنند واعتراض نمایند باین سخن جهر کردن در عهد حضرت
پیغمبر علیه السلام واصحاب رضی الله عنهم اجمعین نبوده است باین طریقه که
جهد ور صوت آن ره شود نبوده است جواب این سخنان را در مقاله
اول تحریر نموده ایم بر کسیکه معلم او حضرت خضر علیه السلام وحضرت خواجه
یوسف همدانی قدس سره وحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره
باشند چه گنجایش انکار باشد پس منکر را ازین انکار غیر از گمراهی وحال
تباهی چه حاصل آید چون تحقیق اسم اعظم که اسم الله است وفواید مداومت
بران تحریر یافت مناسب مینماید که تحقیق اسم رحمن ورحیم که با آن در بسمله
دال بطریق دوام گفته میشود نموده آید تا گوینده بروجه بصیرت گوید
ابطالب که رحمت که این دو اسم شریف از و مشتقند در لغت بمعنی رقت

قلب است و انعطاف یعنی مهربانی که مقتضی تفضل و احسان است گویند رحمت را
مبدأیست و منتهایی مبدأ آن رقت و نرم دلیست که از قبیل انفعالات است
و منتهای آن تفضل و احسان است که از قبیل فعل است و چون انسان را
برحمت وصف کنند مراد یا مبدأ باشد یا منتها یا هر دو اما چون حضرت
باری تعالی و تقدس را بآن صفت کنند البته مراد منتها خواهد بود زیرا که
حضرت واجب الوجود عز شانه از تأثر و انفعال منزه است در بحر
الحقایق آورده است که معنی رحمت اراده حضرت حق سبحانه و تعالی است
ایصال خیر و دفع شر را و اگر این اراده نبودی هیچ موجودی از عالم عدم
قدم در عرصه وجود ننهادی زیرا که آفریدن عبارت از ایصال خیر وجود است
بموجود و دفع شر عدم از وی برین تقدیر رحمت از صفات ذاتیه باشد
و در تفسیر طوالع آورده که اگر از رحمت اراده خیر گیرند از صفات ذاتیه
است و اگر ایصال خیر گیرند بغیر مستحق و ترک عقوبت مستحق از صفات
فعلیه باشد در بعضی از تفاسیر آورده رحمت به سه معنی آمده اول عفو
و مغفرت کما فی قوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ای مغفرة دوم عافیت
و سلامت کما قال الله تعالی هل هن ممسکات رحمته ای عافیته سیم رزق
و موهبت کقوله تعالی لو انتم تملکون خزاین رحمة ربی ای رزقه پس رحمن
و رحیم بمعنی آمرزنده و عافیت دهنده و روزی رساننده باشد و بعضی گویند
رحمت رحمانی بمعنی روزی دادن است رزق عمومی دارد نسبت بنیک و بد
و مومن و کافر و رحمت رحیمی بمعنی آمرزش است که آن مخصوص باهل ایمان است
و در هر دو رحمت عام و رحمت خاص معنی عافیت مندرج است عافیت
دو قسم دارد یکی عافیت دنیوی دیگری عافیت اخروی کافران را در دنیا

بتاثیر رحمت رحمانی عافیت داده تا حدیکه دنیا را بهشت ایشان ساخته که
الدنیا سجن المومن و جنة الکافر و مومنان را در آخرت بتاثیر رحمت رحیمی
عافیت بخشیده عافیت کافران عافیت کاملان فانی و عقوبت باقی ابدی
و عافیت مومنان جاودانی و فرغت سرمدی است مده برحمت فانی حیات
باقی را بمحنت دوسه روزه از عمر ابد بکر بدان ابی طالب صادق که لفظ رحمن را
بر غیر حضرت حق سبحانه اطلاق نمی کنند و لفظ رحیم عام است لفظ رحمن اگر چه
خاص است اما معنی او عام است و لفظ رحیم بر عکس اوست بدانکه در مصحف امام
لفظ رحمن را بالف نوشته اند و در همه مصاحف نیز بالف مکتوبست نکته
درین آنست که الف در اصطلاح صوفیه زکیه قدس الله اسرارهم اشارت
بتعین اول و احدیت ذاتیه است چون حضرت حق تعالی برحمت رحمانی که
مقتضی وجود عام است عالم کثرت را بظهور آورد و در پرده کثرت رحمت رحمانی
سر احدیت ذاتیه را مستور گردانید حذف الف از صورت لفظ رحمن از برای
اشعار کردنست برین معنی اینمقام را گنجایش تفصیل این سخن نیست ان شاء الله
رب العزه در مقام لایق تفصیل داده خواهد شد در تفسیر قرطبی آورده که بعضی این
اسم را غیر مشتق گفته اند بجهت آنکه از اسما مختص است بالله تعالی و اگر مشتق
از رحمت بودی بمرحوم اتصال یافتی و رحمن بعباد گفتندی چنانکه رحیم بعباد
گویند ضعف این دلیل ظاهر است زیرا که اختصاص منافی اشتقاق اصلا نیست
و عدم اتصال بمرحوم که بنا بر اختصاص است که بسبب اختصاص بمنزله علم شده و معنی
صفتی الحال منظور نمانده چه دلالت داشته باشد بر عدم اشتقاق بحسب اصل وضع
قول اصح آنست که مشتق از رحمت است و از ابنیه مبالغه است و بعضی بران رفته
اند که رحمن اسم عبری است و دلیل برین قول آنکه قریش اسم رحمن را در جاهلیت

نمیدانستند چنانچه از مضمون آیت قالوا و ما الرحمن و مضمون یکفرون بالرحمن
فهم میشود و اگر نه بایستی که عرب آنرا شناختندی و زجاج در کتاب معانی
القرآن آورده که اسم رحمن عبرانیست و رحیم عربی و اصح آنست که رحمن نیز
عربیست اما در توریة مذکور بوده و میان اهل کتاب مشهور و در اخبار آمده که
عبد الله ابن سلام گفت که یا رسول الله ما در توریة اسم رحمن بسیار میخواندیم
در قرآن کمتر میبابیم این آیت نازل شد که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
یعنی خواه او را بنام الله خوانید خواه بنام رحمن که این هر دو نام خاص ذات
او را اسماء حسنی بسیارست و صفات علی بیشمار هر گروهی او را بنامی خوانند
و هر طایفه بصفتی دانند ٭ هر کس بهانه درین کوی داستان تو میزنند ز هر سوی
هر طایفه بجست جوی ٭ دانند ترا بگفت گوی ٭ مرغان چمن بهر صباحی ٭ خوانند ترا
باصطلاحی رباعی که باده گاه جام خوانیم ترا ٭ که دانه گاه دام خوانیم ترا ٭ جز نام
تو در لوح جهان چیزی نیست ٭ آیا بکدام نام خوانیم ترا ٭ ای بفیض نفس رحمانی
بر جهان کرده حیات افشانی ٭ ای بالطاف رحیمی شب و روز ٭ در دل زنده دلان
مهر افروز ٭ ای حیات دل هر زنده دلی ٭ سرخ رو باده هر جا خجلی ٭ جرم بخشنده
بخشاینده ٭ در بر برهمه بگشاینده ٭ پرده عصمت گل پیرهنان ٭ حله رحمت
خونین کفنان ٭ خانه نخل ز تو چشمه نوش ٭ دانه نخل ز تو شهد فروش
لب پر از خنده ز تو غنچه باغ ٭ داغ بر سینه ز تو لاله راغ ٭ غنچه تنگ دل
باغ تو ایم ٭ لاله سان سوخته داغ تو ایم ٭ هر که بر دل ز تو داغش باشد ٭
زانچه غیر از تو فراغش باشد ٭ هرچه غیر از تو رقم کرده تست ٭ هرچه پرورده تو
پرده تست ٭ چند بر طلعت خود پرده نهی ٭ پرده بردار که با پرده نهی این تو
از قوام قدیمی قدرست ٭ بگمین جای عدم باز نشست ٭ بانگ بر سلسله عالم زن ٭

سلک

سلک این سلسله را برهم زن ٭ هرچه القصه بود زنگ نمای ٭ همه را بنیه هستی بر دامی
تا بشتاقی افزون ز همه ٭ بنگرم روی تو بیرون ز همه ٭ آرم از رنگ برنگی روی ٭
یابم از گلشن بیرنگی بوی ٭ مخفی نماند که حضرت رحمن الدنیا و رحیم الآخره
در حدیث قدسی میفرماید که رحمتی وسعت کل شیء مراد باین رحمت واسعه
رحمت رحمانی خواهد بود که فیض وجود عام ازست منبعث شده چون نفس
از باطن وجود و مستمر شده بنفس الرحمن و منفاض و منبسط شده بر جمیع
حقائق مکونات و صور کاینات و ظاهر شده در مراتب تعینات نور
و تنوعات ظهور ٭ در کون و مکان نیست عیان جز یک نور ٭ ظاهر شده آن
نور بانواع ظهور ٭ حق نور و تنوع ظهورش عالم ٭ توحید همین است دگر
وهم و غرور ٭ بر طالبان حقیقت پوشیده نماند که بعد از آنکه از تتبع کتب
معتبره آنچه بدست آمده بود از ادله شرعیه عقلیه و نقلیه در باب ذکر جهر
و آنرا در قید کتابت آورده شده بود در رساله از کتابخانه قطب الاولیا
حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره پیدا شد که آنحضرت قدس سره نوشته
بوده اند و واقعه چنان بوده که اکابر علمای هراة و اعاظم علمای آن ولایات
تحقیق کرده اند که اگرچه ذکر جهر در میان علما اختلافی شده که بعضی گفته اند که
جهر کردن خلاف اولیست لیکن اگر غرض صحیح تا آن داعی باشد جهر کردن اولیست
و بعضی از علما بدعت گفته بوده اند لیکن مراد ایشان بدعت حسنه بوده چون
بعضی از سفها آنرا بد فهمیده این طریقه علیه را انکار نموده اند بنا بر آن
اکابر هراة حماها الله عن الآفات فتاوی نوشته اند و خواسته اند که تاکید
و تقریر پیدا کند صور فتاوی را بصورت استفتا تصویر کرده بحضرت
غوث الاصفیا حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره بنجارا فرستاده اند و آنحضرت

قدس سره نوشته آن اکابر را بتحقیقات لایقه و تدقیقات فایقه مقرر و محقق ساخته
اند که ذکر گفتن بطریق اعلان بقصد آنکه دیگران نیز ذاکر شوند مضاعف است
بر ذکر که بطریق اخفا گفته شود باعتقاد ضعف بدلایل عقلیه و نقلیه مبرهن
ساخته اند اگرچه بحسب صورت خلافی در میان علما شده اما بحسب حقیقت خلافی
نیست و همه علما متفق اند که باغراض صحیح بذکر حضرت حق سبحانه بطریق اعلی
مشغول کردن آنقدر ثواب دارد که احصا آن از غیر از حضرت حق جل و علا دیگری
نمیتواند کرد والحق آنچه غایت کرده اند نهایت معقول و دلنشین است
چون حضرت خواجه قدس سره از اکابر علمای ظاهر و باطن اند و از اعاظم خلفای
حضرت خواجه بزرگ حضرت خواجه نقشبند قدس سره اند نوشته ایشان اگرچه در سند
بس عالی همان رساله را بعبارتها بر سبیل تبرک نوشته میشود و **المسطوره**
الفتاوی المجرده التی وردت من هراه الی بخارا حماهما الله سبحانه
و سایر بلاد المسلمین عن الآفات والمحن فهذه بسم الله الرحمن الرحیم
ما قول علماء الاسلام کثرهم الله تعالی بین الانام اندرین مسئله که چون در ذکر
جهر گفتن که مکروه است یا نه اختلاف روایات است چنانچه بشرف مطالعه
رسیده باشد شرعا اگر شیخ کامل عالم احیانا ذکر جهر میگوید چنانچه از مشایخ
بدو رسیده است و میگوید که من درین مقلد مشایخ خودم و آن بعض علما که
مکروه نداشته اند او را باین نوع ذکر گفتن مبتدع توان گفت یا نه بینوا توجروا
وما قولهم رضی الله تعالی عنهم در این مسئله مختلف فیهاست و این عالم تقلید آن
علما میکند که مکروه نداشته اند با آنکه او تبع مشایخ کار میکند او را
منع توان کرد شرعا یا نه بینوا توجروا **وما قولهم** رضی الله تعالی عنهم
جماعتی از مسلمانان که تقلید آن علما میکنند که مکروه نداشته اند و از این ذکر مذکور

اینجا کرده و منع برای او است صحیح

عالم مذکور علم و ادب می آموزند و تائب و متقی میشوند باین عالم بهم ذکر جهر میگویند
و این عالم از بهر استقامت و ثبات ایشان بر تعلم و توبه و تقوی و
ترغیب غیر ایشان باین معنی با ایشان ذکر جهر میگوید فی الجمله عالمان
و متعلمان بنا بر امثال این اغراض صحیحه و دینیه ذکر جهر میگویند طایفه
دیگر باعتراض و تنفیر و تعبیر متعرض منع ایشان میشوند و در بند تفریق
جمعیت ایشان میباشند باین سند که بعضی از علما ذکر جهر را مکروه
و بدعت داشته اند در بعضی از کتب شرعا این اعتراض معترضان و تعبیر
و منع و تفریق جمعیت این جماعت مذکوره موصوفه از آن طایفه بصریح
یا کنایت نامشروع باشد چون مفضی میشود بتقاعد مسلمانان از آن امور
دینیه و مؤدی باشد بتنفیر از قلوب از ذکر الله سبحانه المأمور به میشود و این
طایفه آثم باشند یا نه بینوا توجروا **بسم الله الرحمن الرحیم ما قول ائمة الاسلام**
رضی الله تعالی عنهم و عن اسلافهم الکرام اندرین مسئله که لفظ کراهت و بدعت
در ذکر جهر که بعضی روایات و بعضی از کتب واقع شده است مراد از آن
کراهت تنزیه و بدعت حسنه است یا کراهت تحریم و بدعت سیئه بینوا توجروا
وما قولهم رضی الله تعالی عنهم چون مراد کراهت تنزیه و بدعت حسنه باشد
منع کردن ذکر جهر بصریح یا کنایت نامشروع باشد چون مفضی میشود بتنفیر از
قلوب مسلمانان از ذکر الله المأمور به یا نه بینوا توجروا **بسم الله الرحمن الرحیم**
ما قول ائمة الاسلام رضی الله تعالی عنهم فی تخصیص اولویة الاخفاء
فی الذکر بذکر لا اله الا الله دون قراءة القرآن والتسلیمات وسایر الاذکار
مع ان الذی یفهم من التفاسیر التعمیم فی الاذکار کلها من قراءة القرآن وغیرها
فهل لهذا التخصیص حجة یعتمد بها ام لا بینوا توجروا **وما قولهم** رضی الله تعالی عنهم

وسیده شدن ... سخنی را او ... گرفتن

خواجه محمد پارسا قدس سره در اجوبه شریفه فصل الخطاب الاولیا

اذا لم يمكن لهذا التخصيص المذكور جهة تحقيقه فعلى وجه يجوز قراءة القرآن
جهرا من غير كراهة بل يجوز ذكر الله جهرا من غير كراهة شرعا لم لا يثبتوا ثوابا
ان شاء الله تعالى اقول در اجوبه هذه الاسوله بان ايدك الله سبحانه
بتوفيقه ويسر عليك بفضله سلوك طريقه كه بدعت حسنه كه موافق اصول
شريعت مطهره بود ومتضمن مصالح دينيه باشد ومنافي ومزاحم سنتي نباشد
از مستحسنات علماء دين وكبراء اهل يقين روح الله ارواحهم بوده درميان
اين امت كه خير الامم اند از ادهم تر فاسلفا وخلفا بس بسيارست
واكثر من ان يحصى ست من عهد الصحابة والتابعين رضي الله تعالى عنهم اجمعين
الى يومنا هذا واز ان جمله تصنيف كتب است در انواع علوم دينيه ومعارف
يقينيه ودرس علوم مستنبط از قرآن وحديث وما يتمد اصول فقه واصول
كلام كه علماء اسلام نضرهم الله ونضر وجوههم في الدارين استنباط كرده اند
واحكام قواعد احكام بدان منوط ومربوط دانسته بس اين جنين بدعتها
مذموم نبود بل كه محمود بود ومامور به بود ايجابا واستحبابا على حسب مقتضيه
الحال ويستدعيه النظر والاستدلال ودر اخبار وآثار صحيحه اشارت بقبول
اين نوع از مستحسنات وارد است صريحا وتلويحا قال صلى الله عليه وسلم من
عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد اخرجه البخاري ومسلم وابو داود رحمهم الله
وقال عمر رضي الله عنه حين جمع الناس على قاري واحد في التراويح وهو ابي
بن كعب رضي الله تعالى عنه [illegible] الخير وقال نور الله تعالى مضجع عمر كما نور
مساجدنا ومنع استحبان [illegible] حسنيست محقق شرعي در امري از امور ورسمي
از رسوم بدليلي واضح وبرهاني لايح بانكه آن استحبان از تشبث
وتمسك بدليلي از سنت وبرهاني از اصول شريعت خالي نبود وهذا كما قال

نعمت البدعة اخرجه البخاري والموطا رحمهما الله واثنى علي على عمر رضي الله تعالى عنه

علمائنا رحمهم الله في القياس والاستحسان ان احدهما جلي والآخر خفي وقد قال
سفيان الثوري رحمه الله انما العلم هو الرخصة من ثقة واما التشديد فكل احد
يحسنه واز جمله مستحسنات كه جمعي كثير از كبراء اهل حقيقت وعظماء مشايخ طريقت
روح الله ارواحهم اجمعين ورزقنا شفاعتهم يوم الدين بجهت صلاح حال
طالبان وتقييد ظواهر مسترشدان ومراعات اوقات وحفظ بواطن ايشان
بمحافظت آن آداب از آفات اختيار كرده اند رسم ذكر علانيه است كه جمعي
از اهل صلاح واهل طاعت باشارت مرشدي وحضور صاحب دلي بغرض صحيح
در بعضي از اوقات شريفه مشغول باشند وآن را واسطه استجلاب انوار يقين
وحفظ قواعد دين گردانند واز تكلف وريا وطلب شهرت وسمعت وامتياز
از ديگران واختصاص بآن درين قصد بل كه در جمله مقاصد دور باشند واز اين
انواع شوب داعيه عمل را خالص گردانند ومشايخ اهل طريقت قدس الله
تعالى ارواحهم گفته اند كه ذكر كه فريضه ست ذكر دل است در وقت حركات جوارح
وعزايم قلوب تا هيچ حركتي وعزيمتي ظاهرا وباطنا از بنده برخلاف فرمان خداوند
عز وجل واقع نگردد وچون ذكر فريضه بجاي آرد ذكر زبان فضيلت ونافله بود
نور على نور باشد اما وقتيكه دل با زبان يار بود ذكر زبان بي دل معتبر نيست
وذكر دل اگرچه بي زبان معتبر است اما دو عضو بكار باشند به از آنكه يك عضو
فان الجمع اولى للاداء وقد ورد في الحديث النبوي افضل عبادة امتي قراءة القرآن
نظرا وهذا لانه اذا نظر في الخط كان [illegible] واللسان والاذن يشتركن
في الاداء واخذت العين حظها ايضا كاللسان وشيخ بزرگوار قدوة المشايخ
الكبار حضرت خواجه محمود ابو الخير فغنوي البخاري روح الله روحه كه از خلفاء
خاندان حضرت خواجه بزرگ عالم رباني خواجه عبد الخالق غجدواني روح الله روحه

تعالی ارواحهم اجمعین در شرایط ذکر علانیه فرموده اند که ذکر علانیه را زبانی باید
پاک از دروغ و غیبت و حلقی میباید پاک از حرام و شبهت و دلی میباید پاک
از ریا و سمعت و شری باید پاک از غیبت و غفلت و دیگر شرط اجتناب
در فروع اعمال از نامشروع مجمع علیه است در اصول اعتقادات خلاف اهل
اهوا را اعتبار نیست و انکار ایشان واجبست با آنکه درین مسئلهٔ مذکوره
اگرچه صوره اختلاف علمار رحمهم الله تعالی مینماید اما در بسیاری از مسایل مختلف
فیها صوره چون نظر در دلایل آن مسایل شافی بود فصل الخطاب و جمع بین المذهبین
روشن و مبرهن گردد **و فصل الخطاب** درین مسئله آنست که اصل در جمیع اوعیه
و اذکار اخفاست بالاجماع و خلاف این اصل را نیتی صحیحه میباید بالاجماع و خلاف
این اصل بلانیه صحیح بدعتست بالاجماع و بدعت سیئه است و مراد از بدعت
درین مسئله آنست که خلاف الاصل بالدواعی الصحیح افضل بود و وقت باشد که واجب
بود کتصنیف الکتب فی العلوم الدینیه و لولا تدوین العلم فی الکتب الدرس فی الاعصار
الاخیره و قد کانوا فی اصل ذلک یهابون و یقولون اکتاب مع کتاب الله عز و جل
حتی تجاسروا علی ذلک لما راوا فیه من المصلحه الدینیه و قد قال ابو بکر رضی الله تعالی
عنه لزید بن ثابت رضی الله تعالی عنه تتبع القران و اجمعه فی المصحف و قد کان
القران مجموعا فی القلوب علی هذا الترتیب فی زمن رسول الله علیه السلام محفوظا
فی صدور الرجال قال زید فوالله لو کلفنی نقل جبل من الجبال ما کان اثقل
علی مما کلفنی فلم یزل یراجعنی ابو بکر رضی الله تعالی عنه و یقول هو والله
خیر حتی شرح الله تعالی صدری للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
و عثمان رضی الله تعالی عنه نسخ المصحف فی المصاحف و ارسل الی الافاق مصحف
و قال علی رضی الله تعالی عنه لو ولیت الذی ولی عثمان رضی الله تعالی عنه لصنعت

الذی

الذی صنع کذا فی شرح السنه و غیره و قد کانوا یجتهدون فی تصحیح النیه و یتخلعون
الشهوه الخفیه و عیوب النفس و دواعیها و وساوسها و قد قال ابو ذر رضی الله
تعالی عنه یا رسول الله الرجل یعمل لنفسه و یحبه الناس و یحمده الناس علیه
و فی روایه ارایت الرجل یعمل العمل لله و یحبه الناس علیه قال صلی الله علیه
و سلم تلک عاجل بشری المومن و هذا حدیث صحیح اخرجه مسلم رحمه الله و عن
نافع رحمه الله عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم السر افضل من العلانیه و العلانیه افضل لمن اراد الاقتدا کذا فی نوادر
الاصول قال الشیخ ابو محمد رحمه الله فالسر مضاعف علی العلانیه سبعین ضعفا
و علانیه هذا الصدیق الناصح لله تعالی فی خلقه مضاعف علی سره سبعین ضعفا
لان سره خلوه بربه عز و جل لیلا یشکره علیه احد غیره و اعلانه نصیحه لله سبحانه
فی عباده لیس به و فیه سره التفات الی مدح الناس فیهرب منه و لا فی
وقت علانیته المنزله عند الناس و من فی نفسه هذه الفتنه ان اغفل المجاهده
طرفه عین وجد نفسه فی عین هذه الفتنه و هذا للمقتصدین من اهل الصلاح
و الصدیقین یقولون اذا اعلنوا الاعمال نصحا لله تعالی فی عباده و حبا لان
یعبده الخلق بمحبته یدعون الی الله عز و جل بافعالهم صارت اتباعهم
مضاعفا الضعف الذی لا یحصیه الا الله عز و جل و با این همه بعضی از علما که
رحمهم الله که نهی کرده اند از ذکر علانیه بر ین رسم معهود یکه بین المشایخ است
رحمهم الله نهی ایشان محمول است بر آن که در معنی و المومنون و المومنات
بعضهم اولیا بعض الایه گفته اند المومن مراه المومن و نصیحه یدله علی عیوبه
و ینصحه فی دینه و یرشده طرده و یعینه علی سبیل نجاته کما فی الحدیث النبوی
المومن للمومن کالبنیان یشد بعضه بعضا و قد کان السلف الصالح رحمهم الله

من العلما بالله سبحانه والعلما باحكامه عز وجل على تفاوت طبقاتهم تعرف بعضهم
لبعض فضله ومكانه من هذا الدين حتى بعد العهد وطال الامد وقست القلوب
واستولت الدنيا ومحبتها على القلوب وحقيقت آن نهي از بعض علما
رحمهم الله وبدعت ناميدن اين رسم را مطالبه است تصحيح نيت در محل
در محل خفا ورسوم مستحسنه كه بعضى از سادات اهل طريقت وائمتهم و
وكبرائهم وعلمائهم روح الله تعالى ارواحهم اجمعين بيرون آورده اند
بر سبيل استحسان دواعى ونيات صحيحه ايشان در آن رسوم مستحسنه در مقام
خفا وكتمان است واشارت ببعضى از آن نيات صحيحه واغراض صحيحه شده است
واشارت ببعض ديگر نيز خواهد شد ان شاء الله تعالى در ذكر نيات جهر بالقراءة
والله تعالى اعلم بسرائر عباده وآفات بشريت از تكلف وطلب شهرت وريا
وسمعت واستتباع اتباع ونفوذ الامر المطاع والاستظهار بجماعة من المسلمين
والتجمل بهم واستمداد من اموالهم وتعصب لنصرة ما ذهبوا اليه وغير ذلك
در آن رسوم مستحسنه متوهم بنابرين ذكر علانيه محل قيل وقال وصورت نزاع
وجدال بين العلما والمشايخ رحمهم الله شده است واين نوع قيل وقال
در قراءة القرآن جهرا نيست بنابر آنكه نيات صحيحه در قراءة قرآن جهرا
بر سبيل ظهور واعلان است نه بر سبيل خفا وكتمان والا حكم قرائت بساير
اذكار يكسيست فالمخافتة بالقراءة افضل اذا لم يكن للعبد نية في الجهر والجهر
بالقراءة افضل لمن كانت له نية في الجهر وفي الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال فضل قراءة السر على قراءة العلانية كفضل صدقة السر على صدقة العلانية
وفي الخبر العام يفضل عمل السر على عمل العلانية بسبعين ضعفا وقد امر صلى الله
عليه وسلم بالجهر بالقراءة فان الملائكة وعمار الدار يستمعون الى قراءته ويصلون

بصلوته

بصلوته والجهر بالقراءة سنة صلوة الليل والمخافتة والجهر نفعه له ولغيره وخير
الناس من نفع الناس والنفع بكلام الله تعالى من افضل المنافع وفي الجهر
بالقراءة نيات كثيرة منها الترتيل الذي امر به ومنها تحسين الصوت بالقراءة
الذي ندب اليه ومنها ان يسمع اذنيه ويوقظ قلبه ليتدبر الكلام ويتفهم
المعاني ومنها ان يطرد النوم عنه برفع صوته ومنها ان يراه بطال غافل
فينشط للقيام ويشتاق الى الخدمة ومنها ان يرجو بجهره تيقظ نائم فيذكر الله
تعالى فيكون هو سبب احيائه الليل وبعضى ازين نيات صحيحه كه در جهر بالقراءة
گفته شد در ذكر علانيه ميتوانند بود وانما يفضل العمل بكثرة النيات فيه
وارتفعت درجات العلماء وفضلت اعمالهم بحسن معرفتهم بنيات العمل
واعتقادهم لها وافضل الناس في العمل اكثرهم نية فيه واحسنهم قصدا
وادبا قال بعض السلف رحمهم الله للقارئ اجر وللمستمع تسعة اجور
قالوا وكلاهما صحيح لان الاجر لكل واحد منهما على قدر انصاته ونيته وقوة
يقينه وفراغ قلبه لله عز وجل من اشغال النفس واللذات التي كانت
النفس تورد على القلب واذا كان التالي مكتسبا لغيره هذه الاجور
كان له بكل اجر اكتسبه اجرا يكتسبه لقوله صلى الله عليه وسلم من دل على خير
فله مثل اجر فاعله رواه مسلم رحمه الله وفي رواية الترمذي رحمه الله الدال
على الخير كفاعله وكان التالي شريك المستمع في الاجر سيما اذا كان التالي
عالما بالقرآن فقيها فيه فيكون قراءته ووقوفه حجة وعلما لسامعه
وفي الخبر كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم اذا اجتمعوا امروا
احدهم ان يقرأ سورة من القرآن فان لم يكن للتالي نية في شيء مما ذكرنا
وكان ساهيا غافلا او واقفا مع شيء من الآفات فقد اختل فعليه ان
يحتمي الجهر فان الجهر على ذلك يغفل قلبه وقد عمله للاستكثار الدافيه

وكان الى النقصان اقرب ومن الاخلاص ابعد فعليه حسنه بالاخفا فهو دوا
يعالج به حاله فانه اصلح لقلبه وقد يكون واجدا لحلاوة القوى في الصلوة والتلاوة
وغيرهما وهو يظن ان ذلك حلاوة الاخلاص فهذا من دقيق شان الشهوة
الخفية ولطيفة الانتقاص وقد يلتبس ذلك على الضعفا ولا يفطن له
الا العلما الزاهدون في الدنيا وفي مدح الناس المحقون قد نبه العلما بيان
في سقوط النفس باستوا المدح والذم وخروج الخلق من القلب شهادة
اليقين يستوي السر والعلانية وقد يكون العلانية افضل لانه التقوى وقد روي
ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقرا يجهر بقرائته فناداه اسمع الله ولا تسمعني
وقد روي انه صلى الله عليه وسلم مر برجل يظهر التاوه والوجد فقال من كان معه
يا رسول الله اتراه مرائيا فقال صلى الله عليه وسلم لا بل اواه منيب كبد اهل
في قوة القلوب ثم قال ومعرفة هذا والقيام به هو موضع علم العلما بالله عز وجل
واكثر من مسئله ذكر علانيه مختلف فيها اما تعصب در بيان احكام الهي باتفاق
بدعت سيئه و تصفيه القلوب عن كدورت الاخلاق باتفاق فرض عين است
ويقال ما اتى الله سبحانه عبدا علما الا اتاه معه حلما وتواضعا ورفقا بالمؤمنين
وحسن ظن بهم وسوء ظن بنفسه فذلك هو العلم النافع رزقنا الله سبحانه
وجميع المسلمين الاقتدا بائمة الدين والتشبه بالمتمسكين بالسلف الصالحين
من العلما والكبرا رضي الله تعالى عنهم اجمعين تمت الرسالة التي كتبها
قطب الاوليا حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره فانظر ايها الاخ الطالب
للبصيرة الى ما كتبه روح الله روحه فانك تجد رائحة اذواقه اذا تاملت فيه فانه
اوصل النصيح الى الغاية وابلغ العناية الى النهاية تغمده بغفرانه واسكنه
بحبوحة جنانه فتعلم ان القاصرين اوقعوا المخالفة والمنازعة بين الاكابر
في مشاهم ثم حاشاهم فعليك بالاتباع عليهم روح الله ارواحهم فان هدايتهم

رحمة الله

رحمة الله عليهم اتباع بالحقيقة لما صدر من مشكوة النبوة فانهم اعلم به واعرف
باحكامه وما فعلوا شيئا الا وقد تيقنوا بانه صلى الله عليه وسلم واصحابه رضي الله
تعالى عنهم قد امروا به خصوصا فيما اختاروا للارشاد الخلايق فانهم تشرفوا
في عالم الارواح بالحضرة النبوية وامروا منه صلى الله عليه وسلم بامور على
حسب استعداداتهم ومراتب حالاتهم وتلقوا تلقيا روحانيا بالارواح
المقدسة وتلقنوا منهم واستبشروا بالبشارات الغيبية اللاريبية
فعملوا بشاراتهم واستعملوا اشاراتهم فمن اعترض عليهم فهو معترض
بالحقيقة على الذين هم اقتدوا بهم نعوذ بالله من غضبه وغضب
انبيائه واوليائه من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له فمن
وجد شيئا فيما اختاره المشايخ مخالفا لما ورد في بعض الاحاديث فلينسب
القصور الى نفسه وليتيقن انهم نقدوا وحققوا واطلعوا على ما لم اطلع ثم اعلم
ان المريد لابد له من ان يعلم مشايخه ليعلم ان مصافحته وقعت بواسطتهم
بحضرة النبي صلى الله عليه وسلم فان المقصود الاصلي من المصافحة بالاكابر ان
يتصل سند المصافحة به صلى الله عليه وسلم فلهذا كتبنا تذكرة اجمالا اجمالية
لمشايخنا قدس الله اسرارهم واوصل الينا انوارهم واتممنا السلسلة واوصلناها
الى حضرة النبي صلى الله عليه وسلم فعليكم ايها الطالبون بمطالعة ما نكتب
في المقالة الثالثة فانه يكمل دينكم ويقوي يقينكم وهو يهدي الى الصراط المستقيم
اللهم سددنا واعنا على عبادتك ونور قلوبنا بنور معرفتك اللهم احينا مسكينا
وامتنا مسكينا واحشرنا في زمرة المساكين بحرمة النبي صلى الله عليه وسلم واله
واصحابه اجمعين

مقالة ثالثة در بيان مشايخ عظام و اولياي كرام

سلسله عليه جليه محمديه فقريه حضرت سلطانيه قدس الله اسرارهم واوصل

الی متابعیهم انوارهم بدان ایها الطالب الصادق که هیچ دلیلی بر صحت طریقه مسلوکه
واضح تر و هیچ برهانی لایح تر از ظهور کمالات اکابران طریقه نیست چه این
همه کمالات را از سلوک آن طریقه یافته اند بنا برین لازم نمود که اکابر
عظام و اولیای کرام و مشایخ عالی مقام که در طریقه علیه جلیه جهریه
فقریه فخریه ادام الله برکاتهم الی یوم القیام بوده اند و هریکی در
وقت خود مانند آفتاب عالمتاب ظهور کرده اند و تمام عالم از انوار
اسرار ایشان منور شده اند نبذی از احوال و اقوال ایشان بر سبیل
تبرک ایراد کرده شود که اگر از خوارق عادات یکی ازین اکابر و اعزه
بر سبیل استیفا نوشته شود دفاتر متحمل آن نتواند شد لیکن بمضمون
القلیل یدل علی الکثیر والغرفة علی الغدیر باندکی از هر یک اکتفا کرده میشود
و استیفا همه بزرگان کردن نیز متعذر است اعزه که نسبت ارادت
بنده قلیل البضاعة عدیم الاستطاعة الاقل من الاقل راقم این کلمات
بایشان است و آستانه روبای ایشان را سعادت عظمی خود میداند
و خاک قدم سالکان منازل متبرکه ایشان را سرمه چشم و واسطه نجات
خود میشمارد شمه از احوال این اعزه در قید کتابت می آید و بالله
التوفیق و بیده ازمة التحقیق حضرت قطب الاولیا غوث الکبرا برهان
المحققین حجة الاسلام والمسلمین الجامع بین علم الظاهر والباطن
العالم الربانی والعارف الصمدانی المتخلق بالاخلاق السبحانی حضرت عزیزان
عالم شیخ الصدیقی العلوی قدس سره در کلمات که مصنف حضرت ایشان است
نوشته اند که معلم این سلسله جلیه علیه و سلسله شریفه حضرت
خواجگان قدس الله اسرارهم حضرت خضر علیه السلام جنانچه صوفی دانشمند

رحمه الله علیه در مناقب حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره
فرموده اند که استاد ایشان حضرت خضر علیه السلام و در نفحات الانس
مذکورست که تعلیم ذکر را بر سبیل خفیه بحضرت خواجه جهان قدس سره حضرت
خضر علیه السلام کرده اند ذکر حضرت سلطان الاولیا برهان الاتقیا
شمس فلک الولایة بدر سماء الهدایة صاحب الکرامات العلیة مورد
الالهامات الغیبیة الذی ظهر فوق ظهور الشمس فی نصف النهار و تقر آثار
ولایته فی الادوار و کل لسان الواصفین من بیان کماله و عجز اوهام العارفین
من درک جلاله المتخلق بالاخلاق السنیة والاطوار المرضیة الغوث
الاعظم فی عصره و آوانه قبلة السالکین کعبة الطالبین حضرت خواجه احمد
الیسوی قدس سره و اوصل الینا بره نسب آنحضرت بحضرت شاه
ولایت امیر المومنین علی رضی الله عنه میرسد جنانچه در کلمات مذکورست مکتوبست که
هو ابن ابراهیم شیخ بن محمود شیخ بن افتخار شیخ بن عمر شیخ بن عثمان شیخ
بن حسن شیخ بن اسمعیل شیخ بن موسی شیخ بن یونس شیخ بن هارون شیخ
بن اسحاق شیخ باب بن عبد الرحمن بن عبد الفتاح بن عبد الجبار بن عبد الفتاح
بن الامام محمد بن محمد الحنفیه بن امیر المومنین علی کرم الله وجهه و تربیت
ایشان از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم است و استاد طریقت و معلم
ایشان حضرت خضر علیه السلام و پیر ایشان حضرت خواجه یوسف الهمدانی
است قدس سره قدوة المحققین اسوة المدققین حضرت صوفی دانشمند قدس سره
در مناقب ایشان نوشته اند که ایشان در سلک ارادت حضرت قطب الاولیا
و غوث الکبرا برهان الشریعه والطریقه شیخ شهاب الدین السهروردی القدسی
قدس سره در آمده اند امام سغناقی رحمه الله که صاحب نهایه اند که حاشیه
ایست بر هدایه در بعضی از رسایل که در مناقب حضرت ایشان قدس سره

نوشته اند فرموده اند که بعد از ارادت ایشان بحضرت شیخ شهاب الدین السهروردی
قدس سره هما از حضرت شیخ مامور شده اند که در روش عامه خلایق نیز سلوک کنند
بنابران جانور مرانداخته اند و هم امام مذکور نوشته اند که ایشان را سه هزار
جانور انداز بوده و هم امام مذکور دران رساله میفرمایند که دوازده هزار
پادشاه زاده در ملازمت ایشان و ببرکت صحبت کیمیا خاصیت ایشان
بمقام ولایت و مرتبهٔ تکمیل رسیده اند و حضرت سلطان در آوان طفولیت
منظور نظر کیمیا اثر حضرت ارسلان باب قدس سره بوده اند که یکی از قدمای
مشایخ کرامی این سلسله شریفه اند و حضرت ارسلان باب باشارت حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بتربیت ایشان اقدام نموده اند و حضرت سلطان
قدس سره در ایام حیات ارسلان باب رحمة الله علیه دایم در ملازمت ایشان
بوده تربیتها یافته و به ترقیات عجیبه و بمقامات غریبه رسیده اند و بعد
از انتقال حضرت ارسلان باب بوصیت ایشان بصحبت حضرت خواجه یوسف
همدانی قدس سره رسیده اند و حضرت خواجه یوسف را قدس سره چهار
خلیفه بوده اند خلیفه اول ایشان حضرت خواجه عبدالله برقی قدس سره
خلیفه دوم حضرت خواجه حسن اندافی خلیفه سیم حضرت سلطان خواجه احمد
یسوی خلیفه چهارم حضرت خواجه جهان خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله
اسرارهم بعد از حضرت خواجه یوسف قدس سره همه خلفا بخلیفه اول بیعت
کرده اند بعد از ان بخلیفه دوم بعد از ان بخلیفه سیم اتباع نموده اند
همه اصحاب در صحبت و ملازمت و خدمت حضرت سلطان قدس سره
بوده اند حضرت سلطان قدس سره بامر حضرت خضر علیه السلام بجانب ترکستان
بجهت ارشاد اهل آن ولایت رفتنی شده خلیفه چهارم را در مسند
شیخوخت نصب کرده همه اصحاب را باتباع ایشان امر کرده بولایت

ترکستان

ترکستان تشریف برده اند مخفی نماند که هر که نسبت ارادت و مصافحه باین
بزرگواران درست میکند در حقیقت نسبت ارادت و مصافحه او بحضرت
سید کاینات و سرور موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات درست
میشود پس لازم است که دانسته شود که نسبت ارادت و مصافحه
حضرت خواجه یوسف همدانی قدس سره با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چگونه است
تا سالک مرید را یقین حاصل شود که بسعادت مصافحه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بوساطت این بزرگواران رسیده است بنابرین مشایخ حضرت
خواجه یوسف قدس سره را نوشته میشود بدان ای مرید صادق و مخلص
موافق که حضرت خواجه یوسف قدس سره طریقه و نسبت را از شیخ ابو علی فارمدی
قدس سره گرفته اند و ایشان از شیخ ابوالقاسم گرگانی و ایشان را دو نسبت است
یکی بشیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را از شیخ ابو یزید بسطامی و ولادت
شیخ بعد از وفات شیخ ابو یزید بوده و تربیت شیخ ابو یزید بسطامی ایشان را
بحسب باطن است و معنی نه بظاهر و صورت و نسبت ارادت شیخ ابو یزید
بحضرت امام جعفر صادق است رضی الله عنه و بنقل صحیح ثابت شده که ولادت
شیخ ابو یزید نیز بعد از وفات حضرت امام است رضی الله عنه و تربیت ایشان
نیز بحسب باطن بوده و امام جعفر را چنانچه شیخ ابو طالب مکی قدس سره
در کتاب قوة القلوب گفته دو نسبت ثابت است یکی بوالد بزرگوار خود امام
باقر و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام زین العابدین که بعضی از محدثین
برانند که ایشان افضل تابعین اند و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام
حسین و ایشان را بوالد بزرگوار خود امیر المومنین علی کرم الله وجهه
و ایشان را بحضرت سرور کاینات خلاصه موجودات حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم و نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه چنانچه شیخ ابو طالب مکی
قدس سره گفته بقاسم بن محمد بن امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه است
و قاسم رضی الله عنه پدر مادر امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و ارادت ایشان
بسلمان فارسی است و ایشان با وجود شرف صحبت حضرت صلی الله علیه وسلم نسبت
باطن از امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گرفته اند بلکه سایر خلفاء
ثلثه راشدین امیر المومنین عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین انتساب
ایشان با آن بحضرت ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و تربیت باطنی و ظاهری
از ایشان یافته اند این نسبت مذهب اهل حق چنانچه قطب الاولیا خواجه محمد
پارسا قدس سره در رساله قدسیه مقرر ساخته اند و نسبت دیگر شیخ ابو القاسم
گرگانی قدس سره آنکه ایشانرا ارادت بشیخ عثمان مغربی است و ایشان را
بشیخ علی کاتب و ایشانرا بشیخ علی رودباری و ایشانرا بسید الطایفه شیخ
جنید بغدادی و ایشانرا بخال خود سری سقطی و ایشانرا بمعروف کرخی
و شیخ معروف را دو نسبت ثابت است یکی بشیخ داود طایی و ایشانرا
بحبیب عجمی و ایشانرا بحسن بصری و ایشانرا بحضرت امیر المومنین علی
کرم الله وجهه و ایشانرا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دیگر شیخ معروف را
نسبت ارادت بامام علی رضاست و ایشانرا بوالد بزرگوار خود امام موسی
کاظم و ایشانرا بوالد بزرگوار خود امام جعفر صادق رضی الله عنه الی آخر
النسبه مخفی نماند که حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره را
انتساب بعم بزرگوار ایشان شیخ الشیوخ شیخ ابو النجیب عبد القاهر
السهروردی است و ایشانرا انتساب بشیخ احمد الغزالی است و ایشانرا
بشیخ ابو بکر نساج و ایشانرا بشیخ ابو القاسم گرگانی قدس الله اسرارهم الی

آو

آو النسبه پوشیده نماند که صاحب نهایه علامه سغناقی در رساله خود نوشته اند که
حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که صد و هفتاد پیر را خدمت کردم از
همه تربیتها یافتم و بانفاس متبرکه ایشان مستعد شدم پیر آخرین من
شیخ الاسلام و المسلمین سلطان العارفین شیخ شهاب الدین السهروردی
قدس سره و ایضا در آن رساله مکتوب است که در علوم ظاهری شاگرد امام
فخر رازی رحمة الله بوده اند هشتاد و سه علم درس میفرموده اند دقایق
و حقایق علوم مکشوف آنحضرت قدس سره بوده مدت عمر شریف آنحضرت
قدس سره صد و بیست سال بوده سی سال بتحصیل علوم اشتغال داشته اند
بعد از آن یکبارگی در مجاهده افتاده با اوتاد و ابدال و حضرت خضر و الیاس
علیهما السلام مصاحب بوده اند و از حضرت خضر علیه السلام تربیتها یافته
اند و خلایق بیشمار بعنایت ایشان بمرتبه کمال و تکمیل رسیده اند ظهور
آنحضرت قدس سره و توجه خلایق بمثابه بوده که عقل عقلا در آن باب حیران بوده
در ملازمت آنحضرت بیست دو هزار مفتی بوده اند که فتوی مینوشته اند
و هزار دانشمند بوده اند که متصدی درس و متعهد تحقیقات و تدقیقات
جمیع علوم بوده اند و دو هزار ائمه خوارزمی بوده اند که در کمالات علمیه
بسر حد اجتهاد رسیده بوده اند و ورای این اکابر و اعزه نود و نه هزار
مرد بهمین خدمت و ملازمت و برکت صحبت کیمیا خاصیت آنحضرت قدس سره
از حضیض بشریت برآمده باوج مرتبه ولایت رسیده اند و طالبانرا بحظی
وافر و نصیبی متکاثر محظوظ داشته اند و هشت هزار ابدال بوده
اند که در آستانه ملایک آشیانه اقامت داشته اند از عجایب و غرایب
آنکه در عمارات ایشان که در غایت تنگی است این همه مردم جمع نشده ذکر می

گفته اند هرگاه که غار تنگ میکرده بحضرت حکیم آتا قدس سره امر میکرده اند و مکشفه اند
حکیم غار را وسیع ساز ایشان پشت مبارک را بدیوار غار نهاده اشارت
میکرده اند غار وسیع میشده روزی حضرت سلطان قدس سره در ولایت
یسی که وطن مألوف ایشانست در باغ ایشان که آنرا باغ اولیا میگفته
اند با جمیع مشایخ و اعزه نشسته بوده اند که بر زبان معجز بیان ایشان گذشته که
مرد آنست که اگر باغ را گوید که در رقص آی در رقص آید مقارن این سخن
باغ در حرکت شده اثر اهتزاز و اضطراب در آن باغ ظاهر شده حضرت
سلطان قدس سره گفته اند که ای باغ من ترا کی امر کردم که در رقص و اهتزاز
شو سخنی بود که میکردم باغ فی الحال متوقف شده روزی در موضع قرکت
تشریف داشته اند وقتی که از آن جا بر آمده اند موضع قرکت از قفای
ایشان روان شده ایشان عنایت کرده اند که قرکت برگردد در مقر
خود مستقر باش قرکت برگشته در مقر خود قرار گرفته است در لمحات قدس الله
سر مولفها از حالات و مقالات ایشان قدس سره بتفصیل تر ازین مذکور
فمن اراد ها فلیرجع الیها درین کتاب بر سبیل تبرک بذکر یافت کلمات
عالیات که در ضروریات اهل سلوک از آنحضرت قدس سره صدور یافته
در لمحات مکتوب شده علامه سغناقی رحمه الله در رساله خود نوشته اند که
حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که از چهار کتاب سماوی چهار
کلام اختیار کردم و بدان عمل نمودم اینهمه کمالات بواسطه آن حاصل شد
در انجیل خواندم که من صبر ظفر در توریت خواندم که من قنع شبع در زبور
خواندم که من اعتزل سلم و در فرقان خواندم که و اعرض عن الجاهلین
و بمضمون حقیقت مشحون این کلامها عمل کردم بنا بران رسیدم بآنچه رسیدم

ودیدم

و دیدم آنچه دیدم و الحمد لله علی ذلک اللهم ارزقنا من حالاته و وفقنا بمقالاته
ذکر خواجه [illegible] حکیم
دُر دریای معرفت قطب المحققین غوث الاسلام
و غیاث المسلمین قبلة الطالبین و کعبة السالکین سراج الملة و الدین
الجامع بین علمی الظاهر و الباطن حضرت حکیم آتا قدس سره مخفی نماند که
حضرت حکیم آتا قدس سره اکمل اصحاب حضرت سلطان العارفین برهان
المحققین سلطان خواجه احمد یسوی قدس سره میشوند و این سلسله
علیه بایشان می پیوندد خوارق و عادات ایشان زیاده از آنست که
در تحت احصا آید کمال شهرت و شهرت کمال ایشان مغنی است از آنکه از
احوال ایشان نوشته شود و مع ذلک اگر خواهیکه پاره از حالات و مقالات
ایشان اطلاع یابد باید رجوع نمود بلمحات قدس الله سر مولفها که جامع
مقامات این اعزه کرام است قدس الله اسرارهم مزار متبرک حضرت حکیم آتا قدس سره
در خوارزم است یزار و یتبرک به از حضرت حکیم آتا قدس سره خلفای بسیار مانده
اند لیکن آنچه مشهور اند دو خلیفه اند یکی حضرت زنگی باباکه زنگی آتا نیز میگویند
ایشان اول بحضرت سلطان قدس سره مرید شده بوده اند بعد از آن
بحضرت حکیم آتا مرید شده تکمیل از ایشان یافته اند دیگر حضرت شرف آتا
قدس سره حضرت حکیم آتا قدس سره ایشان را پسر خوانده بوده اند عنایت
بسیار داشته اند حضرت زنگی آتا قدس سره اعظم اصحاب و اکمل احباب
حضرت حکیم آتا اند قدس سره و نسبت اولیای کرام این سلسله علیه بایشان
میرسد و ایشان فرزند تاج خواجه اند و تاج خواجه قدس سره بحضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسند و کمالات ایشان از آنکه مشهور است
حاجت بنوشتن نیست مدفن مبارک ایشان در دو فرسنگی از ولایت

تاشکندست بزار و تبرک به آن حضرت زنگی اتا قدس سره چهار خلیفه مانده اند اول
حضرت اوزون حسن اتا دوم حضرت سید اتا سیم حضرت صدر اتا چهارم
بدر اتا قدس الله اسرارهم واوصل الینا انوارهم نسبت اولیای عظام و مشایخ
کرام این سلسلهٔ علیه جلیله بخلیفهٔ سیم ست منتسبان حضرت قطب الاولیا غوث
الاتقیا شیخ المشایخ حضرت اسمعیل اتا قدس سره را بیک طریقه نسبت بخلیفهٔ
دوم ست ذکر قطب الاولیا غوث الاکبر صاحب حالات القویه و الکرامات
الجلیه سید الاصفیا سند الاولیا شیخ المشایخ حضرت سلطان اسمعیل اتا قدس
سره ایشان جامع میان علم ظاهر و باطن بوده اند نسبت ایشان بنده واسطه
بحضرت شاه ولایت حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد از
اولاد حضرت امام محمد حنفیه رضی الله عنه وعن ابیه میرسند و حضرت امام محمد
حنفیه فرزند صلبی حضرت شاه اولیا حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه اند
و والدهٔ حضرت امام دختر قیصر روم ست بر طالبان ببصیرت مخفی نماند که حضرت
سلطان اسمعیل اتا قدس سره را سه نسبت ست یکی آنکه این نسبت علیه را از
حضرت شیخ مصطفی قدس سره که ایشان را سوزوک اتا میگویند و بعضی سوکسوک
اتا میگویند گرفته اند و ایشان از حضرت صوفی دانشمند و ایشان از حضرت
غوث الاسلام و المسلمین غوث الاعظم حضرت خواجه احمد یسوی گرفته اند
و نسبت دیگر آنکه حضرت اسمعیل اتا از والد بزرگوار خود حضرت ابراهیم اتا
قدس سره گرفته اند ایشان را دو نسبت ست یکی بی واسطه بحضرت غوث الاعظم
سلطان حضرت خواجه احمد یسوی قدس سره یکی دیگر بواسطه حضرت باشلیغ یونس اتا
قدس سره حضرت غوث الاسلام و المسلمین در لمحات نوشته اند که حضرت شیخ
المشایخ اسمعیل اتا قدس سره از کبار اصحاب و خلفای حضرت سید اتا قدس سره
بوده اند در مقامات مذکورست که حضرت سید اتا قدس سره صلبیهٔ خود را
بحضرت اسمعیل اتا قدس سره داده اند و حضرت اسحق خواجه قدس سره از

ایشان بعالم وجود آمده اند حضرت خواجه احرار قدس سره میفرموده اند که
مردم در اوایل باسمعیل اتا تعرض میکرده اند اتا میگفته اند که من اینهارا
نمیدانم آتشین بیر و رم طبلین قاقم بغای آتش دمی میدهم و طبل دی
بترکی میگفته اند
میزنم اتا قدس سره در نواحی خرزبان میبوده اند که قصبه ایست در میان
سیرم و تاشکند موالی آن نواحی نسبت بحضرت اتا قدس سره متعرض
بوده اند و دایم غیبت و مذمت میکرده اند اتا قدس سره میگفته اند این
ملایان صابونی ذات شان منند حضرت خواجه احرار قدس سره این
سخن را بسیار می پسندیده اند و بغایت استحسان میکرده اند از
انفاس نفیسهٔ حضرت اتا اینست قدس سره که در آفتاب سایه باش در
سرما جامه باش در گرسنه گی نان باش حضرت خواجه احرار قدس سره می
فرموده اند که این سخن اتا قدس سره کلام جامع ست و حضرت خواجه احرار
قدس سره میفرموده اند که اسمعیل اتا بعد از انکه مریدی را تلقین میکرده اند
میگفته اند که ای درویش برادران طریقت شدیم یک نصیحت از من قبول
کن این دنیا را یک گنبد سبز خیال کن و بدانکه تو یا و حق سبحانه چندان
ذکر گوی که بغلبه و قید مان توحید حق سبحانه ماند بس تو از میان بیرون روی
حضرت خواجه احرار قدس سره میفرموده اند ازین سخن اتا قدس سره خیلی
بوی می آید حضرت خواجه قدس سره نقل میکرده اند از خال خود خواجه ابراهیم که
ایشان از حضرت سید المحققین میر سید شریف قدس سره نقل میکرده اند که
سید میفرموده اند که از صحبت مریدان اسمعیل اتا قدس سره بوی مذاق
می آید نقل ست که چون اسمعیل اتا قدس سره تولد کرده اند نزد اوزون حسن اتا
قدس سره برده اند اوزون حسن اتا قدس سره بستان خود را در دهان

ایشان نهاده مکانیده اند این همه برکات از ان پیدا شده ست انتهی ما فی اللمحات
قدس سرهم مؤلفها بدان ایها الطالب که حضرت اتا قدس سره ولی مادرزاد بوده
اند چنانچه در مناقب ایشان که مسمی ست بجذبة العارفین و از مصنفات قطب
الواصلین برهان المحققین حضرت اسحاق خواجه ست که ولد شریف ایشانند
قدس سرهما مکتوب ست که ولادت آنحضرت در غره ماه مبارک رمضان
بوده آنروز پستان مطهره حضرت والده خود را نگرفته اند شب که شده گرفته
اند بهمین طریقه تمام ماه مبارک رمضان معامله میکرده اند بعد از انکه سی
روز تمام شده بواسطه آنکه همه مغموم بوده مردم متردد شده اند که آیا
امروز عید باشد یا نه والده حضرت اتا قدس سره گفته اند که این فرزند من
در تمام ماه مبارک رمضان پستانرا نگرفت امروز گرفت میباید که روزه
نباشد مردم متردد شده اند درین اثنا جمع عظیم از هر طرف آمده اعلام کرده اند که
امشب ماه را دیدیم اعتقاد همه مردم بحضرت اتا قدس سره درست شده و در مصنف
مولانا لطف الله بن مولانا عبد الفتاح الترکستانی نور الله مرقدهما مکتوب ست که حضرت
غوث الاسلام و غیاث المسلمین قطب الاولیا حضرت سلطان اسمعیل اتا قدس سره
صحبت دار حضرت خضر علیه السلام بوده اند و ذکر همورا آنحضرت اتا قدس سره حضرت
خضر علیه السلام تلقین کرده بوده اند در ولایت فاخره بخارا تحصیل علوم دینی کرده
بمرتبه تکمیل رسیده بوده اند و عالم ربانی بوده اند و علم لدنی ایشان حاصل شده
بوده ست و هم مولانا لطف الله نوشته اند که خوارق عادات و کرامات
حضرت قطب الاولیا سلطان المشایخ اسمعیل اتا قدس سره زیاده از ان است که
توان احصا نمود ولیکن پاره از ان بر سبیل تبرک ایراد میباید که القلیل یدل
علی الکثیر والغرفة علی الغدیر بدان ایها الطالب صادق که حضرت تاج العاشقین

قطب

قطب الاولیا حضرت ابراهیم اتا قدس سره که والد شریف حضرت شیخ المشایخ حضرت
اسمعیل اتا قدس سره میشوند از خلفای غوث الاعظم قطب الاقطاب قبلة الکاملین
و کعبة الطالبین حضرت خواجه احمد یسوی العلوی میشوند بعد از ان بصحبت
حضرت پاشلیغ یونس اتا قدس سره که ایشان نیز از خلفای آنحضرت اند
رسیده اند روزی حضرت پاشلیغ یونس اتا قدس سره گفته اند که یا ابراهیم خواجه
عزت بی نهایت و عظمت بی غایت بشما داد و اولاد شما عنایت کردند یکی از فرزندان
شما را برگزیده و سرافرازی بی حد و اندازه دادند هر گاه ظهور کند صیت خبرش
از شرق تا غرب رسد و اکثر خلایق مرید و مخلص او شوند و بواسطه او از حضیض
بشریت باوج ولایت برسند و از بیضه ناسوتیه برآمده در فضای بیدای
لاهوتیه پرواز کنند و در مدارج بی حد و معارج بی عدد عروج فرمایند
لیکن شما را باید از بارچین سیرام رفته به برادرم سوزوک اتا باید
ملاقات کرد چون حضرت ابراهیم اتا قدس سره بجانب سیرام روانه شده اند
حضرت سوزوک اتا قدس سره اصحاب خود را گفته اند که ما را مهمان عظیم از
بارچین می آید همه باید که استقبال کنید بعد از ان خود نیز برآمده ملاقات
کرده بمنزل متبرک خود نزول کنانده اند حضرت ابراهیم اتا قدس سره مدتی
در سیرام تشریف داشته اند وقتی در واقعه می بینند که مناره را می اندازند
و مناره عظیم دیگر قایم مقام او میسازند و ستونها در اطراف او ایستاده
میکنند و طنابها ازو باطراف عالم تا شرق و غرب میکشند این واقعه را
بحضرت سوزوک اتا قدس سره گفته اند حضرت سوزوک آتا قدس سره
گفته اند که نزدیک باشد که ما از دنیا رحلت کنیم و یکی از فرزندان شما
قایم مقام ما شود شهرتش بیش از ما شود و خلایق لا تحصی در سلک ارادت

او درانید هم مولانا لطف الله رحمه الله نوشته اند که جهودی در همسایگی حضرت
اسمعیل اتا قدس سره بود غلامی داشت مسلمان قل ستق نام روزها شبانه
میکرده و شبها بخدمت حضرت اتا قدس سره می آمده و بفکر و ذکر و عبادت
حق سبحانه مشغول مینموده تا بوقت صبح در صحبت و ملازمت آنحضرت میبوده
و چون صبح میدمیده باز بخانهٔ خواجه خود میرفته و بخدمتیکه داشته است
اشتغال میکرده مدتی برین منوال میگذرانیده و حالات عجیبه باو روی میداده
تا که روزی بنابر غلبهٔ استغراق تا بوقت چاشت در مقام حضرت مانده
هر چند درویشان دست و پای او را کشیده اند بخود باز نه آمده و از آن
سکر که داشته بمرتبهٔ افاقت نرسیده درویشی واقعهٔ قل ستق را بحضرت
اتا قدس سره عرض کرده حضرت اتا قدس سره خود برآمده او را از آن
حال باز آورده و فرموده اند که باید بخدمتی که داشتی بروی او تعرض رسانیده که
آن بسعادت ارسعادت خلاص حضرت شما محروم است این صورت که من
بخدمت حضرت شما می آیم و باین سعادت مشرفم نمیداند اکنون که
داند یقین که مرا خواهد کشت حضرت اتا قدس سره فرموده اند که غم مخور و برو که
اگر از سر غضب بتو نظر کند کور خواهد شد قل ستق بخانهٔ خواجه خود در رفته
معلوم خواجه او شده که در خانقاه عالم پناه حضرت اتا قدس سره بوده در غضب
شده خواسته که دست دراز کرده محاسن قل ستق را گیرد پیش از آنکه
دست او بقل ستق رسد هر دو چشم او از حدقهٔ چشم او بیرون آمده
آویزان شده است خواجه در پای قل ستق افتاده در گریه و زاری
است قل ستق او را گرفته بملازمت حضرت سید اتا قدس سره آورده
خواجه مسلمان شده از بلا که کرده توبه کرده حضرت اتا قدس سره

دست

دست مبارک را بر چشمان او مالیده اند چشمان او بصورت اصلی آمده صحت
یافته بینا شده است قل ستق را بحضرت اتا قدس سره نیاز کرده اند
او را آزاد کرده اند تصرفی از حضرت اتا قدس سره واقع شده که در همان
مجلس کار قل ستق تمام شده بحر معانی در دلش موج زدن گرفته حضرت
اتا قدس سره گفته اند که ها ن قل ستق بگوی بر زبان قل ستق حکمتهای عالیه
جریان می یافته است و حال آنکه قل ستق غلام هندی بوده که روی
مکتب را ندیده و زبان او هم راست نبوده است صد هزار حکمت بیش از
گفتهای در میان مردم مشهور است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم مثنوی دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون
برف نیست زاد دانشمند آثار قلم زاد صوفی چیست انوار قدم
و نیز مولانای مذکور نوشته اند که روزی حضرت اتا قدس سره در صحبت
بابا شمس الدین کفلیر تراش شاشی رحمة الله علیه بوده اند حافظ خوش
خوانی بوده که از شیخان اکابر بوده و از خوش میخوانده در اثنای خواندن که
بیاد او آمده که انگشترین خود را در اثنای طهارت کردن از انگشت خود
کشیده بوده در همان جای فراموش مانده است بنابران تشویش عظیم
بحافظ راه یافته بسر انجام درخواندن کار او شده حضرت اتا قدس سره
گفته اند که حافظ خاطر خود را جمع دارید که انگشترین شما در همانجاست که
طهارت کرده بودید و کسی هم نگرفته است و نخواهد گرفت حافظ بفراغ
بال بلکه از روی حال خوانندگیهای خوب کرده صحبت عظیم در گرفته بعد
از فراغ صحبت بجای طهارت رفته انگشترین خود را یافته است و هم
مولانای مذکور نوشته اند که مولانا احمد نام جوانی در نهایت کمال و دانشمندی

از مریدان حضرت آتا قدس سره بوده بسعادت کمالات اکابر مستعد شده
اجازه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا طلبیده حضرت آتا قدس سره
اجازه کرده اند بعد ازان سر در کوش او کرده گفته اند که چون از آب آمویه
بگذری زینهار خود را بیکی نام که ابراهیم و اسمعیل و اسحاق است مسمی سازی
بعد ازان عازم سفر شده روانه شده است لیکن متعجب بوده که درین عنایت
چه حکمت باشد چون از آب آمویه گذشته نام خود را اسمعیل نهاده در بادیه میرفته که
جمعی از راهزنان برآمده قافله را غارت کرده اند همه اهل قافله را بسته اند
نام هر کس را می پرسیده اند و می کشته اند نوبت بمولانا احمد رسیده گفته اند
نام تو چیست گفته است که اسمعیل معذرت خواسته از قید رها کرده مال او را
داده پاره از مال خود را نیز داده اند مولانا احمد گفته سر این چیست که نام می
پرسید و می کشید نام مرا پرسیده نکشتید گفتند ما امت حضرت ابراهیم علیه السلام
میباشیم هر کرا نام ابراهیم یا اسمعیل یا اسحاق باشد عزت میداریم و آنچه توانیم
خدمت میکنیم مولانا احمد بعد از سه سال بخدمت و ملازمت حضرت آتا قدس سره
آمده حضرت آتا قدس سره گفته اند های مولانا احمد سر این نام بر شما ظاهر شده
باشد مولانا احمد تقصیر کویان سر در قدمهای ایشان نهاده ♦ عاشقان از دور
نامت بشنوند ♦ تا بقعه تا زیارت در روند ♦ و هم مولانای مذکور نوشته اند که
روزی جمعی عظیم در صحبت کیمیا خاصیت حضرت آتا قدس سره جمع بوده اند
ناگاه حضرت آتا قدس سره غایب شده اند بعد از لحظه باز حاضر شده اند
اصحاب التماس بحضرت اسحاق خواجه قدس سره که ولد اشرف ایشانند
آورده اند که پرسند که سر این غیبت چه بود حضرت اسحاق خواجه قدس سره
برخواسته بر قدم تواضع ایستاده عرض کرده اند که سبب غیبت چه بود

حضرت آتا

حضرت آتا قدس سره گفته اند روزی ما ذکر میگفتیم جوانی از دور پیدا شد و ما را
دید از اسب فرود آمد و همانجا قرار گرفت و بما موافقت کرد و ذکر گفت بعد از
فراغ با ادب تمام بمقصد یکه داشت رفت درین وقت آن جوان در حالت
نزع بود شیطان او را وسوسه کردن گرفت التجا بما آورد بر سر بالین او
رفتیم تلقین کلمه طیبه و کلمه شهادت کردیم آن جوان ایمان بسلامت برد
اصحاب پرسیدند که مسافت چه مقدار راه باشد فرمودند که یکماهه راه بود
ایها الطالب بو بین که بیک رعایت ادب خاتمه بخیر شده ♦ از ادب پر نور
گشته است این فلک ♦ از ادب معصوم پاک آمد ملک ♦ و هم مولانای مذکور
نوشته اند که فقیر را قبضی پیدا شد در خانه تاریک نشسته بودم التجا بروح
پر فتوح منور مطهر حضرت اسمعیل آتا قدس سره بردم و استعانت و مدد خواستم
و گفتم که یا حضرت اسمعیل آتا اگر شما را آبروی در درگاه خداوند باشد باید که
ببرکه شما این قبض من ببسط مبدل شود بعد از ساعتی از هر طرف من انوار
لامع و ساطع شدن گرفت و خانه تاریک روشن شد بعد ازان در عقب
این نور نوری عظیم با هیبت در نهایت لمعان که دیده را تاب مشاهده آن
نبود از طرف قبله پیدا شد و بر بالای سر من معلق ایستاد گوینده میگوید که
این انوار اسمعیل آتاست قدس سره وقت من خوش شد و قبض من ببسط
مبدل شد الحمد لله علی نعمائه ♦ وفات حضرت آتا قدس سره در نواحی خوارزم
است و امیر عالم کبیر امیر تیمور کورکان رحمه الله رحمة واسعة بر سر مزار ایشان
عمارت عالیه کرده بزار و تبرک به از حضرت آتا قدس سره هژده پسر مانده
اند که هر یک مانند آفتاب عالمتاب ظهور داشته اند و طالبان را بمطالب
عالیه رسانیده اند و ارشاد عالمیان کرده اند فرزند اول مظهر اسرار الهی

ومظهر انوار نامتناهی الجامع بین علمی الظاهر والباطن المتخلق باخلاق الملک
الخلاق حضرت اسحاق خواجه قدس سره اند صاحب وقت عظیم و احوال
بزرگ بوده اند و در نواحی اسبیجاب می نشسته اند و آن قصبه ایست میان
تاشکند و سیرام شیخ عبد الله خجندی رحمه الله که از کبار اصحاب حضرت خواجه
نقشبند قدس سره میفرموده اند پیش از آنکه بشرف صحبت حضرت خواجه
مشرف شوم مرا خدشه قوی رسیده بود بمزار حضرت خواجه علی حکیم ترمذی قدس سره
رفتم از ایشان بشارت رسید که باز گرد مقصود تو بعد از دوازده سال
دیگر در بخارا حاصل خواهد شد و آن موقوف بظهور خواجه بهاء الدین نقشبند است
خاطر من فی الجمله آرامی گرفت بجانب خجند مراجعت کردم روزی در
بازار میگشتم دو ترک دیدم بر در مسجدی نشسته بودند با هم سخنان می گفتند
و میگریستند گوش فرا داشتم از این طریق می گفتند مرا بصحبت ایشان میلان
خاطر شد با ایشان نیازمندی کردم و مقدار طعام و میوه پیش آوردم
با هم گفتند که این درویش طالب مینماید لایق آنست که در خدمت سلطان
زاده ما اسحاق خواجه باشد چون از ایشان این شنیدم داعیه من در طلب
بیشتر شد چون تفحص کردم ایشان در اسبیجاب میبوده اند بخدمت ایشان
رفتم اما از واقعه ترمذ هیچ نگفتم چند روز در خدمت ایشان بودم
ایشان لطف بسیار مینمودند روزی فرزندان ایشان که جوانان بودند بغایت
رشید و آثار [illegible] ناصیه او ظاهر بود بوالد بزرگوار خود عرض کرده اند که قبول از ناصیه
این درویش مسکین [illegible] نهایت مسکنت است میباید که در خدمت شما مسکین در نهایت
باشد و در زمره محبان و مخلصان و بندگان منخرط شود حضرت اسحاق
خواجه قدس سره گفته اند که او مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره

خواهد

خواهد شد و نصیبه او از آنجاست ما را او لایت تصرف در وی نیست چون این
سخن از ایشان شنیدم نفس من بحضرت خواجه بیفزود و از ایشان اجازت
خواستم و بخجند باز گشتم و منتظر ظهور خواجه قدس سره بودم تا وقتیکه در بخارا
بشرف صحبت ایشان مشرف شدم وفات حضرت اسحاق خواجه در نواحی
خرزیان است در موضعیکه آنرا تربت گویند و مدفن شریف ایشان در
آنجاست قریب بمزار فیض آثار حضرت والد بزرگوار ایشان قدس الله سرهما
امیر مغفرت نشان امیر تیمور گورکان بر سر مزار ایشان نیز عمارت عالیه
کرده است بزار و یتبرک به ذکر خلیفه سیم حضرت قطب الاولیا غوث
الاصفیا حضرت زنگی آتا قدس سره مخفی نماند که خلیفه سیم ایشان صدرنشین
مسند ارشاد حضرت صدر آتا اند قدس سره که نام مبارک ایشان مولانا
صدر الدین است نسب ایشان بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد
نسبت اولیای کرام این سلسله علیه با ایشان می پیوندد چنانچه سابقا
نوشته شده وفات ایشان در قریه اورته میرهست که بدو فرسنگی تاشکند است
و مدفن ایشان نیز آنجاست بزار و یتبرک به از ایشان این نسبت علیه را
حضرت المین بابا قدس سره گرفته اند و از حضرت المین بابا قدس سره بحضرت
شیخ علی شیخ رسیده و از حضرت شیخ علی شیخ قدس سره بحضرت شیخ مودود قدس سره
رسیده این سه عزیز در قریه کرمینی کومیش کینت که از قرای سمرقند است
و مدفن شریف حضرت امام علی سغدی است [illegible] آسوده اند برد الله در یک صفه آسوده
مضاجعهم بزار و یتبرک به ذکر قدوة [illegible] تاج العرفا سراج اسوة المتورعین
الکبرا مخدوم العالمین ملاذ ابناء الکمل مالک الملکات الالهیة صاحب الکرامات
القدسیة ابو المکارم حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره ایشان خلیفه علی

الاطلاق وجانشين بالاستحقاق افضل اصحاب و اكمل احباب حضرت عزيزان شيخ
مودود اند قدس سرهما خوارق عادات وكلمات عاليات در تحقيقات
سخنان صوفيهٔ زكيه قدس الله اسرارهم از حضرت ايشان بسيار بظهور آمده
وپارهٔ ازان در رشحات قدس الله سر صاحبها مذكورست مدفن مبارك ايشان در
بيرون دروازهٔ سمرقندست در جوار غاريكه منسوب بايشانست ومشهورست
بغار مشك بزركان وقت بآن منزل ميروند وزيارت ميكنند ومزار متبرك

ذكر صاحب الحالات القويه والكرامات الجليه هو الجامع بين العلوم الظاهره
والباطنيه شيخ المشايخ سلطان الاولياء قبلة السالكين حضرت عزيزان شيخ كمال
الدين قدس سره ايشان خليفهٔ برحق وجانشين مطلق واجل اصحاب و
اكمل احباب حضرت عزيزان شيخ خادم قدس سره اند صاحب رياضات شاقه
بوده اند مجاهده را بجدي رسانيده بوده اند كه فوق طاقت بشري بوده
حالات عجيبه ومقالات غريبهٔ ايشان در رشحات العين اقدس الله مولفها في اعلى
الدرجات بتفصيل مذكورست مدفن مبارك ايشان در ولايت هريست
در تختي كه دران تخت حضرت سلطان العرفا حضرت مخدومي جامي با مخدوم
خود حضرت مولانا سعد الدين كاشغري آسوده اند نور الله مراقدهم ذكر سلطان

الطريقه برهان الحقيقه قطب الغوث غوث الكبرا پيشواي اهل تجريد مقتدي
طريق توحيد فريد عصره وحيد زمانه الجامع بين علوم الشريعة والطريقه
والحقيقه مظهر الآيات الجليه مظهر الحالات القويه قطب فلك الارشاد مركز داير
الاوتاد المشهور في السنه الخواص والعوام من العباد حضرت عزيزان شيخ
خداي داد قدس الله سره واوصل الينا بره مخفي نماند كه آبا عظام واجداد
كرام حضرت عزيزان قدس الله سره واسرار ابائه در ولايت خوارزم تشريف

الطالبين كعبه

تشريف داشته اند خواص وعوام آن ولايت را بآنحضرت نور الله مراقدهم رجوع
وبازكشت تمام بوده بنا بر خلوص عقيده همه راسر برآستان آن بزركوار
ميسوده واز سعادت عظمى ووسيله وصول بمراتب عليا اميد داشته اند حضرت
والد بزركوار حضرت عزيزان قدس الله سرهما راكه حضرت عزيزان آرتق شيخ
نام داشته اند حضرت عالم السر والخفيات كل لسان العارفين من احصاء
نعمائه ايشانرا بصفت الباطن تربيت كرده تا كه هركز نميخواسته اند كه صفا
وقت ايشان بكدورت اختلاط ابناء روزكار متغير شود روزي به برادر خود كه
حضرت عزيزان شيخ ذكريا شيخ نام داشته اند كفته اند اكر در كوشهٔ ميبوديم كه
بمردم اختلاط نميشد بسيار خوب بود ايشان عرض كرده اند كه آنچه بخاطر
ملكوت ناظر ميكذرد صواب همانست بعد ازان فتواي خود را كرفته بجانب
بخارا روانه شده اند چون بخارا تشريف آورده اند خواسته اند كه در زاويهٔ
منزوي باشند كه كسي را اطلاع بر احوال ايشان نباشد بجانب كرمينيه متمايل
متوجه شده اند كذار ملازمان ايشان بكوه سبز افتاده كه در جانب قبلي
ولايت كرمينيه است دو فرسخ شرعي ازو دورست جمعي از اتراك كه ايشانرا
ايل خاروشنك كويند در آنجا ساكن بوده اند اوضاع واطوار آنمردم را
مايل بفقر وفاقه يافته اند در ميان آنقوم قصد اقامت نموده در آنجا
متوطن شده اند ولادت حضرت عزيزان قدس سره دران موضع شده
حضرت والد ايشانرا قدس الله سرهما دران وقت كه آن كوكب برج سعادت
از افق عنايت طالع شده وقت خوش شده فرموده اند كه خداي بيرون
بهمين نام موسوم شده اند تا آنوقت كه سعادت ازلي وعنايت لم يزلي
دستكيري كرده بجذبهٔ سرا سر سعادت قطب الاقطاب حضرت عزيزان شيخ

جمال الدین قدس سره در موضع قلتی که منزل شریف ایشانست رسیده اند
حضرت عزیزان قدس سره پرسیده اند که چه نام دارید عرض کرده اند که خدای
بیردی حضرت عزیزان قدس سره عنایت کرده اند که بما خدای داد نام شما
مولانا خدای داد باشد بعد ازان باین نام اشتهار یافته اند در مقامات ایشان
مکتوبست که شبی که متولد شده اند بکثرت ذکر هو ازیشان صادر شد محقق
نماند که کبرا مشایخ گفته اند که ذکر لا اله الا الله ذکر عام است ذکر الله ذکر
خاص است ذکر هو ذکر خاص الخاص است گذشتن ذکر هو در بدایت ولادت
بر زبان مبارک ایشان اشارت بکمال استعداد ایشان خواهد بود و نیز در
مقامات مذکورست که آن شب در غایت تاریک بوده و چراغ هم حاضر نبوده
از غیب بعنایت حضرت پادشاه بی ریب چراغ افروخته شده تا حاصل شب
همین معامله میرفتست آرنده و برنده چراغ را هیچکس واقف نمیشده که کیست
در شب ولادت حضرت عزیزان قدس سره آیات عجیبه و علامات غریبه بظهور آمده
عم حضرت عزیزان ذکریا شیخ بحضرت والد بزرگوار حضرت عزیزان قدس الله سرهما
گفته اند که چندانکه در کتمان و اخفا نسبت علیه که از آبا و اجداد بما رسیده
بود سعی کرده میشود که کسی را اطلاع نشود بوجود این فرزند سعادتمند
در منصه ظهور خواهد آمد نقلست که حضرت عزیزان قدس سره از والدین خود
رحمهما الله سه یا چهار ساله مانده بوده اند کسی که تعهد احوال ایشان کند نبوده است
حضرت حق سبحانه و تعالی یکی از صلحای وقت اشارت غیبیه کرده که از تربیت
این خرد غافل مباش که سعادت دنیا و آخرت تو منتج برانست انتصاب
دولت بخدمت ایشان قیام نموده چون هنگام مکتب خواندن ایشان شده
ملای مکتب دار سعادتمند را از غیب اشارت شده که ایشانرا تعلیم نماید آن

سعادتمند باین سعادت مستسعد شده بعد ازانکه از مکتب فارغ شده اند
بسمرقند تشریف برده بتعلیم علوم شرعیه اشتغال نموده اند و در مدرسه
خیابانیه میبوده اند بتوکل تمام اوقات بسر میبرده اند و ریاضات شاقه
میکشیده اند درس خواندن و در مدرسه بودن صورت قباب ایشان
بوده حالات عجیبه و واقعات غریبه دران اثنا بایشان روی میداده
عنایت میکرده اند که دران اوقات که در مدرسه خیابانیه میبودیم در اخفا
حال خود بسیار سعی داشتیم لیکن قصابه ما را شناخت و طریق آمد شد
بما پیش گرفت ازان مدرسه گریختیم و به گذر بوستان خان آمدیم بالا
خانه بود در آنجا میبودیم بترکی عنایت میکرده اند که کوزلوکدین قاچیب
قوتولالمادیم کوزسیزلیکا کوزلکا کیردیم کوز المادی در گذر مذکور مدتی
تشریف داشته اند آنجا نیز مردم را بر احوال ایشان اطلاع شده
بضرورت از سمرقند بر آمده اند و بغجدوان که قصبه ایست از مضافات
بخارا و شش فرسنگ شرعی ازو دورست تشریف آورده اند و مدت سه سال
در غجدوان بوده اند و بتحصیل علوم شرعیه اشتغال داشته اند و مجاهدات
شاقه میکشیده اند و حالات عجیبه و غریبه روی میداده است بواسطه آنکه
مردم غجدوان را اطلاع بر احوال و لایت مآل ایشان شده ازانجا انتقال
کرده اند و داخل بلده فاخره بخارا شده اند و در مدرسه ملا سکین مسکن
ساخته اند در لباس طالب علمان زیست کرده اند تحصیل علوم شرعیه
نموده بریاضات شاقه صوفیه زکیه قدس الله اسرارهم مشغول بوده اند
میفرموده اند که مرا حضرت حق سبحانه و تعالی از بدایت عمر تا نهایت آن
در زمره فقرا و در لباس فقر داشت در اوقاتیکه تحصیل علوم شرعیه میکردم

در حجره من پلاس حصیر بردی نبود و لباس پوستینی بود که زمستان و تابستان
در من بود زند وکذا من بر وفق حدیث نبوی علی صاحبه التحیة والسلام بود
قال النبی علیه السلام الفقیر من اراد ان یطبخ لم یجد قدرا و اذا اراد ان یشرب
لم یجد اناء میفرموده اند که در اوقاتیکه در بخارا بتحصیل اشتغال داشتیم
ناگاه خاطر مرا انجذابی بجانب خردی صاحب جمالی شد درین متحیر بودم که
حضرت حق سبحانه وتعالی را در ضمن این چه حکمت باشد همیشه خاطر من
نگران آن بود که در خدمت عزیزی باشم ویکباره از ورق هستی را طی کنم
روزی بجانب خانه آن خرد که خاطر مرا بجانب او انجذابی بود رفتم دیدم
آن خرد با همراهی والد خود عزیمت آن کرده اند که بجایی روند پرسیدم که
کجا میرفته باشند گفتند که بزیارت و ملازمت حضرت قطب الاقطاب حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین که در قلعتی تشریف دارند میروند بنده و از همه
تمام تر بجانب قلعی در پی آن خرد رفتم چون بصحبت کیمیا خاصیت
حضرت عزیزان رسیدم بمجرد آنکه نظر مبارک آنحضرت بر من افتاد کیفیتی
در من پیدا شد که مرا از من ربودند مدتی بیهوش بودم چون بافاقت
آمدم محبت حضرت عزیزان جانشین محبت آن خرد شده بود و غیر از
حضرت عزیزان در نظر من هیچ نمینمود آن شب بدین منوال گذشت چون
صبح صادق دمید بیخودانه در قدم آنحضرت افتاده دست مبارک
آنحضرت را گرفته در سلک بندگان ایشان درآمده شد نقلست حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره از حضرت عزیزان قدس سره پرسیده
اند که چه نام دارید ایشان عرض کرده اند که خدای بیردی حضرت عزیزان
عنایت کرده اند که شمارا اینجا خدای داد نام شما مولانا خدای داد باشد بعد از آن

حضرت

حضرت عزیزان باین نام مشهور شده اند بدان ایطالب صادق که حضرت عزیزان
قدس سره در تجرید وتفرید یگانه روزگار بوده اند مقدار هفته که میگذشته
خانه خود را تاراج میفرموده اند این تجرید و تفرید بامر حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین قدس سره بوده که در وقت رخصت ایشان که در هری واقع
شده فرموده اند مولانا خدای داد پیش شما قطار و مهار نیاز خواهد
آمد شما التفات نخواهید کرد **ذکر رفتن حضرت عزیزان شیخ بجانب** جمال الدین قدس سره
هری و رفتن حضرت عزیزان قدس سره و رخصت یافته گشته آمدن
ایشان بدان ایطالب که حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
در بخارا تشریف داشته اند و شاه بیک خان شهید در ابتدای حال
مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده دران آوان
امیر عبد العلی ترخان امیر و حاکم ولایت سمرقند و بخارا بوده است روزی
بخاطر شاه بیک خان افتاده که میرزایان کورکانیه فوت یافته اند و این
امیر عبد العلی پادشاه نیست چرا من پادشاه نشوم که پادشاه زاده ام
باین خواطر بملازمت حضرت عزیزان رسید ایشان را خطرات اشراق شده
ضمیر پاک روشن بود از غبار شو و نقش غیبی در و آشکار فرموده
اند ای اوزبیک در خاطر تو آمده که عبد العلی متشرع معزول کرد و تو
پادشاه شوی دیگر پیش ما میا شاه بیک خان از ملازمت ایشان
برآمده گفته که درین ولایت پیر دستگیر و عزیز صاحب دولت دیگری
باشد که در ظل حمایت ایشان درآمده شود شخصی بشیخ منصور که مرید شیخ
تاج الدین و شیخ تاج الدین مرید شیخ زین الدین الخوافیست قدس الله
اسرارهم بشارت داده چون شاه بیک خان بملازمت شیخ منصور

قدس سره رسیده حضرت شیخ منصور قدس سره فرموده اند که اوزبک تو خواهی
پادشاه شد فرموده اند که سفره آرید سفره آورده اند بعد از جمع کردن
سفره فرموده اند که چنانچه سفره را از کنار جمع میکنند تو نیز از کنار
ولایت متوجه شو و نیز فرموده اند که اولیای کرام قدس الله اسرارهم
جمع شده بفرموده حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره
از برای پادشاهیت تو فاتحه خوانده اند پیر تو شیخ جمال الدین نیز درین
جمع حاضر بود لیکن بر پادشاهیت راضی نبود اما چون حضرت سلطان
الاولیا خواجه احمد یسوی قدس سره برهانند که تو پادشاه باشی پادشاه تو
خواهی شد فرموده حضرت شیخ منصور قدس سره شاه بیک خان متوجه
منقبت شده بدانجا رفته و از آنجا جمع اوزبک را گرفته متوجه ولایت
شده چون بترکستان رسیده شبی در مزار فایض الانوار حضرت سلطان
العارفین خواجه احمد یسوی قدس سره اشارتها دیده و از ایشان اعانتی
یافته متوجه تاشکند شده تاشکند را فتح کرده از آنجا جانب سمرقند
و بخارا متوجه شده این دو ولایت را نیز فتح کرده در ولایت بخارا
پسر حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره را امر کرده که در نظر مبارک
ایشان در نردبانی بسته عقوبت کنند تا حضرت عزیزان قدس سره
محنت کشند چون حال بدین منوال کشیده حضرت عزیزان شیخ خدایداد
قدس سره عرض کرده اند که اگر رخصت شود توجه بکنیم که شاه بیک خان
با لشکر پایش نیست و نابود شوند حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
فرموده اند که چون حضرت سلطان الطریقه برهان الحقیقه خواجه احمد یسوی
قدس سره رانده که وی پادشاه باشد توجه بر نابود او کردن بی ادبی است

درین

درین حال پسر حضرت ایشان بابا گفته فریاد کرده است بمضمون حقیقت مشحون
حدیث نبوی علی صاحبه التحیة والسلام که اولادنا اکبادنا دل حضرت
ایشان بدرد آمده جان بابا گفته اند بمجرد آنکه از حضرت عزیزان این کلام
صادر شده ریسمانها گسسته شده و نردبان از پسر ایشان جدا شده
چون اوزبکان این کرامت را دیده اند ترسان و هراسان گریزان
شده پیش شاه بیک خان آمده عرض کرده اند که این شیخ ولی بوده است
شاه بیک خان گفته است من هم میدانم که ولی است بعده حکم کرده که درین
ولایت نباشند و بجانب هراة بروند چون حضرت عزیزان بهراة شریف
برده اند خدمت زبدة المتبحرین مولانا عبد الغفور قدس سره را بحضرت
عزیزان قدس سره آنچنان اخلاص شده که جمیع خدمتهای ایشان را خود
متصدی شده بذات اقدس خود میکرده اند تا که سرکه و پیاز را از
بازار خود مرآورده اند بعضی از موالی ولایت هری بحضرت عزیزان قدس سره
عرض کرده اند مولانا عبد الغفور استاد العلمای این ولایت اند و کبر سن
دریافته اند چه باشد که بعضی از خدمتها را بدیگران فرمایند حضرت عزیزان
قدس سره فرموده اند که این سخن از علما و موالی غریب است زیرا که مولانا
عبد الغفور خدمت این فقرا را از برای خدا میکنند خدمتی که از برای خدا
باشد چون توان منع کرد و بعضی بحضرت مولانا عبد الغفور عرض کرده اند که
شما در سلسله حضرات خواجگان قدس الله اسرارهم چون مشایخ این
سلسله خدمت میکنید حضرت مولانا فرموده اند که طریقه حضرات خواجگان
علیهم الرحمة والرضوان به بیع و شرا جمع میشود چون باین سلسله شریفه
جذبه فقریه جمع نمیشود اکابر قدس الله اسرارهم فرموده اند که نسبة

سلسله مباش **نقلست که** حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بخدمت
مولانا عبد الغفور قدس سره گفته اند که در خاطر ما افتاده که موالی و اکابر و مشایخ
این ولایت را ببینیم خدمت مولانا عرض کرده اند که فردا جواب گوییم
و خدمت مولانا بیکی از اکابر هراة که از فرزندان حضرت مولوی رومی قدس سره
بوده اند اتفاق کرده اند که ایشان حضری ساخته جمیع موالی و مشایخ
و اکابر هری را جمع ساخته حضرت عزیزان قدس سره را دران مجمع طلبند
و آن عزیز چنان کرده دران مجلس تصرفی از حضرت عزیزان قدس سره
باهل مجلس واقع شده که همه شیفته و فریفته و مخلص حضرت عزیزان
قدس سره شده اند گویند که در مدت یکماه در هری معلوم همه علما و مشایخ و اکابر
و اصاغر شده که حضرت عزیزان قدس سره در علم ظاهر و باطن متبحر روزگار بوده اند
نقلست که سلطان حسین میرزا که پادشاه هراه بوده بخدمت حضرت
عزیزان قدس سره آمده حضرت عزیزان قدس سره چند پاره نانیکه در خرجی
یکی از صوفیان بچند بوده بی تکلف همان خرجی را بجای دستارخوان در
پیش سلطان پهن کرده نان پاره ها را ما حضر ساخته اند سلطان ازان
نان پاره ها تبرک گرفته گفته اند که این صوفیان و درویشانند که در خدمت
حضرت پوشش صحرا را آورده فروخته ما حضر صوفیه زکیه ساخته اند
جمعی از طالب علمان که در سلک درویشان منسلک شده تعهد این خدمت
کرده بوده اند برخواسته تواضع نموده اند سلطان فرموده اند که
همت شمایان عالیتر از همت ماست که ما در منفعت نیز پوشش خوردیم
لیکن مقصد و مطلب ما این بود که خراسان در تحت حکومت ما در آید
حضرت حق سبحانه وتعالی خراسان را بما داد و مراد شمایان وصول بحضرت

حق سبحانه وتعالی است اینقدر چه تفاوت زکجا تا بکجا حضرت حق سبحانه وتعالی
شمایان را بمطلب شما رساند حضرت حق جل وعلا میفرماید که ومن یرد ثواب الدنیا
نؤته منها ومن یرد ثواب الآخرة نؤته منها بعد ازان حضرت عزیزان
قدس سره رسیده که ازین صوفیان و درویشان کسی باشد که بمقام فنا
رسیده باشد حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که نه لیکن ما را در
ماوراءالنهر یاریست مولانا خدایداد نام ایشان بمقام فنا رسیده اند
توصیف ایشان را بسیار کرده اند و تعریف بحد نموده اند بعده سلطان
حسین میرزا بحضرت عزیزان قدس سره چند جفت آب و زمین نیاز کرده
حضرت عزیزان فرموده اند که نیم جفت را در بخارا قبول کردیم بدان سبب
بانجا اخراج کرد اگر بیشتر ازان قبول کنیم از عالم اخراج خواهد کرد سلطان
چنین عذر گفته قبول نکرده اند بدان طالب که درین سلسله شریفه تمام
تجرید و تفرید را شرط کرده اند مگر آنکه مامور بخدمتی شود **نقلست که**
مجلس عظیمی در ولایت هری بوده همه مشایخ عظام و اولیای کرام آن عصر
در ملازمت حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده اند از حضرت
عزیزان از معنی فنا پرسیده اند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
تعبیر فنا بطرق مختلفه در کتب این طایفه مسطور است و نزد دوستان واضح
و لایح اما ما را در ماوراءالنهر یاریست مولانا خدایداد نام اگر فنا مجسد
شدی هر اینه بصورت او شدی صورت و سیرت حضرت ایشان را تعیین
کرده اند مدت مدید دران مجلس در بیان اوصاف ایشان بوده اند که
از کنار مجلس ایشان جامه نمدین در بر کلاهی از نمد بر سر و کمر میان
جامه را به پوست توت بسته تقصیر گویان در قدم حضرت عزیزان شیخ

جمال الدین قدس سره افتاده اند همگی اکابر و اصاغر عرض کرده اند که آنچه
بزبان مبارک حضرت عزیزان میگذشت نسبت بایشان باشد که آثار فنا
ظاهر و هویداست حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند بلی ایشانند بعده
حضرت عزیزان فرموده اند که چون در توصیف ایشان بودیم ایشان را
قایم مقام خود ساختیم و رخصت کل دادیم و مختار سلسلهٔ شریفه کردانیم که
آنچه خیریت سلسلهٔ علیه در آن باشد چنان کنند و شیخ صوفی و بابای
ترکش دوز و مولانا قیام را که هر یک بمرتبهٔ تمامی رسیده بوده اند در
حضور جمیع اکابر همراه مرید حضرت ایشان ساخته فرموده اند که ما از
هفده پیر رخصت یافته ایم همه را نیاز شما کردیم شما نیز از آنچه شما رسیده
است از یاران خود دریغ ندارید بعد از آن فرموده اند که ما وراء النهر
از این سلسلهٔ شریفه خالی نباشد ما اینجا خواهیم بود شما بالفعل ما وراء النهر
بروید و خلق خدا را بخدا خوانید بعده فرموده اند که خط ارشاد در طریقه
ما نیست لیکن راه دور است و شما مرد فقیرید در حق شما خط ارشاد نویسیم
و این یاران شهود عدول شما اند در آخر آن کتابت در وصف حضرت
ایشان این غزل حضرت مخدومی جامی قدس سره السامی را نوشته اند که
حقهٔ لعل تو از جوهر جان ساخته اند ❁ کام هر خسته در آن حقه نهان ساخته اند
هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب ❁ همه در صورت خوب تو عیان
ساخته اند ❁ این نه بالاست نهالیست که از روضهٔ قدس ❁ بتماشاگه
عشاق روان ساخته اند ❁ چون بدینجا رسیده همگی اکابر و اصاغر
عرض کرده اند که این بیت موافق قامت با استقامت ایشانست که
چون سرو آزاد است بعده ایشان را از همان مجلس روان ساخته اند

نقل

نقل است که چون حضرت عزیزان قدس سره از ولایت هری بما وراء النهر تشریف
آورده اند بخارا در آمده اند صوفی احمدی نام مردی از مریدان حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره از دور حضرت عزیزان را دیده روی خود را
از ایشان کردانیده حضرت عزیزان قدس سره کفته اند روی تو همچنین باشد
روی او همچنین منحرف بود تا زنده بوده است نقل است که خواجه مولانای اصفهانی که
در علم حدیث بی نظیر روزگار خود بوده نسبت بحضرت عزیزان قدس سره
انکاری داشته است در مجلسی بر سبیل تعرض کفته که شما دعوی قطبی میکرده
اید پادشاه ما خان ملک سلطان میخواهند که برسر روافض سوار شوند
چند هزار زره و سلاح در کار است باید که پیدا کنید زیرا که قطب هر چه
خواهد میتواند که بکند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که دعوی از
درویشان مناسب نیست لیکن خدای داد اگر بمرتبهٔ قطبیت راضی باشد
و قناعت کند فرعون و نمرود دارد و بهتر چه منظور این طایفهٔ علیه غیر محبوب
حقیقی چیز دیگر نیست این سخن را کفته و از آن مجلس بر سبیل غضب
برخواسته اند مولانای مذکور در پی حضرت عزیزان قدس سره بطریق
معذرت کرفته اند حضرت عزیزان قدس سره با وی التفات ناکرده برآمده
اند و متوجه مزار فایض الانوار حضرت خواجه بزرک خواجه بهاء الحق والدین
قدس سره شده چون بسر پل ملا سلیمان که در راه مزار فیض آثار است
رسیده اند ساعتی مکث کرده فاتحه بروح پر فتوح حضرت خواجه
خوانده برکشته اند فرموده اند که هر دانشمندی را ولیی از اولیاء الله
تربیه میکنند و هر ولی را نبیی از انبیا مربی است چون مولانای مذکور
نسبت بما بی ادبی کرد خواستیم که دانیم که مربی او که باشد معلوم شد که

حضرت خواجه نقشبند قدس سره بوده اند خواستیم با ایشان عرض
کنیم چون باین منزل رسیدیم روح پرفتوح حضرت خواجه قدس سره
استقبال نموده فرموده اند که ای فرزند ما ازین مربا که نسبت شما را ادب
کرده گذشتیم بعد ازین واقعه بناگاه شنیده که مولانای مذکور بعلت جذام
مبتلا شده هلاک شده است نعوذ بالله من غضب الله و غضب اولیائه
مخفی نماند که مجاهدهٔ حضرت عزیزان قدس سره فوق طاقت بشریه
بوده چون نصف شب میشده بسیار بوده که میگفته اند ای خدای داد
ستیطا را خوش وقتی نام است که تو در خواب از منزل متبرک خود بخانقاه
عالم پناه رفته متوجه ذکر ارّه شده تا روز صوفیان را ذکر ارّه میفرموده
اند وگاه میفرموده اند که صوفیان خواب کنید مقصد ایشان آن
بوده که عبادت عادت نشود العبادة ترک العادة و التصوف ترک
الرسم حضرت عزیزان را صوفیی بوده که بابا نای میگفته اند نای چوبانی
داشته که گاه نصف شبها نای می نواخته حضرت عزیزان قدس سره سماع
کنان از خانه مبارک خود بخانقاه شریف که بدست حق پرست خود
دیوار آنرا زده اند و صوفیان گل داده اند تشریف آورده بذکر
مشغول میشده اند مجلسهای عظیم و صحبتهای شگرف میشده نقلست که
حضرت عزیزان قدس سره در زمانیکه آن خانقاه را که در موضع غریره است
بنفس اقدس خود می خیزانیده اند روزی بخانه رفته اند بجای
حضرت عزیزان قدس سره خدمت بابای ترکش دوز رحمه الله برآمده
چند شوشهٔ گلی در دیوار آن خانقاه عالم پناه نهاده اند حضرت
عزیزان قدس سره آمده اند پرسیده اند که این گلها که مانده است

معروض

معروض شده است که خدمت بابا مانده اند فرموده اند که دوام آگاهی بابا
چون ما نیت ما ضبط کرده ایم که در زمان خیزانیدن این خانقاه اصلا
غفلت راه نیابد آن شوشههای گل را برتافته باز از سر گل نهاده اند و این
خانقاه در غایت بی تکلفی است حتی که سر انداز نا کرده مانده است
همان گلها که حضرت عزیزان قدس سره بدست اقدس مانده اند
بهمان طریقه ایستاده و آثار فنا دران خانقاه فیض بخش فیض آثار
ظاهر و هویداست ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار
و آن خانقاه بحسب ظاهر در غایت ضیق و تنگی است لیکن بحسب باطن
عالم را میگنجیده منقولست که چون حضرت عزیزان قدس سره دران
خانقاه خلوت می نشسته اند ابو سعید خان نور مرقده که پادشاه
سمرقند بوده و در سلک مریدان و بندگان آنحضرت قدس سره
منسلک منادی میکرده که لشکر تمام جمع شوند جمع لشکر خود را
آورده میفرموده که همگی داخل آن خانقاه شریف شوند همه را محلها
میگنجیده و ایضاً ناقل حاجیکه از جملهٔ مخلصان و محبان و مریدان
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بوده میگفته که حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره در موضع غریره در خانقاه عالم پناه پر فیض
با برکات حضرت عزیزان قده خلوت نشسته اند پادشاهان سمرقند
جوانمرد علی خان و پسر او ابو الخیر سلطان که مرید حضرت عزیزان قاسم
شیخ قدس سره بود و دران خلوت متصدی آب طهارت درویشان
شده پای برهنه آب میکشید با جمیع فرزندان و برادران و خدم و حشم
و جمیع موالی و اهالی سمرقند و اکابر و اصاغر تمام ولایت میان کال و

ونواحی سمرقند دران خلوت حاضر بودند بعد از فراغ از خلوت اوزبکیهٔ
صاحب وقوف قیاس کردند که سی هزار کس باشد که دران خانقاه عالم پناه
جا یافته اند واین محض کرامت این دو بزرگوارست قدس الله اسرارهما
وادوصل الینا انوارهما وحضرت عزیزان قدس سره با وجود این تنگی
میفرموده اند که چون نوبت بخدای داد رسید مغز کم شد وخانقاه کلان
خانقاه حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره را ربع این خانقاه قیاس
میکرده اند وعالم درآنجا میگنجیده واین توسعه که حضرت عزیزان قدس سره
اختیار کرده اند ملازم حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده که در زمان
رخصت حضرت عزیزان قدس سره گفته اند که مولانا خدای داد ما ریاضت را
بسیار شاق کشیدیم حضرت حق سبحانه بر ما تنگ ساخت شما باندازهٔ زمان خلو
عمل نموده توسعه بکنید بنابرین حضرت عزیزان قدس سره در زمان خلوت
گاه میفرموده اند که ذاکران محنت کشیدند تا بدانهای خانقاه رهکشایند
اما حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره اصلا در خلوت تا بدانهای خانقاه
ره نگشاده اند نقلست که حضرت عزیزان قدس سره بنجارا تشریف برده اند
روزی وقت نماز بامداد بمنزل حضرت مولانا محمد قاضی قدس سره رفته نماز بامداد
بامداد را بهمراهی ایشان گذارده اند وعادت حضرت مولانا محمد قاضی آن
بوده که بعد از فراغ نماز بامداد بمعارف الهی مشغول شده تا وقت چاشت
معرفت میگفته اند امروز نیز بدستور قدیم متوجه سخن شده دو سه کلمه گفته اند
بعد ازان ساکت شده مراقب نشسته اند تا وقت چاشت بعد ازان
حضرت عزیزان قدس سره را مشایعه کرده اند از یکدیگر جدا شده اند
میان این دو عزیز مکالمه واقع نشده وحضرت عزیزان قدس سره فردا

نیز

نیز نماز بامداد را بحضرت مولانا محمد قاضی قدس سره همراه گذارده اند حضرت
مولانا محمد قاضی قدس سره بعد از نماز بامداد گفته اند که حضرت شیخ باوراد
خود مشغول شوند حضرت عزیزان قدس سره بلا توقف برخواسته در محراب
نشسته اند وسه مرتبه بآواز بلند لا اله الا الله گفته ساکت شده
مراقب شده اند تا چاشت چون روز پیش از یکدیگر جدا شده
اند بعده حضرت مولانا محمد قاضی قدس سره باصحاب گفته اند که جواب
تمام ودر غایت آداب آنکه جهت اقبال کلام ما کرده بورد خود مشغول
شد این ادب بود وآنکه زود ساکت شد تعلیم ما بود که این همه دور
ودراز نباید معارف گفت وحضرت عزیزان قدس سره مرتبهٔ دیگر
از ولایت سمرقند بجانب بخارا تشریف می برده اند وحضرت مولانا
محمد قاضی قدس سره از جانب بخارا بسمرقند در محفه که در شتر بوده سوار
شده می آمده اند حضرت عزیزان قدس سره مهار شتر ایشان را
گرفته روان شده اند حضرت مولانا محمد قاضی گفته اند گیست که
مهار شتر ما را گرفته است حضرت عزیزان قدس سره گفته اند فقیرست
امید میدارد که فردای قیامت اینچنین محشور شود حضرت مولانا
محمد قاضی قدس سره گفته اند که صاحب اشتر واشتر همه نیاز شماست
نقلست که در ایام بهار حضرت مولانا خواجه که قدس سره که در ایام
تحصیل علوم ظاهری وتکمیل علم باطن حضرت عزیزان وایشان باهم
مصاحبت تمام داشته اند از دهبید سمرقند بجانب ختی که موطن
اصلی ایشانست بجمیع متعلقان ویاران سفر اختیار کرده نزدیک
بغزره که منزل شریف حضرت عزیزانست تشریف آورده اند حضرت

عزیزان بدیدن ایشان رفته فرموده اند که بمنزل ما تشریف برند حضرت
مولانا خواجگی معذرت نموده اند که متعلقان همراه اند و این محل و سنت
و از برای مراکب علف بسیار دارد حضرت عزیزان از ایشان جدا شده
بجانب خانهٔ خود روان شده بصوفیهٔ زکیه فرموده اند که شما بان
خانقاه و طهارت خانه و آنجا نه را زود وقت روب بکنند حضرت مولانا
را امروز بخانهٔ خود می آریم چون شب درآمده باران عظیم باریدن
گرفته که از خیمهای آنحضرت گذشتن گرفته حضرت ایشان قدس سره
فرموده اند که مولانا خدای داد ما را امر گذارند که آنجا با شیخ برویم خواهند که
ما را بخانهٔ خود برند کوچ کرده بجمیع متعلقان بمنزل حضرت عزیزان
تشریف آورده اند و حضرت عزیزان مهمانی کرده فردا نماز بامداد که
گذارده بمعارف الهی مشغول شده اند سخنان عالی از حضرت عزیزان
دران مجلس گرامی بظهور پیوسته است و حضرت مولانا خواجگی مستمع
سخنان ایشان بوده اند بعد از ان این دو عزیز از یکدیگر جدا شده
اند ای عزیز من بدانکه در کتب این طایفه علیه مکتوب است که حضرت خواجه
محمد پارسا قدس سره در سفر مکهٔ معظمه بدراه رسیده اند بملازمت
شیخ زین الدین الخوافی قدس سره آمده اند حضرت شیخ تمام مجلس در سخن
بوده اند و حضرت خواجه تمام گوش و چون فردا حضرت شیخ بدیدن حضرت
خواجه آمده اند حضرت خواجه تمام در سخن بوده اند و حضرت شیخ تمام
گوش بعده حضرت خواجه بیاران خود گفته اند طریقه چنین است که
هر درویشی که بدیدن درویشی آید میباید که تمام گوش باشد عزیز من
حضرت عزیزان تمام عشق و محبت و سوز و گداز بوده اند اکثر اوقات که

در معارف

خدی
در معارف سخن میکرده اند از عشق و محبت میگفته اند هر چه جز عشق
حسن است گر شکر خاییست آن جان کندنست نعره و صیحهٔ ایشان
در آن اثنا واقع میشده و این در اوایل حال بسیار بوده و در اواخر
کم بوقوع می پیوسته میفرموده اند که صوفی ابن الوقت است
یا ابو الوقت ابن الوقت منتظر وقت است و در رسیدن وقت
در وجد و صیحه بی اختیار است و ابو الوقت همیشه صاحب وقت است
در خروشیدن و صبر کردن مختار است لیکن تمکین و تمکین نزد اصحاب
وجد و یقین معتبر است و میفرموده اند که صاحب وقت باید که در محل
وجد چنان حاضر باشد که اگر از رنگ ازوی در وقت سماع افتد از ان
واقف باشد دانشی در عین نادانیست این منطق الطیر سلیمانیست
این و میفرموده اند که دست و پای انداختن از روی تکلف حرام است
و در رسیدن وجد مبالغه کردن در تسکین آن نه نیکوست بی تکلف
کردن باید ز دامن نقل است که چون حضرت عزیزان در خلوت و صحبت
گاهی که بسماع می پرداخته اند صوفیهٔ زکیه بر آنحضرت هجوم کرده
میدان را تنگ میساخته اند بعضی ز یاران از برای وسعت میدان
مردم را از هجوم منع میکرده اند حضرت عزیزان میفرموده اند که در
سماع اهل وجد تکلف جایز نیست پس اگر مردم را از هجوم منع کرده
در کشاده کردن میدان سعی نماییم وقت از دست میرود و تکلف در میان
می آید پس بگذارید که هرکس حفظ حال و وقت خود کند و میفرموده
اند که چون من بسماع بر میخیزم زمین و آسمان و عرش و کرسی را
در سماع همی بینیم رقص چرخ انجم از سماع منست قدسیان را صیحه زاد از

منت هرکه دور افتاده با بخت نژند میکنم اگاهش از بانگ بلند آنکه اندر صف
نزدیکان نشست راز میگویم بگوشش پست پست حضرت عزیزان قدس سره
در اواخر عمر دو کس میبایست که امداد کنند تا از جای برخیزند اما چون
وقت ذوق و شوق آنحضرت قدس سره میشده همچون باد از جای برجسته
در سماع میشده اند سماع آسان بود بر صوفی گرم چو آتش هست خوش بنشین
چه کار است آنحضرت را آواز نی و نغمه بسیار بوده که در سماع میشده اند
و منع نموده اند که معنی سماع در لغت شنیدن است و این وجد زدن و
حرکت کردن را از آنجهت سماع گویند که جان آدمی از استماع نغمه
میشنود و بلبل روح در بستان بقاعده ادخلاختی در سرود می
آید پس لاجرم روح بعالم علوی مایل میشود و تن بعالم سفلی که مرکز اوست
سعی مینماید میان روح و تن مناقضه معارضه میشود این مناقضه و معارضه
و منازعت باعث رقص و چرخ میشود اگر تاثیر روح از آن عالم بسیار
شده انجذاب روح بعالم علوی غالب می آید بدن خاکی بی حس و حرکت
می افتد روح بعالم قدس سیر میکند الی ما شاء الله گاه باشد که بهمین بردن
و رفتن باز ندهند و نه آید چنانچه منقول است که در صحبت بعضی از اکابر
قوال این بیت را خواند که گفتم ارنی نیست گشتم از بیم جواب لن ترانی
فقیری را در وقت خوش شد صیحه زد و بر زمین افتاد چون بر سرش
آمدند جان داده بود این صورت بسیار واقع شده و گاه باشد که باز
مرحمت نموده اعاده کنند بدان ای طالب صادق که آنچه بزبان اسرار
بیان حضرت عزیزان قدس سره میگذشته همه از روی سوز و وجد
و حال بوده تاثیر عظیم در ذات اقدس خود آنحضرت قدس سره و اهل مجلس

داشته اکابر اولیای آنوقت جهت حل مشکلات رجوع بآنحضرت قدس سره
میکرده اند بیماران طبیعت از شفاخانهٔ آنحضرت شفای کامل عاجل
حاصل بوده و درماندگان بوادی طریقت از هدایت خانهٔ آنحضرت
قدس سره شمع وصول یافته از سجن تقیید بعالم اطلاق میرانده اند در مقامات
آنحضرت قدس سره مکتوب است که حضرت ارشاد مرتبت هدایت منزلت
مرجع الاکابر والاصاغر مظهر اسرار الباری تقدست ذاته و تنزهت
صفاته حضرت خواجه کلان خواجه جویباری قدس سره که از اعاظم اکابر
خواجگان اند قدس الله اسرارهم مینموده اند که مرا در حقایق و دقایق
توحید و در طریقت مشکلات روی داد که در حل آن عاجز شدم هر جا
عزیزی میشنودم بخدمت آن عزیز رسیده استکشاف نمودم تشفی حاصل
نشد دیوانه وار در کوچه و بازار بخارا میگشتم و طلب دوای این درد
از حضرت حلال المشکلات جلت نعماؤه و عظمت آلاؤه میکردم که بی واسطه
یا بواسطه عزیزی این بار گران از من برداشته شود که ناگاه در گوش
هوش من این دعا ندا از غیب در دادند که ای طالب محزون دریاب که
از جانب سمرقند عزیزی تشریف فرمایند که حل مشکلات تو از ایشان خواهد
شد و این بار عظیم از توانایی ایشان خواهند برداشت بیچاره وار متوجه
دروازهٔ سمرقند شده از دروازه بیرون آمده میرفتم تا بموضع
سنگ سبز که یک فرسخ شرعی از بلدهٔ بخارا دورست رسیده بودم که
حضرت قطب الاقطاب والاوتاد حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره
بر درازگوشی سوار و جمعی از صوفیهٔ زکیه پیاده در ملازمت ایشان
رسیدند پیش دویده بتقصیر گویان زانوی ادب بوسیده بجنابش

تواضع و نیازمندی کرده عرض مقاصد و مآرب خود نمودم و در ملازمت حضرت
ایشان میرفتم و هر گامی که در ملازمت آنحضرت قدس سره می‌نهادم مشکلی
از مشکلهای من حل میشد تا که بدر دروازه رسیدم همه مشکلات من
حل یافته سرور منور بود بلا قصور در دل خود یافتم ای جمال تو جواب
هر سوال مشکل از تو حل شده بی قیل و قال بعده حضرت عزیزان قدس سره
سر در گوش من کرده گفتند که شیخ زاده برگزیده دعا کردیم هر وقت
شما را مشکلی پیش آید ما ایستاده ایم تواضع نموده برگشتیم بعده هر گاه
اشکالی که روی میدهد صورت ایشان را در نظر می‌آریم رفع آن اشکال میشود
مجمل آنکه حضرت عزیزان قدس سره آیتی از آیات حضرت واهب العطیات
بوده اند که از برای خلاصی درماندگان بادیهٔ ضلالت بعالم شهادت
آورده بوده اند که اسرار انوار اسرار ایشان مانند آفتاب عالمتاب
عالم و عالمیان را منور ساخته الیوم هر جا الله گوی است بالجهر مستفید است
خوارق عادات آنحضرت از حد عد و احصا بیرون پاره ازان درملحات
و مقامات آنحضرت قدس سره مکتوب است ما همین مقدار تبرکاً اکتفا
کردیم نقلست که در زمان ازدواج بی بی محدومه که یکی از فرزندان
حضرت عزیزان قدس سره بوده اند بحضرت بابا که زوجهٔ آنحضرت اند
فرموده اند که ما بسمرقند رفته نماز عید قربان را گذارده چند گاه آنجا
میباشیم شما طوی بی بی محدومه را کنید حضرت عزیزان قدس سره بسمرقند
رفته نماز عید را گذارده بلا توقف بمنزل شریف که غربست رجوع
نموده اند خدمت بابای کلان سبب سرعت رجوع را از آنحضرت قدس سره
پرسیده اند فرموده اند که روز عید دیدیم که پادشاه بجاه و سلطنت

خود

خود دورمانده مشایخ بشیخوخت موالی بمولویت خود مغرور شده هیچکس را
پروای حضرت حق سبحانه و تعالی نیک خدای واو زنده دیگر همه مرده دربین
گفتن آنحضرت قدس سره را حال دیگرگون شده فرموده اند که تا چند
خدای واو پای بر روی مردگان می‌نهند و همان ساعت آثار ضعف
در آنحضرت ظاهر شده مدت هفت روز آن ضعف داشته در آن
ضعف خود فرموده اند که من در سن بیست ساله بحضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره پیوسته بودم و آن حضرت مرا در همان
تاریخ رخصتهای کل عنایت نموده مختار سلسله ساخته بودند حالا
پنجاه سالست که قدم درین وادی دارم و خلق خدای را بخدا میخوانم
و ارشاد خلائق میکنیم سن شریف حضرت ایشان قدس سره بهفتاد
رسیده بوده در نهصد سی و نه از هجرت نبوی صلی الله علیه و سلم
شب چهارشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ۹۳۹ درمیان تیمم
و خفتن صدای ندای والله یدعوا الی دار السلام را بگوش جان اصغا
نموده ازین عالم فانی بعالم جاودانی انتقال فرموده اند اولیاء الله
لا یموتون و لکن ینتقلون من دار الی دار اسکنه الله فی دار الجنان
اللهم ارزقنا من حالاته و نور قلوبنا بانوار مقالاته و احشرنا فی زمرة
الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ذکر قطب الاولیا غوث الاصفیا
سلطان العرفا برهان الکبرا وحید زمانه فرید اوانه حجة المشایخ شیخ
الشیوخ قبلة السالکین کعبة الطالبین العارف للرموز القرآنیه الکاشف
للکنوز السبحانیه الذی تحیر عقول المحققین فی تحقیقاته للحقائق الشرعیه الفرعیه
و توله افهام فحول المدققین فی تدقیقاته للدقایق الدینیه الاصلیه

مع عدم ممارسته للعلوم الرسمیه هو العالم بعلم اللدنی صاحب الحالات القویه والکرامات
الجلیه مورد الالطاف الالهیه مهبط الاعطاف اللامتناهیه منبع الولایه مجمع
الکرامه حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره ولادت آنحضرت قدس سره
در سنه ۹۱۳ ثلث عشر و تسعمائه واقع بوده در سن شانزده سالگی دست
ارادت بحضرت عزیزان خواجه مولانای لوزی قدس سره داده در سلک
مریدان و مخلصان ایشان منسلک شده مدت هژده سال در خدمت
ایشان بوده انواع ریاضات و مجاهدت کشیده اند و بنظر خاص
ایشان منظور شده بمرتبه کمال و تکمیل رسیده اند و حضرت عزیزان خواجه
مولانا قدس سره ایشانرا اجازه کل داده اند بعد از آنکه حضرت عزیزان
خواجه مولانا قدس سره از عالم فانی بعالم جاودانی انتقال مکانی کرده اند
بنابر امر ایشان چند روزی بجای ایشان نشسته ارشاد خلایق کرده اند
بعد از آن بخاطر عاطر مناظر دریا مقاطر ایشان گذشته که غنیمت ست
جوانی خدمت پیران بخارا آمده بصحبت کیمیا خاصیت حضرت شیخ عبد
اللطیف که از اکابر کبار مشایخ سلسله کبرویه قدس الله اسرارهم بوده
اند رسیده اند حضرت شیخ عبد اللطیف قدس سره دران وقت معتکف
بوده اند حضرت عزیزان قدس سره بخادم ایشان گفته اند که بحضرت شیخ
گویید که قاسم نام فقیری آمده ست میخواهد که ایشانرا ملازمت کند چون
خادم نام ایشانرا برده حضرت شیخ گفته اند که قاسم شیخ اند از معتکف
برآمده با ایشان ملاقات کرده گفته اند که ~~قاسم شیخ اند که قاسم از معتکف~~
ما را در طریقت اشکالات بود از خوارزم آمده بودیم که بحضرت عزیزان
خواجه مولانا قدس سره رسیده عرض اشکالات کنیم شاید که از شفاخانه ایشان

دردما دوا یابد چون بخارا رسیدیم آنحضرت ارتحال نموده اند خواستیم که
اشکالات خود را بحضرت خلیفه ایشان حضرت عزیزان خواجه مولانا قدس
سره عرض کنیم معلوم شد که ایشان دانشمند بوده اند بخاطر افتاد که
مبادا بخاطر اقدس ایشان خطور کند که مقصود ما امتحان باشد بدان
سبب سؤالات ما در توقف و اهمال و امهال ماند بعده فرموده اند که پیر شما
حضرت عزیزان خواجه مولانا پیشتر چه میفرمودند حضرت عزیزان گفته اند که
بسیار میفرمودند که مقبول یک دل مقبول همه دلهاست مردود یک دل مردود
همه دلهاست و نیز میفرمودند که صید بودن بهتر از صیادیست خدمت شیخ
عبد اللطیف از شنیدن این دو سخن حضرت عزیزان قدس سره در سماع شده
اند و مجلس عظیم در گرفته بعد از آن فرموده اند که جمیع اشکالات ما مرتفع شد
پس از آن گفته اند که آنچه بما رسیده ست از رخصتها درین سلسله شریفه
کبرویه بحضرت شما تعلق دارد از ملازمت ایشان برآمده هر جا بزرگی بوده
و عزیزی شنوده میرسیده اند و طلب توجه و گوشه خاطر مینموده اند در قصبه
علیاباد بملازمت حضرت ملاذ السالکین ملجأ الطالبین شیخ المشایخ
الکبار مقتدی الکبار و الصغار ناصح الملوک و الخواقین المتخلق باخلاق
رب العالمین حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره که ایشان نیز مثل حضرت
عزیزان خواجه مولانا قدس سره از عظمای خلفای حضرت قطب الاقطاب
و الاوتاد حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره میشوند و جد بزرگوار
قطب وقت و غوث زمانه حضرت عزیزان عالم شیخ الصدیقی العلوی میشوند
رسیده اند و مدت سه ماه کما بیش در صحبت ایشان بوده اند و از حضرت
ایشان قدس سره عنایتها یافته اند بعده بحضرت بصحبت حضرت مولانا

ولی عزیزان قدس سره رسیده در حمایت ارادت ایشان درآمده اند از
زمان انتقال حضرت عزیزان خواجه مولانا تا زمان ارادت بحضرت عزیزان مولانا
ولی کمابیش دو سال گذشته مدت سیزده سال در خدمت و ملازمت
حضرت عزیزان مولانا ولی بوده اند و از ایشان بدفعات اجازهای کلی یافته اند
میفرموده اند که ما در چهار سلسله مرخص بقبول حضرت عزیزان قدس سره
بحدی رسیده و ظهور حضرت ایشان بغایتی انجامیده که اکثر در جوار ایشان
ده هزار کس کمابیش میبوده اند هزار کس کمابیش مقیم خانقاه عالم پناه
بوده اند خوارق عادات از حضرت عزیزان آنقدر بظهور آمده که از حیطهٔ
احصا بیرون است لیکن نبذی ازان بر سبیل تبرک درین مقام ایراد مییابد
در کلمات ادخل الله مؤلفها روضات الجنات مذکور است که حضرت استاد
العلما ملاذ العرفا مخدوم حقایق انتباه مولانا عصمة الله قدس سره میگفته اند که
بخدمت حضرت عزیزان بکرمینه رفته بودیم حجره از برای ما در جوار خانقاه
تعیین کرده بودند شبی دران حجره بودیم که مولانا نوروز علیابادی که از
شاگردان و مقبولان حضرت مخدوم مذکور بوده اند در ملازمت ایشان
بوده اند بحضرت مخدوم گفته اند که تعدیل ارکان از حضرت عزیزان کما حقه
بجای نمی آید حضرت مخدوم گفته اند که جواب این شبهه شما را حضرت عزیزان
خود خواهند گفت بعد ازین گفت و گو غایتی از شب گذشته بوده که مولانا
نوروز مذکور بخانقاه عالم پناه رفته در کناره بنماز تهجد مشغول شده اند
حضرت عزیزان در آن خانقاه تکیه کرده بوده اند ~~حضرت عزیزان~~ و درویشی
ایشان را خادمی میکرده یکبار سر مبارک را برداشته فرموده اند که تو تعدیل
ارکان را میدانی چند کرت همچنین فرموده اند مولانا نوروز جواب نداده اند

بواسطه

بواسطه آنکه دران خانقاه مقدار سه هزار صوفی کمابیش بوده اند و اکثر بنماز
تهجد اشتغال داشته اند بخاطر مولانا نوروز جواب ~~نداده اند~~ رسیده که شاید که
بدیگری میگفته باشند بعد ازان آن صوفی که ایشان را خادمی میکرده
با او تعیین کرده فرموده اند که مولانا نوروز علیابادی را میگویم صوفی
مذکور گفته مولانا نوروز شما را میگویند مولانا نوروز را تغیری کلی روی
داده فریاد و فغان کنان افتان و خیزان آمده در قدم مبارک ایشان
افتاده که مرید شود ازان صوفی پرسیده اند که مرا خواب نبرده باشد
آن صوفی گفته که ایشان را خواب نبرده بود بعد ازان مولانا نوروز را
مرید گرفته اند و فرموده اند که بعد ازین مولانا نوروز همچنین اعتراضات
نکنی محقق نماند که حضرت عزیزان قدس سره را استغراق غالب بوده که
گاه ضبط احوال خود نمی توانسته اند که بکنند خدمت مولانا عبد المؤمن که
از مقبولان و درویشان قدیم الخدمه حضرت ایشان قدس سره بوده
اند و آثار نسبت اعزهٔ علیه از ایشان ظاهر بوده میگفته اند که حضرت
عزیزان در وقت مراجعت از سمرقند بجانب کرمینه بصحرایی رسیده بودند
دران صحرا رمهٔ گوسفندی بود یازده گوسفند ازان رمه جدا شده بجانب
حضرت عزیزان بسرعت از هر جهت تمامتر روان شدند اکثر چنان بود که بهم
ایشان ده هزار کس میبود درین وقت نیز کمابیش ده هزار کس در رکاب
سعادت انتساب همراه بودند با وجود این همه جمعیت آن گوسفندان
اصلا ابا نا کرده نزدیک بحضرت عزیزان رسیده با حضرت مانند عاشقان
نظاره کنان ایستاده اند بعد از مدت مدیدی برگشته بدان رمه که ازان
جدا شده آمده بودند ملحق شدند و این فقیر بمیرزا هارون که از جمله مخلصان

و محبان قدیم حضرت عزیزان بود رسید میرزا هارون در گریه بود سبب گریه را
پرسیدم گفت که ما مقدار این گوسفندان حضرت ایشان نشناختیم
گفته گریانم چون حضرت عزیزان در یکی از منازل نزول نمودند درین
فقیر ایشان را خادمی میکرد فرمودند که میرزا هارون متوجه میگفت من
سخن او را بعرض ایشان رسانیدم فرمودند آن جوق زاغان را اندید
واقعه آن بود که جوق زاغی در آن روز بر بالای سر مبارک آنحضرت
تنوره کشیده نزدیک آمده بود که بنشینند بعد از آن پرواز کرده رفتند
فرمودند که آن زاغان میخواستند که در زیر قدم اسب ما افتاده طوف
کنند ما زاری کردیم بدرگاه حضرت حق سبحانه که چند روزی میخواهیم که درین
عالم که مزرعهٔ آخرتست باشیم و زود انتقال نکنیم بدان سبب پرواز
کرده رفتند فرمودند که چون از قطب امثال این کارها ظاهر شود زود
از عالم خواهد رحلت خواهد نمود دیگر از خوارق عادات ایشان وقوع
وباست حضرت عزیزان قدس سره پیش از آنکه وبا شود میفرموده اند که
بگوشم من آواز می آید که وبا بامیفرموده اند که وبا بعبد الله خان
و لشکریان او متوجه شده بود چون در وجود او گذشت خیر نسبت ما بر
خود گرفتیم نقلست که روزی خدمت شیخ سلیمان که از مشایخ سلسلهٔ
کبرویه بوده و بحضرت ایشان قدس سره اخلاص تمام داشته بملازمت
آنحضرت آمده واقعهٔ دیده بوده بعرض اقدس رسانیده حضرت عزیزان
گفته اند تعبیر واقعهٔ شما وقوع وباست شما اگر در خواب دیده باشید
هر روز در کوچه ها منادی ندا میکند که وبا وبا منقولست که حضرت
عزیزان در وقت وبا در خانقاه عالم پناه نشسته بوده اند و از سوا آخرت

تعبیر باین عبارت میکرده اند که ما میخواهیم که بمکه رویم چه کس همراهی
میکند ملا و سفید بسیار در پیش آنحضرت بوده مخلصان می آمده اند
استدعا میکرده اند که رفاقت کنند بعضی را میفرموده اند که ترا والدهٔ
عجوزه ایست در خدمت او کسی نیست یا ترا اطفالیست ایچنین موانع
را بیان کرده منع از سفر میکرده اند بعضی دیگر را قبول کرده ملا و سفیدی
باو میداده اند هر که مقبول میشده است فوراً برحمت حق می پیوسته است
و آن مردن را بهتر از حیات میدانسته بعضی که مقبول نمیشده زنده می
مانده است خدمت مولانا عبد المومن مذکور از منظوران حضرت عزیزان
بوده اند میگفته اند که در زمان انتقال حضرت عزیزان قدس سره که وبای
عظیم بود در خانقاه آنحضرت چند هزار صوفی وفات یافتند در خاطر
من افتاد که درین واقعه بنده نیز موافقت آنحضرت خواهم کرد
چون این صورت مرا در خاطر پیدا شد آنحضرت توجه بمن فقیر کرده
گفتند که ما شما را از برای خدمتی خواهیم گذاشت و آن خدمت
آنست که چون مولانا عبد الله پسر اعلم العلما مولانا درویش محمد آخوند
تاشکندی که در ملازمت ما انتقال نمود کلیدهای مخزونات خود را بما داد که
ما آن مخزونات او را که در تاشکندست بفرزند نارسیدهٔ او برسانیم شما
باید که این کلیدها را گرفته بتاشکند روید و آن مخزونات را بفرزند
نارسیدهٔ او رسانید مولانا عبد المومن از آن وبا خلاصی یافته
همان سال بتاشکند رفته آن مخزونات را بآن نارسیده رسانیده اند
تفصیل احوال حضرت عزیزان در رشحات مذکورست از برای تبرک
همین مقدار درین مقام نگاشت ولادت آنحضرت قدس سره در

شهور سنه ۹۱۳ ثلث عشر وتسعمائه بوقوع پیوسته در ولایت کرمینه و آنجا
مدفون اند زیارتی و متبرک به **ذکر شیخ الشیوخ** زبده العرفا تاج العشاق
صاحب التجرید والتفرید قبله السالکین قدوه الطالبین فرید عصره
و وحید زمانه حضرت عزیزان پیرم شیخ قدس سره ایشان در سوز
و محبت و در تجرید و تفرید یگانه روزگار بوده اند منظور نظر کیمیا اثر
حضرت قطب الاقطاب والاوتاد حضرت عزیزان شیخ خداداد قدس سره
بوده اند و حضرت عزیزان ایشانرا پیرم عاشق میگفته اند بنا بر یمن
برکت نفس شریف حضرت عزیزان قدس سره آثار عشق و محبت و شوق
و سوز از حضرت ایشان ظاهر و هویدا بوده و تعشق ایشان بحضرت
عزیزان شیخ خدای داد بنوعی بوده که چون نام مبارک ایشانرا بر زبان
میبرده اند اثر بیخودی در ایشان ظاهر میشد اکثر در شور و مستی بوده اند
گاه در اثنای نماز حالی روی میداده که ضبط اعداد رکعت نمیتوانسته
اند که بکنند مخلصان منضبط میساخته اند روزی در خلوت بوده اند که
همین روی داده در اوقات نماز نماز باعانت مخلصان انضباط مییافته
بعد از نماز پیشین و رسیم مشایخ که دران خلوت جمع آمده بوده اند
به نیابت ایشان اوراد و اوقاتیکه تا بوقت احرام شکستن ست
بجای آورده خلوت را با خیر رسانیده آنحضرت را بخانه برده اند
و ایشان فریاد میکرده اند که سوختم پاره از شب گذشته بوده که
اندک افاقتی روی داده که دانسته اند که از خانقاه بخانه آمده اند
جانب سحر بوده که باز بخانقاه تشریف آورده اند و حالت اولی
عود کرده تا بدمیدن صبح در مقام حیرت مانده اند بعد از آن بمرافقت

آمده

آمده بنماز مقید شده اند در لمحات اسکنه الله مؤلفها فی روضات الجنات که
تفصیل احوال حضرت عزیزان قدس سره مکتوبست عمر شریف آنحضرت
بهشتاد و هفت رسیده بود و آنحضرت در زمان وفات این بیت را
خوانده حی گفته جان داده اند که بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر
بدرگاه خدای آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد
مرقد شریف ایشان در موضع سید آهو قریب بعلیاباد سمرقند است
زیارتی و متبرک به مخفی نماند که ایشان از عظمای خلفای حضرت عزیزان قاسم
شیخ اند قدس سره میفرموده اند که حضرت والد شریف ما را چهارده ساله که
بحضرت بابای ترکش دوز که از قدمای خلفای حضرت عزیزان شیخ خدای داد اند
مرید ساخته اند مدتی در خدمت ایشان بودیم بعد از آن بحضرت والد خود که
حضرت عزیزان قمبر شیخ اند قدس سره که ایشان نیز از خلفای حضرت عزیزان
شیخ خدای داد اند مرید شده اند مدتی در خدمت حضرت والد خود بوده اند
بعد از ایشان بحضرت عزیزان متیق حافظ قدس سره که ایشان نیز از خلفای
حضرت عزیزان شیخ خدای داد اند قدس سره مرید شده اند بعد از ایشان
بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مرید شده اند و ایشان هفت مرتبه
رخصت کل داده اند حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره میفرموده اند که
پیرم شیخ تجریدی دارد که فایق بر همه است در وی بجز از محبت خدا و رسول
خدا چیز نیست مدار بر محبت است این محبت باعث است بر آنکه ما ویرا رخصت
کل داده ایم بجای خود نشانده ایم و خیریت این سلسله شریفه در آنست
ذکر غواص بحر حقیقت و در دریای شریعت عارف رموز قرآن کاشف
کنوز سبحانی العالم الربانی والعارف الصمدانی قبله السالکین کعبه الطالبین قطب

الکبر اغوث الفرد ملاذ الاصفیا ملجأ الاتقیا سلطان المحققین برهان المدققین
الحافظ لکلام الله المتخلق باخلاق الله صاحب الحالات القویه والکرامات
الجلیه الشیخ العالم العامل الزاهد الورع مقتدای اخیار پیشوای ابرار
شیخنا و مخدومنا سیدنا و سندنا حضرت عزیزان عالم شیخ الصدیق
العلوی قدس الله سره و اوصل الینا بره آنحضرت قدس سره را با وجود
نسب عالی و حسب متعالی جمیع کمالات انسیه و حالات قدسیه حاصل بود
کل بود بسره نیز آراسته شد بیدی الله تنوره من ثالث نسب آنحضرت
بحضرت ابوبکر صدیق و حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهما میرسد در علوم
ظاهری استاذ همه علمای وقت خود بودند در جمیع علوم مهارت بی اندازه
داشتند در علم فقه و اصول آن و در علم تفسیر و حدیث و توابع آن بی نظیر
روزگار بودند همه علما را حل مشکلات از خدمت کیمیا خاصیت آنحضرت
بود نشر علوم شرعیه در همه آفاق بواسطه وجود شریف آنحضرت حاصل
بود و هست الحال کم کسی است از اهل علم که در سلک بندگان آنحضرت بواسطه
یا بی واسطه منسلک نباشد و در طریقت و حقیقت همه مشایخ و ارباب
سلوک را رجوع بآنحضرت قدس سره بود صدرنشین مسند ارشاد و هدایت
جامع نعوت و خصایص ولایت بودند دیدن روی مبارک آنحضرت
قدس سره حلال مشکلات بود کشته بی کبر و ریا و کینه بوز قدسی
رارخش آیینه آن لقای او جواب هر سوال مشکل از وی حل شده
بی قیل و قال در سخا و جود بمرتبه بودند که دنیا و مافیها در نظر مبارک
آنحضرت کمتر از پر کاهی بود محتاجان اطراف و اکناف عالم را آشنا
ملایک آشیانه آنحضرت مطاف بود که بجمیع مطالب و مآرب خود

میرسیدند

میرسیدند قبله حاجت در دروازه اش رفته در عالم بجود آوازه اش
از بسکه اتباع آثار و سنن داشتند و ممارست بمدارست و تعلیم
احادیث حضرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة والسلام من رب
العالمین مینمودند ظاهر و باطن ایشان از انوار اخلاق حسنه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مملو بود حسن خلق بمثابه بود که داشتند که با همه خلایق
با انبساط تمام صحبت میداشتند لیکن در ضمن انبساط هیبتی لازم
وجود باجود ایشان بود که هر که در صحبت اکسیر خاصیت آنحضرت
بود مجال آن نداشت که دلیر تواند چیزی بعرض رسانید که محسوس
و مشاهد میشد که اگر چه بظاهر بخلق اقدام میپردازند اما بباطن متوجه
حضرت حق سبحانه اند که دایم امر نهی ایشان فرو گرفته ایستاده
است که هرگز از آن فارغ نیستند دایم همه جا با همه کس در همه حال
میدار نهفته چشم دل جانب یار نقد حال آنحضرت بود با شاهان
عالی مقدار و سلاطین نامدار ارکان دولت و وضیع و شریف علما و فضلا
نجی تقاه عالم پناه بقصد زیارت و خدمت آنحضرت می آمدند عرایض
همه بسمع اقدس میرسید در خور حال هر کس جواب با مرحمت مینمودند
این همه اشتغال ظاهری مانع شغل باطنی آنحضرت نبود ذات
اقدس امجد آنحضرت مرآت جمال نمای مضمون آیت بادر آیت
رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بود و جمال مطلق در آن
آیینه در نظر صاحبان بصیرت مینمود در اثنای سخنانیکه با اهل
مجلس میکردند بیکبار تغیری در آنحضرت قدس سره میشده که هر دمی
نفسی که بود متاثر میشد بنوعی که سر از پای نادانسته و جد و سماع

و وجود

میکرد چون آنحضرت خود را جمع میکردند از همه آنجا بر داشته میشد
مظهر الجود آنحضرت گویا مجمرهٔ آتشی بود هستی سوز که هر مخلص که بصحبت
کیمیا خاصیت میرسید از قیود هستی و گرفتاری من پرستی خلاصی مییافت
فصاحت زبان معجز بیان الهام نشان آنحضرت قدس سره بمرتبه
بود که جمع عظیم از کبار علما و عظما و فضلا در حلقهٔ درس مشکاة اسکن
الله مولفها روضات الجنات مجتمع میشدند فراخور استعداد ایشان
که هر یک در تدقیق سخنان باریک مویی آمیز شگافتند تحقیقات لایقه
و تدقیقات فایقه میکردند که عقول عقلا متحیر بود عوام خلایق حاضر شده
جمیع مراتب را فوق یافته از آن مجلس عالی بر آمده با ابنای روزگار
نقل میکردند که طلبهٔ علم که میشنیدند از شان حیران میماندند طریق
مشکاة گویی آنحضرت آن بود که هر حدیثی که عنایت میکردند مینمودند که
این حدیث اصل است که فلان مسئله فقه از این حدیث ماخوذ است
طریق اخذ را موافق ضوابط اصول تحقیق میکردند بدین سبب قواعد
کلیهٔ اصولیه آنقدر تحصیل و تدقیق میباقت که اهل مجلس از خواندن
و دیدن کتب اصول مستغنی میشدند آیات بیّنات که موافق آن
حدیث بود همه با آنچه از تحقیقاتیکه در کتب معتبره از تفاسیر و اصول
و غیره هماند گور است با زواید مخصوصات خود ایشان که در اثنای وی
میداد در میان می آوردند بعضی از جاهایی که ظاهر آن جانب حضرت
امام شافعی رضی الله عنه است که ماخذ حکم ساخته اند عنایت کرده
از جانب حضرت امام اعظم رضی عنه آن همه توجیه میکردند که یقین
همه علما میشد که این تصرفات ثمرهٔ علم الکتاب لدنیت البته از عالم غیب

برزبان

بر زبان الهام بیان آنحضرت قدس سره میگذرانند کیفیت عجیبی مشاهده
میشد که کسی را طاقت آن نمیماند که تواند لا و نعم گفت تقویت از
تحقیقات سخنان محققین اکابر صوفیه زکیه قدس الله اسرارهم و متین
می آوردند خود آنحضرت را الغیری میشد اهل مجلس آن همه متأثر می
شدند که مجلس قیل قال بصحبت وجد و حال متبدل میشد ترقیاتیکه
در ضمن ریاضات شاقه از خدمت اکابر طریق قدس الله اسرارهم
مطلوب است حاضران آن مجلس را حاصل بود انفاس متبرکهٔ ایشان
قدس سره مانند انفاس عیسویه دلهای مرده را حیات می بخشید
حرکات و سکنات اقوال و افعال آنحضرت قدس سره بغایتی دلربا
و پسندیده بود که هر که آن ذات اقدس را میدید و از سخنان
قدسی بیان ایشان میشنید جان فریفته و گرفتار میشد که امکان
آن نبود که تواند بضرورت جدا شود حضرت حق سبحانه و تعالی که
احسن الخالقین است ایشان را بحسن صورت و سیرت آراسته خلقا
و خلقا پیراسته بود ایها الطالب بدانکه ولادت آنحضرت در ولایت
باشکنه در تاریخ نهصد هفتاد و دو بوده جد بزرگوار حضرت ایشان
قدس سرهما زبدة المحققین قدوة المدققین العالم الربانی الحافظ
للکلام السبحانی الغزنوی فخر بخارا رحمه ربه الاحد حضرت مولانا حافظ سلطان
محمد المشتهر بمن کل عنبی و ذکر بحضرت گویکی قدس سره که استاد العلما
و ملجأ الفضلا صاحب تصنیفات عجیبه و تالیفات غریبه اند ایشان را احمد
عالم نام نهاده اند حضرت والد بزرگوار ایشان حضرت عزیزان هو من سبح
قدس سرهما گفته اند که نسبت عالم با این فرزند گرامی ازماد مرتبهٔ شیخی

و معتقدا ایا ارشما مخفی نماند که حضرت عزیزان در تحصیل علم قال در بدایت
حال شاگرد حضرت جد بزرگوار خود بوده اند تا این عهد در متوسط
در ملازمت ایشان تلمذ کرده اند بعد از آن در ولایت تاشکند توقف
واقع شده والد بزرگوار ایشان حضرت عزیزان محمد مؤمن شیخ الصدیقی
قدس الله سرهما با جمیع احمال و اثقال و عیال و اطفال و اولاد و احفاد
بقریهٔ علیاباد که موطن حیلی ایشانست تشریف آورده اند و آن
نتیجه خاندان ولایت و ثمرهٔ شجرهٔ کرامت را بملازمت مخدوم الاعظم
غوث الاسلام و غیاث المسلمین العالم العامل الورع المتشرع المتخلق
باخلاق الله حضرت مولانا عصمة الله رحمه الله و ارضاه برده اند
و در ملازمت ایشان بتحصیل مطالب دینیه و مآرب یقینیه اشتغال
نموده اند بعنایات خاصه از حضرت مخدوم در اوقات خویش
سرافرازی می یافته اند تا که وقت آن شده که بمطالعهٔ شرح مواقف
مستفید شوند بخاطر اقدس آنحضرت قدس سره رسیده که چون درین ولایت
جمعی از دوستان و برادران هستند بالکلیه نمیتوان قطع آشنایی کردم
کرد باید بولایت عزیمت اختیار سفر کرده رفته چند روزی ابواب
دخول و خروج را بر روی همه ابنای روزگار بسته تمام و کمال متوجه
تحصیل مطالب حصه شد بدین عزیمت بجانب ولایت بلخ شتافته
اند در آن ولایت مصلحت بودن نشده بسمع قدس ایشان رسیده که
خدمت مرکز دایرهٔ تحقیق قطب فلک تدقیق استاد اعاظم علما
مخدوم اکابر فضلا حلال مشکلات حقایق کشاف معضلات
دقایق حضرت مولانا صادق قدس سره در ولایت کابل تشریف

دارند

دارند و نظام تعلم و تعلیم بوجود فایض الجود ایشان در ولایت کابل
انتظام تمام دارد متوجه ولایت کابل شده اند چون بولایت کابل
تشریف برده اند در یکی از مدارس نزول فرموده اند بعد از آن
بملازمت مخدوم الآفاق حضرت مولانا صادق رسیده در سلک
مستفیدان ایشان منسلک شده اند میفرمودند که ریاضت ما در آن
ایام چنان بود که گاه در دو روز گاه در سه روز یکبار افطار میکردیم
یک نفس بیکار نبودیم ظاهرا بعضی از یاران مدرسه که از احوال ما مطلع
شده بوده اند بحضرت مخدوم عرض کرده اند که ایشان متوکل اند مطلقا به
هیچ چیز از اسباب معاش در دست ملازمان ایشان نیست حضرت
مخدوم بمیرزا محمد حکیم که حاکم و والی ولایت کابل بودند صورت واقعه را
وا نموده اند میرزا محمد حکیم نوشته فرستاد که در آن مکتوب بود که چهار
صد ربیه نیاز ملازمان ایشانست از فلان محل بگیرند آن برات را
در یکی از طاقچهای حجره بر تافته بودیم تا بودیم آنجا بود گمان چنانست که
هنوز باشد بواسطهٔ آنکه کسی را بر آن اطلاع نبود میفرمودند که حجره که
ما در آنجا متوطن شدیم حجره بود که کسی در آنجا نمیتوانست بود بواسطهٔ
آنکه مقر جن بوده است که هر که در آن حجره میبوده از جن باد ضرر
میرسیده یاران مدرسه بما گفتند که درین خانه نمیتوان بود ما توکل کرده
در آن حجره متوطن شدیم جا هم تشویشها رسانیدند و بصورتهای
عجیب و غریب نمایشها کردند لیکن بعنایت بی غایت حضرت حق سبحانه
و تعالی اصلا ضرری نرسید میفرمودند که شبی جماعتی از طایفه جن ظاهر
شده گفتند که ای خواجه عالم این منزل موطن آبای ما بود بسبب

وجود شریف شما ترک وطن خود کردیم این منزل التماکذاشتیم بعد ازان آن
طایفه هرگز دران منزل ظاهر نشدند میفرمودند که دران اوقات که در کابل
می بودیم شبی غنایت بانهایت حضرت عزت جلت نعمائه وعظمت آلائه
دستگیری کرد در واقعه دیدم که حضرت دستگیر خاکساران امت حضرت
رحمة للعالمین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه وسلم
نشسته اند در جانب دست راست آنحضرت علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات
انمها ومن التسلیمات اکملها حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه نشسته اند
ودر جانب دست چپ آنحضرت علیه وعلی آله الصلوة والسلام حضرت عمر
رضی الله عنه نشسته اند حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دست مرا گرفته
بدست حق پرست آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله واصحابه سپرده
گفتند که یا رسول الله این فرزند من بنده شماست آنحضرت صلی الله علیه وعلی
آله واصحابه وسلم عنایت کرده مرحمت نموده دست مرا گرفتند ومن سعادت
مصافحه آنحضرت علیه وعلی آله واصحابه وسلم الصلوة والسلام وانچه مستعد بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم بحضرت عمر رضی الله عنه خطاب
کرده گفتند که این فرزند ابو بکر است بعنایت بیرون از حد غایت سرافرازی
بخشیده فرمودند که ما شما را شافع ومشفع امت ساختیم التماس فاتحه
نموده از ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم واصحابه وسلم بیرون
آمدم شخصی مدعی شده گفت که شما را شافع امت ساختند اما مشفع
امت نساختند باز گشته بملازمت آنحضرت علیه وعلی آله واصحابه الصلوة
والسلام والتحیه در آمده بعرض اقدس امجد همایون رسانیدم که مرا شافع
ومشفع امت ساختند یا شافع بس آنسرور علیه وآله واصحابه الصلوة

والسلام

والسلام من الله الاکبر فرمودند که ای ما شما را شافع ومشفع امت ساختیم
بعد ازان فرمودند که قرآن خوان حسب الامر پارهٔ از قرآن قرائت کردم
چون ازان واقعه باز آمدم امر بقرائت قرآن را اشارت بحفظ قرآن دانسته
متوجه شدم که قرآن را حفظ کنم در مدت هژده روز تمام قرآن محفوظ شد
هر روز دو سیپاره را متفقا پنج مرتبه خوانده میشد بمرتبه حفظ میرسید
در پانزده روز بایست حفظ قرآن مجید اتمام مییافت لیکن حافظیکه
به پیش او میگذرانیدیم سه روز بصحرایی رفته بود بهژده روز عاید شد
دران اوقات که در کابل تشریف داشته اند آثار انوار عالم غیب بسیار
بظهور می آمده از انجمله آنست میفرمودند که شبی باران وبرف عجیبی
می بارید ظلمت بر نهجی بود که هیچ چیز مرئی نمیشد ضرورتی بود که دران شب
بایست بجای رفته میشد چون از حجره بر آمدیم بنا بر ظلمت وتاریکی
متحیر شدیم یکبار روشنایی از غیب پیدا شد که شب ظلمانی را مثل روز
نورانی منور ساخت بجایی که رفتنی بودیم رفتیم وباز آمدیم چون آمده
بحجره در آمدیم آن روشنایی رفع یافت میفرمودند که در ولایت
کابل بعد از شش سال که از مطالعهٔ علوم رسمی خاطر بالکلیه جمع شد
شبی در واقعه دیدم که حضرت قطب الواصلین غوث الاسلام وغیاث
المسلمین حضرت عزیزان کلان حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
تشریف آورده فرمودند که خواجه محمد عالم انتظاری از حد گذشت
وقت آن شد که بجانب ما آیید بنابران اشارت متوجه ولایت سمرقند
شدیم عزیز من مخفی نماند که ملا محمد امین نام طالب علمی از مخلصان
آنحضرت قدس سره که در خدمت سفر مبارک از ولایت کابل بوده

میگفته است که شبی فقیر خواب کرده بودم حضرت عزیزان بمطالعه مشغول
بودند و دور رفته تمام داشتند مرا بیدار ساخته عنایت کردند که ملا
محمد امین برخیز فردا تهیه اسباب سفر کن که خاطر بالکلیه جمع شد
حقایق علوم را امشب بما مکشوف ساختند مامور شدیم که باید بآن جانب
ولایت رفت بدان ای طالب صادق که حضرت عزیزان در اوقات
تحصیل علوم آنهمه تقوی و ورع داشته اند بر ریاضات شاقه مشغول
مینموده اند که فوق طاقت بشری بوده در اوقات شدت سرمای
زمستان در شب یا روز بمقتضای بشریت اندک کسلی که روی می
آورده تا سر قطرات کرده رفع آن مینموده اند این صورت
در بعضی از شبها ده بار یا بیست بار روی میداده با خلوص نیت
ریاضت بیرون از حد طاقت میکشیده اند فتوحات عجیبه و فیوضات
غریبه آناً فآناً از عالم غیب در عالم شهادت جلوه گر میشده که
ایشان را سرگرم مشغول میساخته در ضمن تحصیل علوم ظاهری تکمیل
مطالب باطنی کرده بوده اند میفرمودند که در اوقات مطالعه تفسیر
در خاطر افتاد که داخل طریقه حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم
شده از این طریقه بهره مند باشیم واقعه دیده شد که اکابر سلسله
علیه جلیه فقریه فخریه جهریه حضرت سلطانیه کلهم قدس الله اسرارهم
واصل الی اتباعهم انوارهم در مجلس تشریف دارند مقدم همه حضرت
قطب الاقطاب غوث الاقطاب سلطان الطریقه برهان الحقیقه
حضرت خواجه احمد یسوی قدس سره نشسته اند از میان این جمع
حضرت غوث الاوتاد حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره

فرمودند

فرمودند که او را بیارید و نزد حضرت بابای کلان حضرت درویش
شیخ عزیزان برخواسته گناه ما را از آن اعزه درخواست کردند شفاعت
ایشان را قبول کرده خط عفو بر جریمه ما کشیدند چون ازین واقعه
باز آمدیم دانستیم که غیرت اعزه این سلسله نمیگذارد که داخل طریقه
دیگر باشیم ای عزیز من کسی را که حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته که از طریقی
بهره مند گرداند بهره رسان باشد اشارتها و عنایتها میشود که داخل
همان طریق شده سالکان را بهمان طریق هدایت میکنند کسی اگر مناسب
روحانی او بعزیزی موافق افتاده خواه آن عزیز در زمره احیا باشد
خواه نباشد چون متوجه باشد بهره مند میشود بلکه اگر انکاری نعوذ
بالله من ذلک در میان نه آید بآنکه متوجه باشد هم فایده میرسد
اگرچه از آن واقف نباشد بدان ای عزیز من که حضرت عزیزان را
تربیت از روحانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
بی واسطه بوده گشایشها و فتوحات بلانهایات از آن رفیع
الدرجات علیه اکمل الصلوات واشمل التسلیمات یافته اند لیکن
ارادت ظاهری ایشان بحضرت قطب الاولیا غوث الاصفیا ملاذ
الکبرا ملجأ العرفا حضرت عزیزان پیرم شیخ قدس سره واقع شده
واقعه آن بوده که قطب الوقت حضرت عزیزان پیرم شیخ در سر مزار
فیض آثار حضرت عزیزان کلان قدس سره در قریه غزیره عشر اخیر
رمضان را معتکف شده اند حضرت ایشان نیز تشریف داشته اند
بعد از آنکه احرام بسته اند حضرت عزیزان ایشان نیز تشریف پیرم
شیخ قدس سره بحضرت ایشان قدس سره خطاب کرده گفته اند که خواجه

محمد عالم التزام کرده ایم که استماع قرآن کنیم لیکن تا بان شرط که شما قرائت کنید
حضرت ایشان قدس سره تواضع کرده چنانچه طریقه اعزه این سلسله است
برخواسته دستار خود را بر زمین نهاده فاتحه گرفته بقرائت قرآن
مشغول شده اند از ابتدای قرآن بپارهٔ سیقول السفها رسانیده
بوده اند که از حضرت قطب الوقت حضرت پیرم شیخ قدس سره تصرفی
واقع شده که حضرت ایشان را شوری روی داده که مستانه و بیخودانه
از سر مبارک حضرت عزیزان پیرم شیخ سه مرتبه گشته اند و دست مبارک
ایشان را گرفته مرید شده اند مردم که دران مجلس سعادت ارادت
هنوز نرسیده بوده اند همه دیوانه وار در قدمهای حضرت عزیزان
پیرم شیخ افتاده بنده و مرید شده اند همه صوفیهٔ زکیه تجدید انابت
کرده اند آن روز از چاشت شرعی تا باخر وقت ظهر صحبت عظیمی در گرفته
همه اهل مجلس در وجد و سماع بوده اند مخفی نماند که ریاضات
شاقهٔ حضرت ایشان قدس سره بعد ازانکه در سلک مریدان و مخلصان
حضرت عزیزان پیرم شیخ قدس سره در آمده اند خارج از طوق بشریت
بوده در اوایل سلوک نماز خفتن را در منزل حضرت عزیزان پیرم شیخ
در موضع سید آهو بجماعت میگذارده اند بعد از فراغ از صحبت
حضرت عزیزان که بدرون تشریف میبرده اند نعلین باد که مسافت
بینهما یک فرسخ شرعی کم بیش بیست مر آمده اند و بمطالعه مشغول میشده
اند تا از سحرگاه بمنزل متبرک حضرت عزیزان بسید آهو رفته در ملازمت
حضرت عزیزان با صوفیهٔ زکیهٔ ایشان بذکر مشغول میکرده اند اکثر
چنان بوده که این راه را پای برهنه میرفته اند که پاهای مبارک

ایشان

ایشان شاخ شاخ میکفیده حضرت عزیزان پیرم شیخ باشند عامی
یکی از مخلصان بکوه نور رفته معتکف شده بوده اند دران سفر
فتح اثر حضرت ایشان پیاده در عنان سعادت نشان حضرت
عزیزان قدس سره بوده اند حضرت عزیزان بر قامت و رفتار
آن شهسوار میدان مجاهدت نظر عنایت و مرحمت کرده بنوک
تازیانه اشارت کرده میفرموده اند که جل جل مقارن این عنایت
حضرت عزیزان انوار اسرار از مطلع سعادت طالع میشده حضرت
ایشان قدس سره میفرموده اند که هر قدمیکه میکذاشتیم قیدی
از قیود هستی و حجابی از حجب تن پرستی رفع میافت قدم در
عالم اطلاق مینهادیم و دری از ابواب فتوح بروی خود میکشادیم
آنچه ارباب مجاهده را در اعتکافات و خلوت روی دهد مراد در رکاب
سعادت ارتکاب آنحضرت قدس سره روی میداد و عزیز من بعد
ازانکه حضرت عزیزان قدس سره از حضرت عزیزان پیرم شیخ قدس سره
رخصه کمال یافته مختار سلسله شده اند اربعینات بسیار نشسته اند
طریقهٔ ایشان آن بوده که هر اربعینی سه روز اخیر دهه را خلوت
میساخته اند درین سه شب و روز خلوت ساعتی آرام نمیافته اند
در اربعینات ایشان در خانقاه عالم پناه از جنس مطعومات و مشروبات
غیر از اتاله با نمک و آب گرم چیزی نخورده تا مدت شش سال
هفت سال جمیع آرزوها و بایستها از ضمیر منیر ایشان و یاران
ایشان شسته شده بوده حصلا در خاطر بندگان ایشان نمی
گذشته که لذتی و رای لذت ذکر و راحتی سوای راحت فکر میباشد

بدان ایطالب که سلوک شبانروزی حضرت عزیزان آن بود که نماز
خفتن را در ثلث از شب میگذاردند بعد از فراغ نماز خفتن بطریقه
اعزهٔ کرام بذکر مشغول میکردند و یاران را مشغول میساختند و باحوال
صوفیان می پرداختند بعد از فراغ از ذکر حافظان سورهٔ تبارک
الذی بیده الملک را قرا میکردند بعد ازان بخانه درآمده ساعتی بخواب
رخصت آسایش میفرمودند اندکی که آسایش میکردند برخواسته بطهارت
مشغول میشدند بعد از نماز تهجد بمطالعه اشتغال میکردند بعد ازان
بخانقاه عالم پناه آمده درویشانرا تا بوقت دمیدن صبح بذکر
مشغول میساختند بعد ازانکه اذان نماز صبح را گفته شد سنت
نماز بامداد را گذارده چون قرآن محفوظ ایشان بود بقرأت قرآن
متوجه میشدند بست میخواندند گاه اندک صوت شنیده میشد که
فهمیده میشد که تلاوت میکنند گاه اوقات مبارک ایشان بمراقبه
میگذشت بعد از ادای نماز بامداد باوراد مشایخ سلسلهٔ علیه
جلیه ثنیه حضرت سلطانیه قدس الله اسرارهم مشغول میشدند بعد ازان
حافظان سورهٔ یس را قرأت میکردند بعد ازان نماز اشراق و استخاره
میخواندند بعد ازان بطلبهٔ علم تلقین علوم دینی میکردند بعد از فراغ
از درس بعامهٔ خلائق تلطف نموده عرایض مردم را شنیدند مفتیان
دانشمند که هریک علامهٔ وقت بودند فتاوی مسلمانان که بتحریر ایشان
رسیده بود آورده از نظر انور میگذرانیدند همه مکتوبات فتاوی را
سرتاپا مطالعه کرده صحیح و تصحیح آنرا و رسیده اگر قابل اصلاح بود
اصلاح کرده مهر میکردند و اگر اصلاح پذیر نبود پاره کرده بدانشمندیکه

تحریر آن کرده موجه میساختند و اورا هدایت مینمودند اهتمام در مهمات
شریعت بر نهجی بود که امکان نداشت که خلاف شرع واقع شود در شریعت
غرا و ملت بیضا را در عهد آنحضرت نهایت رواج بود بعد ازانکه
از جواب فتاوی فارغ میشدند بسیار احتیاجات فقرا متوجه میشدند
و احتیاجات مردم را میبرآوردند بهمهٔ خلائق بخلق خوش ملاقات
میکردند و هر که آمد شد دوستان و محبان و مخلصان مقید میشدند و نمازرا
امرا حضار ما حضر میکردند طریقهٔ جلوس ایشان در همه اوقات بنشست
قعود تشهد بود تعظیما لله تعالی و کرما خلقیه وجود شریف و قامت لطیف
حضرت ایشان در زیب لباس منفرد الوقت بود هر لباسی که در بر
مبارک خود میکردند دلکش و جان آسا بود ملاحت تکلم بر ایشان غالب
بود لطافت سخنان ایشان شوق انگیز و روح افزا بود و صحبتهای حضرت
ایشانرا خاصیتی بود که عام که هرکس بسعادت صحبت کیمیا خاصیت حضرت
ایشان میرسید هر نوع قبض و کدورت و اندوهیکه داشت محو و انکه نظر
بر روی مبارک حضرت ایشان میانداخت بسط و صفا و نسرت مبدل
میشد حسن خلق آنحضرت باین مثابه بود که هر که بخدمت شریف حضرت
ایشان خواه وضیع و خواه شریف خواه مخلص و خواه منکر خواه امیر
و خواه فقیر میرسید بتلطف تمام تبلیغ مینمودند تا او میل برخواستن
نمیکرد حضرت ایشان بخیر برنخواستند چنانچه در احادیث نبویه
علی صاحبها السلام و التحیه آمده که حضرت رسالت مرتبت علیه الصلوه والسلام
ابتحسن نمیکرده اند کسی که مصافحه میکرده تا او دست باز نمیکشیده
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک از دست او نمیگرفته اند

مجمل کلام آنکه ظاهر و باطن حضرت عزیزان قدس سره از اخلاق و آداب حضرت رسالت
پناه صلوات الله و سلامه علیه مملو بود بنابرین بود که یکی از مخلصان
ایشان قدس سره که ملا همتی نام داشت روزی بتغیر تمام آمده بعرض رسانید که
این بیگاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم را در واقعه دیدم حضرت
عزیزان قدس سره تبسم کرده گفته اند که بهمین مقدار که یکبار آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در واقعه دیده اید متغیر شده اید ما هر بیگاه بحضرت
صلی الله علیه و سلم صحبت میداریم سعی باید کرد که رابطه اینچنین شود
و این سعادت میسر نمیشود بی اتباع آثار آنحضرت صلی الله علیه و سلم
کما ینبغی مخفی نماند که اتباع حضرت رسالت مرتبت علیه الصلوة والسلام
والتحیه را ثمره محبوبیت است بدلیل آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله چون اینچنین باشد که اتباع
محبوب بصورت محبوب بر آمدن است هرچه در صورت محبوب است محبوب است
کسی که محبوب کسی است هرچه خواهد از محب خود میدهد و از و دریغ
نمیدارد پس کسی که بمرتبه محبوبیت نسبت بحضرت حق سبحانه و تعالی
رسیده باشد هرچه خواهد مجری و هرچه گوید مبنا خواهد بود اللهم ارزقنا
اتباع حبیبک و احشرنا تحت لوائه یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من
اتی الله بقلب سلیم حضرت عزیزان قدس سره را علیه جان رنجی بود که
اگرچه با مخلصان در سخن میبودند محسوس و مشاهد میشد که بحسب
ظاهری ایشان قدس سره با خلق است و باطن ایشان از کیفیتی فرو گرفته
در عین وجد و سکر و سماع اند کوه بشکوه وجود با وجود آنحضرت
قدس سره مصداق آیت یاد رهیت و تری الجبال تحسبها جامدة و هی

تمر

تمر مر السحاب بود هزار قافله پیش است در ره عشق عجبتر آنکه بانگ درا نه
پیدا نیست بنابرین بود که هر کس از صحبت بر خاصیت آنحضرت قدس سره
تأثیر تمام میبافت در بعضی اوقات که آثار وجد و سکر غلبه کرده آنحضرت
قدس سره را بحسب ظاهر هم متغیر میساخت هر ذی نفس متأثر میشد
حضرت زبدة المتورعین قدوة المتشرعین مخدوم العالمین حضرت مولانا
حاجی اسماعیل نور مرقده که از شاگردان و مریدان و مقبولان و مجازان
آنحضرت قدس سره بودند از اکابر این سلسله علیه جلیه بودند و در طریقه
حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم نیز مجاز بودند در علوم ظاهر نیز بمرتبت
کمال و تکمیل بودند اجازه مشکاة و غیرها از حضرت عزیزان قدس سره داشتند
میگفتند که روزی حضرت عزیزان قدس سره در چهار باغ خسرو که از
منازل متبرکه ایشان است تشریف داشتند یکبار در عین خوشی صحبت و معاملات
رسمی عرفیکه با بندگان و مخلصان خود داشتند تغیری در ذات منبع البرکات
حضرت ایشان قدس سره شد همه مخلصان را متغیر ساخت بمثابه که
همه مردم دیوانه وار بهر جانبی در وجد و سماع بودند فقیر نیز مانند دیوانگ
گان و مستان افتان و خیزان در اطراف حضرت عزیزان قدس سره می
گشتم در اثنای این تغیر گذار من بجایی افتاد که اسپان آنحضرت قدس سره
را در آنجا بسته بودند دیدم که همه غلامان و تیمان که در خدمت اسپان
میباشند در عین وجد و شور و مستی اند رابطه اخلاص این مخلصان
بر آن داشته که با آنکه از آنجا که حضرت عزیزان قدس سره نشسته بودند تا
اینجا که اسپان را بسته بودند مسافت بسیار بود متأثر شده اند و کیفیت
بیخودی در ایشان بر وجه کمال پیدا شده حضرت مخدوم مذکور در

فوت

اثنای نقل این واقعه بسیار متغیر شده فرمودند که سبحان الله این همه
همه میبوده است که سائیس و ساروان با آنکه از اراذل عوام خلائق اند
این همه متاثر شوند شریعت پناهی عزت دستگاهی نتیجة الاکابر جناب
قاضی صابر که بقضای عسکر بلدهٔ فاخرهٔ بخارا منصوب بودند میگفتند که
بملازمت حضرت عزیزان بعلیاباد رفته شده بود روزی در صحن خانقاه
عالم پناه استراحت کرده بودیم در خواب دیده شد که منار عظیمی در نهایت
ارتفاع ظاهر میشود قبهٔ بوالعجبی بر سر این مناره تعبیه کرده اند از
پایان این قبه سوراخها تا بزیر این مناره کرده اند حضرت عزیزان قدس سره
ظاهر شده گفتند که ملا صابر این سوراخها که می بینید ما کرده ایم اثر تسبیح
ماست که تا بقبه برآمده ایم و از آنجا باز گشته ایم چون از خواب
بیدار شدیم دو شبهه بخاطر آمد یکی آنکه سلوک ایشان تمام نشده است که
قبه مانده است شبههٔ دیگر آنکه سلوک باز تنزل کرده اند که گشته فرود
آمده اند در همین خواطر بودم که حضرت عزیزان قدس سره از جانب
حرم تبسم کنان برآمدند در دست حق پرست ایشان کتابی آمده
عنایت کرده گفتند که این کتاب را باید مطالعه کرد بدست فقیر داده
گشته بجانب حرم تشریف بردند چون کتاب را کشاده شد در اول
صفحه این سخن مکتوب بود که هیچ ولی بدرجهٔ انبیا نمیرسد شبههٔ اولی
دفع شد معلوم شد که آن قبهٔ بوالعجب مرتبهٔ نبوت بوده است بعد از آن
نوشته اند که اکابر فرموده که ما النهایة هو الرجوع الی البدایة
باین سخن شبههٔ ثانیه دفع شد ظهور این کرامت باعث زیادتی
اخلاص نسبت بندگان حضرت عزیزان قدس سره شد عزیز من واقلین

مرتبهٔ

بمرتبهٔ علیه تا تنزل نکنند واپس ماندگان راه را چون بمنزل مقصود میرسانند
حضرت مولوی رومی ست مرقیتو می میفرمایند که عامدا بر گشتم از قصر بلند
تا شکسته پایگان بر من تنند روزی حضرت عزیزان قدس سره
در علیاباد تشریف داشته اند فقاهت مرتبت سعادت منزلت جناب
قاضی شاه محمد که از دانشمندان وقت بودند و کبرسن دریافته
بخدمت بسیاری از اعزه رسیده بملازمت حضرت عزیزان قدس سره
آمده بودند از برای ایشان گوسفندی کشته پخته خادمان در حضور
پرنور حضرت عزیزان قدس سره احضار کردند چون نظر انور بمحضر
افتاد فرمودند که خدمت کاری که متعهد خدمت گوسفندان است
طلبیده آوردند عنایت کرده پرسیدند که این گوسفند از کجاست
بعرض رسانیدند که از گوسفندان حضرت است که در دست بنده بود
آورده در مطبخ طبخ کرده اند فرمودند که بر سر گوسفندان رفته نیک
ملاحظه کن حسب الامر برآمده بعد از ساعتی بتغیر تمام گشته آمده
تقصیرگویان بعرض رسانید که از بنده کلان اشتباه کرده بوده اند
این گوسفند از آن کس دیگر بوده که بگوسفندان حضرت همراه شده
بوده نادانسته آورده اند فرمودند که بصاحب گوسفند قیمت
گوسفند را بدهند جناب مغفوری مرحومی قاضی شاه محمد مذکور را
از ظهور این واقعه شور عجیب و بیطاقتی غریب روی داد همه
مخلصان تقصیرگویان در قدم حضرت عزیزان قدس سره افتادند
حضرت عزیزان قدس سره عنایت کرده گفتند این گوسفند بحسب علامت
موافق گوسفندان ما بود بنابران گمان شد که میباید اشتباهی

وخوارقی که
کرده باشند عزیز من در ستر حال خود بسیار سعی داشتند آنچه از کشف
از بندگان ایشان واقع میشد اگر امکان توجیه میداشت توجه
میکردند از انجمله ملا عالم نام کسی بود از مخلصان آنحضرت قدس سره اورا
فرزندی حضرت حق سبحانه عنایت کرده جماعه او آن فرزند را نامی نهاده ند
او گفته که این فرزند نذر حضرت عزیزان است آنچه ایشان نام نهند نام
او همان است فقرای او گفته اند که اگر همین نام را مینهادند محض کرامت
بود چون فرزند خود را بحضور پر نور آورد از برای کمال او فاتحه خوانده
همان نام که فقرای او میخواسته اند نهادند ملا عالم مذکور را تغیری شده
بنیاد بیطاقتی کرده در گریه شد تبسم کرده عنایت کردند که مگر
تواردی واقع شد اینچنین توارد ها میباشد شبی حضرت عزیزان
قدس سره در کتبخانه خود مطالعه مشکوه میکرده اند که عینک
شکسته شده بواسطه بی عینکی از مطالعه باز مانده اند ملا مومن منشی که
از مخلصان حضرت عزیزان قدس سره بود عینک بسیار خوب داشته
در خانه خود در خواب بوده می بیند که گوینده میگوید که همان
عینکی که داری نیاز حضرت عزیزان ساخته بخدمت رسان که ایشانرا
احتیاج بعینک شده که عینک ایشان شکسته است مومی الیه عینک را
گرفته می آرد حضرت عزیزان قدس سره بمجرد ملاقات مومی الیه عنایت
میفرمایند که ملا مومن عینک نیاز ما را آورد دید ملا مومن تقصیر گویان
در قدم آنحضرت قدس سره مر افتد و اخلاص او بعد از ان روز بروز
در تزاید میشود حضرت مغفرت پناه مرحمت دستگاه قطب الاقطاب
مرشد الخلایق صاحب الحقایق والد فایق مخدوم ما مخدوم العالمین

حضرت

شد که
حضرت مولانا حاجی اسمعیل رحمه الله میفرمودند که شبی در واقعه دیده
حضرت عزیزان از جانب حرم بجانب خانقاه عالم پناه برآمده می
آیند شمشیری بسیار عظیم حمایل کرده اند و از سیمای عالم آرای آنحضرت
آثار مهابت و غیرت ظاهر و هویداست که بینندگان را خوف عظیم
حاصل میشود چون از واقعه باز آمده شده بخاطر افتاد که تعبیر این
واقعه را از خود ایشان باید پرسید پگاه که بشرف ملازمت شریف
یافته شد چشم مبارک که بر این مخلص افتاد فرمودند که خدمت حاجی
امشب در واقعه حضرت عزیزان ما قدس سره ظاهر شده فرمودند که
تمام ما فقرا الله را حوالهٔ شما کردند که در تحت حمایت شما باشند و شما
انقیاد نموده از فرمودهٔ شما تجاوز نکنند بعد از ان شمشیری بدست
ما دادند که هر کس انقیاد شما نکند و سرکشی کند سر او را باین شمشیر از
تن جدا کنید اینست آنچه دیده اید عزیز من اینچنین کشفهاست حضرت
عزیزان قدس سره جزوی نتوان نوشت نهایت حال آنحضرت قدس سره
عالیتر از انست که باینچنین امور تعیین کمال ایشان کرده شود هر که
ساعتی در صحبت کیمیا خاصیت بوده بصد هزار دلیل بزرگی و عظمت
ایشانرا قدس سره دانسته حسب العرف نبندی اهل ایا فت تفصیل
آنرا از مناقبات انکه تکمله لمحاتیست که رقم زده کلک گوهر سلک
خلیفه الخلفای ایشان قدس سره که حضرت عزیزان خواجه فتح الله
عزیزگان اند قدس سره باید طلب نمود بر ضمایر اصحاب بصایر پوشیده
نماند که از حضرت قطب الاقطاب غوث الاصحاب حضرت عزیزان
قدس سره الی الحال الوقت که از زمان هجرت هزار هشتاد و سال گذشته

وسی هفت سال از انتقال آنحضرت قدس سره شده سه فرزند صلبی هستند
دو پسر و یک عاجزه که از هر یک آثار انوار ولایت ظاهر و باهرست
از حضرت غفران پناه مغفرت دستگاه حضرت خواجه عبد الرشید که
بعد از حضرت عزیزان قدس سرهما در مسند ارشاد نشسته بودند الحال فرزندان
هستند ادام الله برکاتهم ازین سه مخدوم زاده که الوقت مظهر انوار
ولایت‌اند بزرگترین ایشان رابعهٔ وقت حضرت بیگم کلانند که ازیشان
ثمرات شجرهٔ ولایت هستند که آثار بزرگی و بزرگزادگی از هر یک ظاهرست
نور الله بنور الهدایه اسرارهم و زاد علی صفحات الایام انوارهم دوم
سیادت پناهی سعادت دستگاهی معز الدین حضرت امیر بهاء الدین اند
دامت برکاته که برادر کلانند از خلفای عظام آنحضرت حضرت عزیزان
قدس سره خصوصا از حضرت عزیزان خواجه فتح الله که اعظم خلفای
آنحضرت اند قدس سرهما به انفاس متبرکه سرافرازی یافته اند بخدمت
فقرا بر سر مزار فیض آثار در علیاباد تشریف دارند که چراغ بزرگان
به برکت وجود باجود ایشان روشن است تمام عالم از فقرا و غیرهم
از خوان احسان ایشان بهره ورند حضرت حق سبحانه آن ذات
کثیر البرکات را سالهای بسیار بر سر فقرا سلامت دارد و از ایشان
فرزندان هستند حضرت حق سبحانه بکمالات صوری و معنوی رساناد
سیم قبلة السالکین کعبة الطالبین محبوب قلوب العالمین صاحب الحالات
القویه والمقامات العلیه خلف السلف ابو المجد حضرت خواجه
محمد عابد المشتهر بنواب عابد خان ضاعف الله عزه بتضاعف الاوقات
والازمان برادر خوردند از زمان طفولیت آثار ولایت از جبین

مبین

مبین ایشان ظاهر و هویدا و انوار کرامت روشن و پیدا بود و مقبول
قلوب همهٔ اولیای وقت بودند روزی قطب الاولیا شیخ الشیوخ
حضرت عزیزان قدس سره در صحن خانقاه عالم پناه که در علیاباد
دارند تشریف داشتند این فرزند سعادتمند از جانب دولت
خانه برآمده آمدند بمرحمت و عنایت و مهربانی تمام فرمودند که چیزی
توانید خواند امتثال امر کرده این بیت را بآواز خوش خواندند که
آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند ٭ آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند ٭ حضرت
عزیزان را قدس سره وقت خوش شد آنقدر آثار توجه و التفات
درباره ایشان ظاهر شد که شرح آن مشمول بیان نتواند شد بعد از ان
روز بروز آثار رشد ظاهر شدن گرفت تا که در اندک مدتی قرآن حفظ
کردند چون متوجه بدرس شدند در قلیل فرصتی بر اقران و امثال
بلکه بر سابقان خود سبقت یافته فایق شدند آنچه ضروری بود
از کتب متداوله از ان فارغ شده بریاضت و مجاهده روآوردند
بمثابهٔ که فوق طوق بشر جد و جهد میکردند دران ایام آثار عجیبه
و آیات غریبه بظهور می‌آمد اشرف ایشان بر خاطرها بجدی بستند که
در صحبت ایشان ضبط احوال کردن ضروری بود شبی جانب سحری
فقیری بعد از فراغ تهجد در پهلوی ایشان نشسته بود و نظر بقهٔ حضرت
خواجگان قدس الله اسرارهم بشغل قلبی مشغول بودند بعد از ساعتی
به او گفتند که عجب واقعه ایست که درینجا که ما و شما نشسته‌ایم احتمال
آنکه کسی از کوچه میگذشته باشد که با خود جرسی داشته باشد که صدای
آن بگوش آید نیست تعجب دارم که عجب صدای جرس بگوش من

می آید آن فقیر متعجب شده گفت که این صدای جرس خیالی منست که بگوش
هوش شما رسیده این مطلع که از واردات حضرت هدایت مرتبت
ولایت منقبت العارف الربانی حضرت مولانا آکه شیر عالم ست قدس سره
فرموده اند لیلی نمیرسد بکس مجنون دل نباشد را شیرین نمیدهند
مگر جان کندن فرهاد را درین سکوت مخطور فقیر شد خوش آمد که
من هم قافیه بجای گشتم مطلعی گفته این حسن مطلع را که ای برده
آرام دلم باز آگه از بیطاقتی تا چند مانند جرس از دل کشم فریاد را
تحسین کردم غنیمت کرده فرمودند که اگر شغل باطنی بطریقه معهوده
بزرگان مشغول باشند و باین فکرها اشتغال نمایند لایق تر
مینماید عزیز من این عزیز کرده خدای را در آن آوان که بتحصیل علوم
رسم اشتغال بود درس خواندن و بمدرس خانها رفتن رو بتوسی
بود بالآخره جانب حقیقت غلبه کرده یکباره که مجاهده افتاده اند از
بزرگان نفسها یافتند همه خلفای حضرت قطب الاقطاب حضرت
عزیزان قدس سره در غیبت و حضور بانفاس متبرکه سرافرازی بخشیدند
حضرت قطب الوقت مرشد الخلایق کاشف الحقایق حلال الدقایق
حضرت عزیزان صالح خواجه صدیق رحمه الله رحمة واسعة که از اعاظم
اکابر خوارزم و از قدمای خلفای حضرت عزیزان قدس سره و در عصر خود
شیخ الشیوخ ولایت فاخره بخارا بودند و خوارق عادات از ایشان
بسیار بظهور می آمد از آنجمله آنکه جزئی خرجی از برای آنکه اوقات
خلوت نزدیک آمده بوده بمهمات خلوت بکار آید گفته در جایی مانده
بوده اند یافته و زنهایی که ایشان میبوده اطلاع یافته آن جز را

گرفته

گرفته چون بخانه خود آمده دست او خشک شده که بمهم یافته که
نتوانسته حیران شده گریان و نالان بملازمت ایشان آمده
متبسم شده گفته اند شما خواستید که حق فقرا را بخود صرف کنید
شما را تنبیهی کرده اند تقصیر گفته آنچه برده بوده گذاشته در قدم
ایشان افتاده چون فاتحه خوانده اند باز دست او بصورت
اصلی آمده حضرت عزیزان صالح خواجه مذکور را چون وقت با خیر
رسید همه اولاد و احفاد و اصحاب و احباب خود را
بحضرت ایشان سلمه الله سپرده رخصه کل داده اند و تربیه فرزند
ارجمند سعادتمند خواجه محمد فتوح را که دوستدارترین فرزندان
ایشان بودند بحضرت ایشان سلمه الله حواله کردند بمقتضای وصیت
ایشان آنچه بشرط تربیت بود جلالا و جمالا ظاهرا و باطنا نسبت
باین فرزند گرامی قدر کردند و میکنند امید است که آثار بر وجه کلی
ظهور کند بعد از آنکه انفاس متبرکه آخره درباره حضرت ایشان
سلمه الله شد جمع کثیری از طالبان از اطراف و اکناف بر گرد
ایشان سلمه الله جمع آمده رابطه ارادت خود را در بسته
در سلک بندگان منسلک شدند مدتی در ولایت فاخره بخارا
بوده اربعینیات و خلوت و اعتکافات نشسته بارشاد خلایق
اشتغال داشتند ناگاه بعنایت ازلی و هدایت لم یزلی راه نمونه
کرده اشارت غیبیه و بشارت لاریبیه قاید طریق شده عازم
زیارت بیت الله و جازم آستان بوسی حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم شده در تاریخ عشر اول از جمید الاول از شهور سنین سنه

خمس وستین والف که آفتاب در برج حمل بود روز یکشنبه هشتم حمل
از ولایت فاخرهٔ بخارا برامده براه هندوستان متوجه شدند جمع
عظیم از طالبان رفاقت کرده خدمت ایشان را سرمایهٔ سعادت
دارین دانسته قدم از سر ساخته بلکه سر از قدم نشناخته در رکاب
هدایت مآب دیوانه وار روان شدند تمام مردم از اعیان ولایت
فاخرهٔ بخارا ایشانرا بدرقه کرده بارهٔ از یک منزل بارهٔ از دو منزل
و زیاده رخصت یافته بحال خراب و دیدهٔ پرآب جدا شدند بهر
منزل که تشریف میبرده اند مردم آن موضع اطلاع یافته بعزت و احترام
تمام استقبال کرده اظهار اخلاص نموده بمنزل لایق نزول میکنانیده
اند تا که بولایت هندوستان که تشریف برده اند عزت بی نهایت
روی آورده حضرت پادشاه و مقربان درگاه عالم پناه را چنین
یقین شده که تا بنای این ولایت شده اینچنین ذات شریف بزرگ
بزرگزادهٔ جامع الفضایل والکمالات درین ولایت تشریف آورده
صحبت اکثر خاصیت ایشانرا از همه چیز غنیمت دانسته آنقدر
تنزل و رفته کرده اند که شرح و بیان متصدی شمهٔ از آن نتوانند بعد
تکلیف اقامت ملازمان ایشان کرده اند بمرتبهٔ قبول رسیده
از انجا بجانب دریای شور متوجه شده از دریا عبور کرده بزیارت
حرمین شریفین زادهما الله شرفا مشرف شده بصحبت بزرگان و اعزهٔ
آن حدود رسیده فواید بسیار یافته طالبان متعطش آن نواحی
و اطراف از زلال صحبت کوثر خاصیت ایشان سیراب شده اند
قبول از حد بیرون ملازمان ایشان را دران امکنهٔ شریفه پیدا شده

مغفوری

مغفوری مرحومی آخوند حاجی مراد که از مقبولان ایشان بودند و درین
سفر میمنت اثر رفاقت داشتند میگفتند که هرگاه که حضرت ایشان سلمه الله
داخل حرم محترم میشدند کسی نماند که استقبال کرده بدست بوس ایشان
سلمه الله نرسیده باشد از اکابر و اصاغر با خضوع تمام تلقی میکردند
و انواع نذورات میگذرانیدند و ایشان نیز اضعاف مرحمتها از سرباب
بظهور می آوردند در حضرت مکهٔ معظمهٔ مکرمه ارشاد پناه هدایت
دستگاه جناب مغفرت مآب آخوند ملا حسین حاجی که از مریدان و مقبولان
قطب الاقطاب حضرت ایشان خواجه هاشم دهبیدی قدس سره بودند
بخدمت حضرت ایشان سلمه الله بسیار میرسیدند محقق نماند که این عزیز
مذکور را با حضرت ایشان سلمه الله مصاحبت قدیمه بوده به این طریقه که
حضرت ایشان سلمه الله بعد از آنکه قطب الاولیا غوث الاکبر حضرت
عزیزان علیه الرحمه والرضوان بجوار رحمت حق سبحانه و تعالی پیوستند
بدهبید رفته بجهت تعلیم طریقت از حضرت قطب الاقطاب حضرت
ایشان خواجه هاشم قدس سره مستعد شده بخدمت و ملازمت
حضرت ایشان قدس سره بسیار پیاده میرفتند و انفاس متبرکهٔ حضرت
ایشان قدس سره دربارهٔ ایشان سلمه الله بسیار بود یک مرتبه
عنایت کرده دست حق پرست خود را بدعا برآورده اینچنین دعا
کردند که خداوندا اول مبلغ حضرت عزیزان قدس سره را باین فرزند
سعادتمند کرامت فرمای بعد از ان عزت و دولت و اقبال آنجا را
روزیش کن آثار این دعای مستجاب بعد از ان روز بروز ظاهر شدن
گرفت و آنوقت اظهر من الشمس است امید چنانست که تا بقیام قیامت

در تزاید باشد و این عزیز مذکور دران اوقات در دهبید میبودند و از پیرا
مقبولان حضرت ایشان قدس سره بودند حضرت ایشان سلمه الله که بدهبید میرفتند
باهم بسیار صحبت میداشتند حضرت ایشان سلمه الله بعد از زیارت مکه معظمه
و حضرت مدینه سکینه علی ساکنها التحیة والسلام بمقتضای بشارت غیبیه باز بهند
مراجعت کرده بحسب قضا و قدر در آن نوبت اقامت کردند الی الوقت بهند
آفتاب طلوع کرده اند که هیچکس را در بزرگی ایشان سلمه الله سخنی نمانده
و وجود باجود ایشان سلمه الله سبب آسایش خلق الله شده خدا را برای
بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است خلایق را بجمیع
ظاهرا و باطنا منافع و فواید مرحمت باد اللهم طول بقاءه و از قبل لقاء عزیز من
این عزیز کرده حضرت حق سبحانه و تعالی پیش از آنکه عازم حرمین شریفین زادهما الله
شرفا شوند روزی از منزل متبرک خود در تومان زندنه در موضع ترکمان
دارند که خانقاه عالم پناه ایشان در آنجاست والوقت معمور است که ابد
الآبدین معمور باد بمدرسه عالیه مغفرت پناه مرحمت دستگاه الغ
بیک میرزا که در جوف حصار قدیم فاخره بخاراست تشریف آوردند و این
مخلص دران مدرسه میبودم تبسم کنان از در حجره در آمدند لازالت
ازهار انوار بساتین دولته فی ریاض العالم من ریاح الغایة متبسمة این
مخلص را بعد از آنکه بشرف مصافحه مشرف ساخته نشستند عنایت کردند که
در خاطر داشتیم که بسنت بزرگان خود عمل نموده آنچه داریم تاراج
کنانیم لیکن شرم میداشتیم که چه داریم که آنرا چیزی اعتبار کرده فرماییم که
فقرا بگیرند باز بخاطر میرسید که مقصود بسنت بزرگان عمل کردن است
باید که بعمل آید دیروز خدمت صوفی محمد علی خواجه مبارکی با اصحاب

خود

خود بجمع کثیری از صوفیان بمنزل ما آمدند بخاطر رسید که جمعی از فقرا آمده اند
با فقرایی که در جوار هستند هرچه باشد با ایشان نان ایثار کنیم بعد از
فراغ مهمانداری ایشان بخدمت صوفی مذکور گفتیم که ما در خاطر داشتیم که
آنچه داریم تاراج کنانیم ما بصحن خانقاه می برآییم فقرای اطراف را
هم خبر کنند درویشان شما با ایشان همه آنچه هست از هر جنس که
باشد هرچه نصیب هر کس باشد بگیرد شیخ متعجب شده گفت که این فقرا
و این مردم صحرا هیچ چیز را نخواهند گذاشت خنده میکردند که شیخ
از بس که متعجب شده اند اینچنین گفتند گفتیم که مقصود همین است
بعد از آن خود بیرون بصحن خانقاه برآمدیم و خدمتگاران را نیز
فرمودیم که برآیند خدمت صوفی محمد علی چیزی گرفته بعد از آن مردم را
فرموده اند که گیرند آنچه از هر جنس بود فقرا بآن در افتادند تعجب
تفرج کردیم هر که هرچه بالاستقلال توانست گرفت گرفت بعضی با بعضی
دیگر در یک چیز مخاصمه کرده شریک شدند بعد از آنکه آنچه بود از کتاب
و اسباب خانه و اقمشه و امتعه فقرا گرفتند در انبار پاره غله بود که
از آن غافل مانده بوده اند فرموده شد که آنرا نیز بگیرند بر سر آن
تلاشی شد همه را تاراج کنانده اینست که آمده ایم این مخلص را
وقت خوش ایشان خوش وقت ساخت باره دعاها کرد بعد از آن
عنایت کردند که میخواهیم که در شهر اربعین نشینیم معروض شد که مبارک است
در خانقاه شیخ بیت قدس سره که از اکابر طریقه سلطانیه و از اولاد
حضرت سلطان العارفین قدس سره بوده اند که نبیره ایشان بابا شیخ
از مریدان مخلصان حضرت ایشان سلمه الله بود و آن خانقاه را نیاز

ایشان کرده بودند نشستند از حد فزون ازدحام دران اربعین از خواص و عوام
دار فقع شد دران تمام اربعین مجاهدهٔ بیرون از طاقت بشری از ایشان
بوقوع می پیوست ببرکت وجود شریف ایشان همه اهل محبت را
وقتهای خوش روی میداد این خانقاه در جوار مغفرت پناه مرحمت
دستگاه مرشد الخلایق علماً و عملاً مخدوم العالمین غیاث الاسلام و مغیث
المسلمین مخدومنا و مخدوم مولانا استاد الکل فی الکل حضرت آخوند مولانا
قاسم رحمه الله رحمة واسعة بود حضرت مخدوم رحمه الله اکثر در خانقاه
تشریف داشتند و از مشاهدهٔ حالات قویه که بحضرت ایشان سلمه الله
روی میداد متغیر شده گریه و بیطاقتی از حد فزون میکردند دعوات
اجابت سمات نسبت بحضرت ایشان سلمه الله کرده تضرع مینمودند
چون از اربعین برآمدند بهمه حفاظ خلعتها مرحمت کردند بحضرت
مخدوم اسب و زین نیاز دادند و بدرویشان چاشتها نمودند سحرگاه
باین فقیر دران اربعین گفتند که امشب عجب واقعه می بینیم در واقعه
چنان نمودند که بهندستان رفته ام چهار باغیست بغایت آراسته
سر حوض دارد دران سر حوض استراحت کرده ام پادشاه وقت آمده
دست بر سر و روی من کشیده دوستداری بسیار نموده پای مرا بپای
خواجه خان بستند باز مرحمتها کرده انواع مهربانیها نموده رفتند
محقق ماند که مغفوری مرحوم جناب جنت مآب اوزبک خواجه را
پسری بود باین نام که بهندستان رفته همانجا برحمت حضرت حق سبحانه
پیوسته بود آنوقت که حضرت ایشان این واقعه را گفتند بخاطر افتاد که
مگر ایشانرا اتفاق سیر بولایت هندستان افتاده دران ولایت

پای

پای بست میشوند از خانوادهٔ مومی الیه مغفوری کسی را ابلازمان ایشان
انتساب میشود اکنون معلوم میشود که خواجه خانرا که دیده بوده اند فرزند
عزیز القدر گرامی خود ایشان بوده که نموده بوده است مخفی نماند که حضرت
ایشان سلمه الله را در ولایت هندوستان حضرت حق سبحانه فرزندی کرامت
کرده بود که خواجه خان نام نهاده بودند آثار ولایت از زمان ولادت
او ظاهر و هویدا بوده پنج ساله شده بوده که تندباد اجل آن گل نو
شکفته را از گلستان حیات بروضات جنات برده خاطر مبارک
حضرت ایشان سلمه الله را با آن فرزند گرامی تعلق از حد غایت بیرون
بوده چهار باغی و عمارتی بر دور مرقد منور او کرده اند حضرت معز
علی الاطلاق ذات کثیر البرکات ایشانرا مع بقیهٔ فرزندان از جمیع
بلیات مصون و مامون داشته بعزتهای بی نهایت منتها منوز داراد
پوشیده نماند که حضرت ایشان سلمه الله را فرزندان ادام الله انوارهم
و ابقی آثارهم هستند فرزند نخستین ایشان نور العین سرور القلب
محبوب قلوب العالمین معز الدین امیر شهاب الدین اند که حضرت حق
سبحانه و تعالی کم کسی را این قابلیت خلق کرده که مضمون حدیث صحیح
مشحون الولد سر لابیه درباره این گرامی فرزند تحقق گرفته چون
نباشد که نجیب الطرفین اند که والد بزرگوار و آبای عظام و اجداد کرام تا
حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه هر یک مانند آفتاب عالم تاب
در وقت خود ظهور کرده اند و از جانب والده نبیرهٔ بواسطه
حضرت هدایت مرتبت ارشاد منزلت سیادت پناه غفران دستگاه
حضرت میرزا شاه خواجه رحمه الله میشوند که ایشان از اولاد عظام

واحفاد کرام حضرت قطب الاولیا غوث الاصفیا السید السند المستند المطهر
المنور حضرت میر حیدر اند قدس سره این فرزند ارجمند گرامی بعد از انکه
حضرت ایشان سلمه الله متوطن ولایت هندستان شده با نوار ولادت
آن مملکت را منور ساختند روز یکشنبه بیست هشتم شهر ربیع الاول
سنه ۱۰۷۸ ثمان وسبعین والف بود که از ولایت فاخره بخارا عازم طواف
مزار فیض آثار جد بزرگوار حضرت عزیزان قدس سره شده بعلیاباد رفتند
واز علیاباد روز سه شنبه که بیست نهم ربیع الثانی بود بجانب ولایت
نسف حفظه الله من الکسف متوجه شدند واز ولایت نسف روز چهار
شنبه پانزدهم جمادی الاول بود عازم هندستان شده بجانب بلخ
روانه شدند الحمد لله والمنه که بخدمت اکثر صحبت حضرت والد
بزرگوار خود رسیدند تاریخ ولادت این فرزند سعادتمند مقتدای
وقت است چون این تاریخ بفقیری بلا سابقه فکر از غیب روی داده
بود واین نام خجسته فرجام نام مبارک جد بزرگوار عالی مقدار حضرت
سلطان الاولیا برهان الاتقیا شیخ المشایخ غوث الاسلام وغیاث
المسلمین حضرت شیخ شهاب الدین الصدیقی السهروردی است قدس سره
جد اعلای ایشانند فقیری که این تاریخ از غیب با و ملقی شده این
نام را بالاشاره الغیبیه تبرکا نهاده بود نظم تاریخ را اینچنین انتظام
داده بود که ❊ فضل خدای حضرت مخدوم زاده را ❊ آن گشته مقتدای
زمان پیشوای وقت ❊ سرسبز ساخت تازه تر در بهار عمر ❊ نخل حیات
خوش پیری پارسای وقت ❊ تاریخ او زغیب شنیدم که هاتفی ❊
میگفت با یکی که شود مقتدای وقت ❊ امید قوی است که از آثار انوار

ولایت

ولایت این فرزند سعادتمند گرامی قدر عالمها منور شوند و خلایق الهی
از حضیض بشریت باوج مراتب ملکیت ترقی نمایند واین نسبت شریف
درین خانواده علیه تا بقیام قیامت باقی باشد از بس که خاطر متوجه نسبت
که این فرزند ارجمند بکمالات صوری ومعنوی برسند آنچه در حضور
میخواستیم که فواید یکه از بزرگان رسیده رسانیم چون بمقتضای
قضا وقدر از ما دور شدند میخواهیم که بالمره از فواید این جانب
خالی نباشند بنا برین مکتوبات را که خاتمه این کتاب مان شده
بنام این فرزند ارجمند سعادتمند قرین ساخته شد که مسکة
الاختتام باشد امیدست که آنچه درین کتاب مکتوب شده فاتحة
وخاتمة توفیق تحقیق وتدقیق کرامت شود که بحقایق آنها متحقق
شده در عمل آرند واین فقیر شکسته را در اوقات خوش فراموش
ناکرده بفاتحه خیر شاد شکیری کنند برذوی الالباب محتجب نماند که
این مخلص را بعد از حضرت عزیزان قدس سره سابقه عنایت
ازلیه را منمون گرده در سلک مخلصان ومریدان حضرت عزیزان
خواجه فتح الله رحمه الله در آورد وعنایات بیرون از غایات از حضرت
ایشان علیه الرحمه والرضوان نسبت باین فقیر حقیر ناتوان واقع شد
بعد از ان در سلک مخلصان حضرت زبدة المتورعین عمدة المتشرعین
غیاث الاسلام ومغیث المسلمین العالم الربانی والعارف الصمدانی
المطلع باسرار التنزیل حاجی الحرمین الشریفین مخدوما ومولانا
حاجی اسمعیل رحمه الله رحمه واسعه منسلک شده بمرحمتهای گوناگون
وشفقتهای از حد فزون مشرف ومستعد میبود بعد از ان بشارت

عجیبه و عنایات لاریبه که مکرر واقع شد بملازمت قطب فلک هدایت
و ارشاد قبلهٔ السالکین کعبهٔ الطالبین المنور بانوار الجلال و الجمال حضرت
ایشان مولانا کمال علیه الرحمه و المغفره من الله الملک المتعال که از کمل
اکابر خانواده حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم بودند رسیده
بتعلیم طریقهٔ علیهٔ حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم سعادت
مندی یافت مادام که آنحضرت قدس سره سالکان طریقه را در عالم
شهادت تربیت مینمودند و بصحبت اکسیر خاصیت از حضیض بشریت
باوج مراتب ملکیت میرسانیدند این مخلص در سلک مخلصان
منسلک شده در اعتکافات و اوقات خوش آنحضرت علیه الرحمه
و الرضوان خود را میرسانیدند و بظاهر و باطن استمداد میکرد و بعنایات
خاصه مستسعد میشد از انجمله آنکه شبی در اوقات سحر در مدرسه بود که
در واقعه دید که بربالای تلی مرتفع ایستاده بناگاه حضرت ایشان
علیه الرحمه و الرضوان از جانبی ظاهر شدند این مخلص از بالای آن
تل بقصد ملازمت حضرت ایشان بجانب پایان متوجه شده باضطرابی
آمده دست مبارک حضرت ایشانرا گرفته تنزل نمود از حضرت ایشان
این عنایت واقع شد که علوم غیبی بشما حواله شد بعد ازان
فرمودند که معذور دارید که ما شمارا نشناخته بوده ایم فردای
همان روز شاه عبدالخالق نام جوانی از مریدان و مخلصان حضرت
ایشان میبوده در خانقاه عالم پناه ایشان مقیم بود در پیش
این مخلص شرح عقاید ملا سعدالدین میخواند بجلدی در سبق خواندن
آمد واقعهٔ مذکوره را به او گفته شد او گفت که همین زمان بملازمت

حضرت ایشان میباید رفت ببینیم که چه اثر میدهد بلا توقف بخدمت حضرت
ایشان رفته شد در ته ایوان خانقاه هدایت پناه تشریف داشته اند
بمجرد آنکه نظر انور آنحضرت از دور به این مخلص افتاد بلا توقف برخواسته
متوجه استقبال شدند باضطراب رسیده بشرف دستبوس رسیده شد
دست این مخلص را نا گذاشته تا آنجا که نشسته بودند برده بربالای
که تشریف داشتند نشانیده بتواضع بسیار عنایت کرده نشستند بعد ازان
ما حضر فرمودند در خوردن ما حضر نیز تواضع بسیار کردند بعد ازان
فرمودند که این ما حضر را بیاران ایشان بدهید از حد فزون متواضعانه
مرحمتها کردند و سرافرازیها بخشیدند چون برخواسته شد بمشایعه
راه بسیاری آمده بسیار تواضع نمودند چون از شرف ملازمت
بیرون آمده شد شاه عبدالخالق مذکور گفت که مصرح شد که آنچه دیده
شده مکشوف حضرت ایشان بوده که پیش ازین هرگز بچنین ملاقات
نمیکردند مخفی نماند که دران اوقات که در سلک مخلصان حضرت ایشان
علیه الرحمه و الرضوان این مخلص منسلک بود تلمذ علوم دینی را در ملازمت
استاد العلما ملاذ الفضلا العالم العامل المجاهد الکامل المکمل الذی استنارت
صفحات الایام بانوار علومه مخدومنا و مخدوم العالمین ابوالمکارم
حضرت مولانا قاسم علیه الرحمه و الرضوان میکرد و ایشانرا عنایت مندی
بمثابهٔ بود که انرا ازان دل خون بود شبی در عشر اخیر ماه مبارک
رمضان حضرت مخدوم و حضرت ایشان علیهما الرحمه و الرضوان در خانقاه
فقرا پناه حضرت ایشان معتکف بودند حضرت ایشان پاره از
نمازها که دران شب فرموده بوده اند فرمودند بعد ازان عنایت

کردند که جوانانید اگر شما قدرا زین نیز مجاهده میکنید مختارید آن شب
این دو عزیز باره بعبادت اشتغال کردند بعد از آن باستراحت
رخصت آسایش یافتند این مخلص آن شب را احیا کرده بمشغولی
گذرانید چون حضرت مخدوم که سحر از برای نماز تهجد برخواسته بطهارت
میرفتند بخدمت رسیده بعرض رسانید که آنچه ازین مخلص
آنشب واقع شد بنا بر حضرت ست وقت ایشان بسیار خوش
شده فرمودند که آرزو که پیرم کند فرزند جوان بگیرد دم دست پسته
در ضمن این عنایت آن همه مرحمت واقع شد که مبدأ فتوحات
بسیار و برکت ایشان های شما رشد الحمد لله على ذلك اللهم ثبتنا على
محبتک ومحبة احبائک واحشرنا معهم برحمتک یا ارحم الراحمین
بعد از آنکه بمقتضای قضا و قدر ازین بزرگواران مانده شد
هراسیمه وار بهر جا که گمان آن میشد که شاید بوی دردی بمشام
جان رسد رسیده میشد و اظهار محروم ومردود ابس مانده گی نموده
بتضرع و ابتهال تمام التماس توجه خاطر مینمود و از عنایات ایشان
بشارت مبشر شده سرافرازیها می یافت و از بعضی بزرگواران
وقت ادام الله برکاتهم الی یوم القیامه بعد از آنکه بشارات
غیبیه والهامات لاریبیه یقین تمام حاصل شد که در زمره اولیای
کرام قدس الله اسرارهم داخلند و اساس اخلاص تأسیس یافت
بانفاس متبرکه استدعا دیافته شد و به ارشاد نامه امتیاز
فرمودند با این عنایتها که از اکابر وقت واقع میشد دل را
آرامی و قراری روی نمیداد شبی از بس که بیطاقتی روی نمود

واز

واز محروم ومردودی حاصلی کلفت بر کلفت میفزود در واقعه حضرت عزیزان علیه الرحمه
والرضوان ظاهر شده فرمودند که صبر کنید کسی را بر وقت شما میفرستانند
بعد از آن جناب هدایت مآب ارشاد انتساب صاحب الحالات القویه والملکات
المرضیه الجامع بین علمی الظاهر والباطن مقبول قلوب العالمین قبله السالکین
کعبة الطالبین حضرت عزیزان شیخ سیف الدین نور مرقده که یکی از خلفای
معتبر حضرت عزیزان علیه الرحمه والرضوان بودند که بدفعات از حضرت عزیزان
علیه الرحمه والرضوان رخصت یافته بودند که دعا و عنایت آنحضرت قدس سره
درباره این عزیز بنهایت بود در حضور و غیبت بانفاس متبرکه سرافراز
ساخته بودند بویرانه این مخلص تشریف آوردند و عنایت فرمودند که
چون التفات حضرت عزیزان علیه الرحمه والرضوان درباره شما بسیار بود
خواستیم که ما هم آنچه از دست ما آید درباره شما توجه خاطر خود را دریغ
نداریم این آمدن ما باشاره بزرگان ست ازین عنایت خوش وقتی
تمام روی داد و آنچه حضرت عزیزان علیه الرحمه والرضوان اشاره بآن کرده
بودند صورت تحقق پذیرفت مدت سه ماه کم بیش در ویرانه این مخلص
تشریف داشتند و از صحبت و خدمت ایشان فایده ها میرسید تا که درین
بین ماه مبارک رمضان آمد عنایت کرده ثلاثین نشستند پاره از فقرا
در ملازمت و خدمت ایشان معتکف شدند این مخلص نیز در سلک
خادمان میبود در آن ثلاثین بدفعات عنایت کرده فرمودند که آنچه
از حضرت عزیزان علیه الرحمه والرضوان بفقیر رسیده بود بشما تعلق دارد
هر که از اکابر و اصاغر که بملازمت ایشان می آمدند همین مرحمت را
اعاده میکردند بعد از آن چند دفعه تغیری در ذات اقدس ایشان

بودند
شده فرمودند که حضرت عزیزان قدس سره بفقیر مرحمت بسیار کرده
ونفسهای عجیب درباره فقیر ازان مظهر کرامت قدس سره واقع شده بود
امیدواری فقیر بسیار بود که ظهور این انفاس متبرکه بروجه کلی خواهد
شد آنچه دل میخواست تا بحال ظاهر نشده مانده بود الحمد لله والمنه که
اکنون ظهور کرد در اثنای این عنایتها بیتی میخواندند مضمون این که
هزار شکر که گریهای شب و سوزهای سحر ضایع و بی ثمره نشد و آن
بیت این بود گریه شام سحر شکر که ضایع نشد قطره باران ما گوهر
یکدانه **بعد ازان عنایت کرده فرمودند که** اکابر قدس الله اسرارهم
گفته اند که نفس بزرگان قدسنا الله باسرارهم الاقدس مانند عصای
حضرت موسی است علی نبینا وعلیه السلام که این عصا چوبی بود که حضرت
آدم صفی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از بهشت براورده بودند از ایشان
بطریق توارث بدست انبیا علی نبینا وعلیهم السلام دست بدست می آمد
در دست هیچ یک آنقدر ظهور نکرد که در دست حق پرست حضرت موسی
علی نبینا وعلیه الصلوة والتحیه ظهور کرد هزار یک معجزه دران عصا تعبیه بود
انچنین نفس عزیزی گاه چنان میشود که در جای ظهوری میکنند که در واسطه
بلکه در وسایط اصلا این نوع ظهور نکرده بود در ضمن این مرحمتها
عنایتهای بی غایت با این مخلص واقع میشد و بسبب امیدواری قوی می
گردید بدین امیدهای شاخ در شاخ کرمهای تو ما را کرد گستاخ
اللهم ارزقنا من برکات انفاسهم **خاتمه در بیان اموریکه دانستن**
آن ضرورست هر آدمی را که سعادت دنیا و آخرت بآن منوط است
بدانکه **حضرت حق سبحانه وتعالی** در ازل الآزال در میان ارواح بعضی را

بابعضی

میل
بابعضی بمناسبتی خلق کرده که بنابران مناسبت متجانس شده اند و باهم میل
کرده یکدیگر را شناخته اند و بعض دیگر بنابر عدم مناسبت باهم الفت
نیافته اند بعد ازانکه از عالم تقدس و اطلاق گرفتار سجن بدن و قید
بدن شده اند اشباح را بواسطه تناسب ارواح تعارف دست
داده یا مناسبتان روحانی در مرتبه تناکر مانده اند چنانچه حدیث
نبوی علی صاحبه التحیة والسلام که الارواح جنود مجنده فما تعارف منها
ائتلف وما تناکر منها اختلف مفید این معنی است تا مناسبت بیشتر
تجانس و تعارف قوی تر پس هر که با اشراف آدمیان آشنایی و دوستی
پیدا کرده اثر آشنایی ازلیست تا دوستی بیشتر مجانست قوی تر بنای
اکتساب فیض بر مناسبت و مجانست است هر کرا مناسبت روحانی
به بزرگان بیشتر وصول فیض از ایشان باو بیشتر چون مدار اکتساب
بر مناسبت است در تکمیل و تتمیم آن باید سعی نمود با مناسبتهای
قویه که بواسطه بی پروایی کم شود بلکه ضایع گردد و مناسبتهای
کم که بنابر تربیه و توجه کمال باید بر کرا با عزیزی مناسبت روحانی است
خواه آن عزیز در زمره احیا باشند خواه نباشند بر تقدیر عدم انکار
فایده میرسد نعوذ بالله انکار سدیست که ابواب فیوض و فتوح را
تمام میبندد و دمیسازد بعضی از قابلان را که حضرت وهاب علی الاطلاق
کمال قابلیت کرامت کرده موانع صوری از وصول بمطالب حقیقی
مانع میاید یا از خدمت عزیزی که استفاضه فیض از برکت صحبت
آن صاحب دولت روز بروز بلکه ساعت بساعت روی میداد
دور می اندازد یا با وجود نزدیکی از دل ایشان دور میسازد نعوذ

بالله من ذلک ه اگر از عرش افتد کس امید زیستن دارد ه کسی کز طاق
دل افتاد هرگز بر نمیخیزد ه دوری صوری سهل است چون رابطه درست
باشد مقصود حاصل است لیکن فایدهٔ حضور و صحبت بسیار قوی است
اکابر دین قدس الله اسرارهم از برای وا پس ماندگان ضروریات
شریعت و طریقت و حقیقت را املا نموده مقرر فرموده اند تا
مطالعهٔ مکتوبات ایشان نور الله مراقدهم بمنزلهٔ دریافت صحبت
سراسر سعادت آن بزرگواران قدسنا الله باسرارهم الاقدس باشد
و ازین فایدهٔ عظمی که منوط بدریافت صحبت است بالکلیه محروم نمانند
همچنین اگر دوستی از دوستان یا برادری از برادران یا فرزندی
از فرزندان بمقتضای قضا و قدر دور افتد لازم است که آنچه در
صحبت و حضور افاده می یافت املا نموده ارسال باید چون
نتیجهٔ السادات الکرام سلالة الاولیاء العظام میوهٔ نو رسیدهٔ حدیقهٔ بزرگ
زادگی خورد سال بزرگ فعال صاحب الوقار و التمکین فرزند ارجمند
و گل نو شکفتهٔ چمن آزادگی
عزیز الوجود معز الدین امیر شهاب الدین طول الله بقائه که آثار قبول
از زمان طفولیت تا به الیوم از جبین مبین این فرزند سعادت مند
قرین ظاهر و هویدا و آشکارا و پیداست بمقتضای قضای آسمانی
ازین فقیر دور افتادند اگر چه بخدمت کسی رفتند که همه مطالب دنیوی
و اخروی در صحبت ایشان که منبع خیرات است بسهل طریقی میسر شد و تمام
غایبا نیز از برکت ایشان طلب مطالب نمودن در خور لیکن خواستیم که
از بس وفور استعداد که آن فرزند سعادت مند راست هر چند فواید
بیشتر تعطش استعداد بدریافت زلال ینابیع حکمت زیاده تر است

از اینجانب

از اینجانب نیز فواید برسد مکتوباتی چند در بیان آنچه ضروریست در خاتمهٔ
بحمد الله که این نوشته ارسال داشته شد **المکتوب الاول** فرزند هوشمند
سعادت قرین صاحب الوقار و التمکین معز الدین سیادت مرتبت
سعادت منزلت امیر شهاب الدین طول الله بقائه و جعل وسیلة لوصول
الطالبین الی مقام القدس بقائه بدانند که هر کس بمقتضای فطرت اصلیه
قابل همه سعادتهاست اگر چه تفاوتی در قابلیات باشد بالمره مسلوب
القابلیت نیست صفات رذیله مکتسباتیست که از هم نشینی اراذل
کسب کرده شده است چنانچه مفید این معنی سوال و جواب ازلیست که از حضرت
رب العزه تقدست ذاته و تنزهت صفاته نسبت بارواح واقع شده که
همه ارواح بجواب بلی سرافرازی یافته اند و بعد از همراهی ارواح مقدسه
با بدان این دو طایفه که مومن و کافر پدید شده اند که همراهی مقتضیات
بدن جمعی را از آن سعادت که فطرت اذا خلیت و طبعها میخواست
و بنابران بسعادت جواب بلی مستعد شده بودند محروم ساخته و جمع
دیگر فریفتهٔ لذات دنیه بدنیه نشده اند و ضبط حال و استعداد اصلی
خود کرده اند تا که مانده اند بآن حال که بوده اند تا که بعضی از اکابر
اولیا قدس الله اسرارهم فرموده اند که همین زمان با آنکه چندین هزار
سال از آن قضیه گذشته است همان سوال و جواب را میشنوم بنای این
سخن بر آنست که نزد آنها که بدستیاری عنایت حضرت عزت جلت
نعمائه و عظمت آلائه از تقید بقید سجن زمان گذشته اند ماضی و استقبال
همه حال است چنانچه در بعضی احادیث نبویه علی صاحبها السلام و التحیه
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که من بینم برادرم

برادرم موسی علیه السلام را که با هفتاد هزار از بنی اسرائیل بزیارت حضرت خانه
می آید علما حدیث این غایت را عبارت از علم یقینی داشته اند اما محققین
صوفیه زکیه قدس الله اسرارهم بر حقیقت آن حرف مینمایند که ماضی
نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم حالست بقا حالت اصلیه منافات است و
مرتبه علیای آن اینست که تجربانکیت ازین مرتبه تا بآنجا که بالمره
فراموشی دست داده که با رسال رسل علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام
و تنبیهات ایشان نیز متنبه نشده اند چنانچه کافران رستم مراتب
بسیار و منازل بیشمار تست نزدیکست که بآنجا انجامد که غیر متناهی
محصور بین الحاصرین شده باشد پس باید سعی نمود که بعد ازانکه در ربقه
اهل اسلام در امده شد درین مراتب و منازل بیشمار سیر کرده قطع این
بوادی نموده بمرتبه علیا رسیده بسماع صدای ندای الست بربکم
و جواب بلی انت ربنا در حال استماع یافته شود چنانچه بعضی از
خواص مقربین را این سعادت حاصل است این سیر و سلوک بی آنکه عمل
شریعت غرا و ملت بیضا نموده شود ممکن نیست اگر از سالک در اثنای
سلوک برخلاف شرع امری واقع شود و آنچه با واردات روی
میداد روی دهد البته باید چنان داند که مکری از مکرهای خداوندیست
آنچه بصورت با و روی آورده رو بقفا دارد و گرچه روآرد بتو آن رو
قفاست پس علم شریعت سالک را ضروریست تا تواند بعمل آورد و باقتضای
مراتب و اعلای منازل مذکوره رسیدن وقتی میشود که از تحت تصرف زمان
برآید و اول و آخر ازل و ابد در نظر او یکی شود و این دولت آنگاه دست
خواهد داد که از مضیق شریعت بدر آید از برای این برامدن خلاصی یافتن

اکابر

اکابر طریقت قدس الله اسرارهم طبیبان حاذق اند فرموده اند که باید
مراقبه دل نمود و دل را بصقله ذکر حضرت معبود جل وعلا زدوده و شغلی
باید کرد که هیچ وقت غفلت دست ندهد مانند مرغی باش بر بیضه دل
پاسبان کز بیضه دل زاید مستی شور و قهقهه از مخالفان مشرب و مردم
بیحاصل دوری را ضروری باید دانست حضرت شفقت دستگاهی رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم درین باب فرموده اند فر کما تفر من الاسد
یار بد بدتر بود از مار بد از موافقان و یاران هم انکه باعث تذکر
و تفکر باشند و بسبب از دیاد مشغولی شوند نباید قطع کرد و نه باید دوری
خواست خلوت از اغیار باید نه زیار پوستین بهر دی آمد نه بهار
تا آنوقت که حضرت حق سبحانه وتعالی بمحض کرم خود چنان بخود مشغول
سازد که خود در میان نه گنجد آن زمان هیچ چیز بان کس منسوب نیست
در مملکت وجود سالک مالک و متصرف اوست سبحانه وتعالی اللهم زین
قلوبنا بنور معرفتک و لا تجعلنا من المحجوبین بحرمة النبی علیه الصلوة والسلام
و آله و رضی الله عن الطیبین الطاهرین ای نور دیده آنچه بگویمت بشنوید
زینهار والسلام علی من اتبع الهدی **المکتوب الثانی** فرزند ارجمند سعادت
قرین معز الدین امیر شهاب الدین بدانند که چون حضرت حق سبحانه وتعالی
بمقتضای حکمت بالغه که بنای نظام عالم برانست آدمیان را چنان خلق
کرده است که بعضی با بعضی الفت گیرند باید که از اقوال و افعال آنچه حاجت
است بقدر ضرورت باشد و دران اثنا سعی باید نمود که دل بجانب حضرت
حق سبحانه نگران باشد دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته
چشم دل جانب یار بی ضرورت نباید با کسی اختلاط ورزید مگر آنکه صحبت

بلغ المقابله

آنکس ممدّ تدین و مورث تذکر و تفکر باشد که هیچ سعادتی به ازین نیست
اگر اینچنین سعادت دست ندهد زاویه باید اختیار کرد و وقت
در آنجا شده نقصاناتیکه بمقتضای بشریت واقع شده بتضرع و ابتهال
تمام تدارک آن بتوبه و استغفار باید نمود و یقین باید دانست که
اقصای مطالب و اعلای منازل و مراتب رضای حضرت حق جل و علا است
و رضوان من الله اکبر سرا و علانیة خلاء و ملاء در تحصیل آن باید کوشید
همه اقوال و افعال خود را موافق الشرع بنیت خیر قصد میباید ساخت
تا این سعادت عظمی بدست آید اکابر طریقت قدسنا الله و ایاکم باسرارهم
القدس از برای وصول بمراتب عالیه اصولی قرار داده اند اصل اول
توبه است و توبه عبارتست از رجوع و رجوع هر کس از آن چیزیست که
آن کس در وست پس اگر در کفر باشد رجوع بایمان کند و اگر در سیئات
باشد رجوع بحسنات کند و اگر در سفاهت باشد رجوع بحلم کند و اگر در جهل
باشد رجوع بعلم کند توبه محتاج الیه است در جمیع مقامات و مبنی است
بر وی همه عبادات و لهذا حضرت رسالت مرتبت صفوت منزلت علیه
من الصلوة والتحیة اتمها و اکملها با کمال مرتبهٔ مغفوریت لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تأخر میفرمایند انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله
فی کل یوم سبعین مرة تحقیق این حدیث چنانچه بر محقق متبحر غیر
خفیست چنان مینماید که توبه و استغفار کردن بیرون آمدن از
ذنب است و ذنب عبارتست از آنکه طالب را از مطلوب محجوب
گرداند چون هرچه ماسوای حضرت حق سبحانه و تعالی است حجاب است
تا از همه ماسوی و از قیود وجود خود که اعظم حجب خود اوست کما قیل

وجودک

وجودک ذنب لایقاس به ذنب بیرون آمده نشود توبه محقق نگردد چون
همای همت حضرت رسالت مرتبت محبوبیت منزلت محبی مکرمت علیه الصلوة
والسلام والتحیة طیران در هوای هویت حق میکرد و دم از رفیق الاعلی
از شوق جناب مطلق میزد و عنان براق برق جنبش محبت را که بهمیز
در میدان طلب میتاخت در هیچ مقامی باز پس نکشید تا حدیکه
زلال متواتر دیده آن صدق کیش بیرون آمد از قید ناسوت خویش
تا حق سبحانه و تعالی ازین خبر داد که و ما کان محمد ابا احد من رجالکم و بر
کمال تحقق او در مرتبهٔ توحید اخبار کرد که و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
رمی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله پس محقق شد که هر قدمیکه
در هر مقامی میکند همت طالب فوق آن میبود آن مقام اول در نظر عالی
منظرش ذنبی مینمود که حسنات الابرار سیئات المقربین از وی بیرون
می آمد و ترقی مینمود و عروج بر عروج می افزود تا رسید بآنچه رسید
و دید آنچه دید پس اگر اتباع آن سرور صلی الله علیه و علی سره الانور
در خاطر داری و ناگزیر میشماری ع رو توبه کن از خویش که یکباره
گناهی ع اللهم ارزقنا اتباع حبیبک و اجعلنا من المحشورین تحت لوائه
بحرمة النبی و آله اصل دوم زهد است و زهد بیرون آمدن است باختیار
از جمیع لذات دنیا و مشتهیات هوا از جاه و مال و عظمت و جلال و از
دولت و اقبال و از جمیع آنچه بوقت مرگ باضطرار از آن بیرون
خواهد آمدن یعنی از آنها متلذذ و متبهج و متفاخر نباید بود پس
اگر بفضل حضرت ذو الافضال جلت نعمائه جاه و جلال و دولت و اقبال
حاصل باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مظفر بمرتبهٔ زهادت نیست

واین زهد عوام است اما زهد خواص بیرون آمدن است از طلب درجات
و آرزوی نعیم جنات کما قال النبی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان
علی اهل الله ابو سلیمان دارانی رحمه الله ازینجا گفت که الزهد ترک ما یشغلک
عن الله یعنی زهد عبارت است از ترک آنچه ترا از خدای تعالی باز دارد و شیخ
شبلی رحمه الله نیز ازین روی فرمود که الزهد تحویل القلب عن الاسباب
الی رب الاسباب یعنی زهد عبارت است از گردانیدن روی دل از جمیع
اسباب بحضرت خداوند اسباب پس حقیقت زهد آنست که از سر
زهد برخیزی و از عین پرهیز غرور آمیز و طامات وسواس انگیز
بی پرهیزی و از سر حسنات الابرار سیئات المقربین غافل نباشی
و یقین دانی که ✿ دلیکه بستهٔ بند حقیقت است مجاز ✿ بهیچ در نرسد
تا نماند از همه باز ✿ مجردانکه بشرط یگانه‌ها رفتند ✿ ز هر دو کون نکردند
چشم همت باز ✿ ز هر چه بسته شود راه رو حجاب وی است ✿ تو خواه
مصحف سی پاره گیر خواه نماز ✿ چو غنچه چند ز هم بسته چون خوری
یک چند ✿ بخنده همچو گل از خویشتن برون انداز ✿ تو خود حجاب خود ار نه
ز دوست خالی نیست ✿ بهر جهت که کنی روی از نشیب و فراز

اصل سیم توکل است

و حقیقت توکل بیرون آمدن است از رویت وسایط
و اسباب و تفویض کردن است جمیع امور را بحضرت رب الارباب
بارادت و اختیار چنانکه بمرگ از همه تعلقات باضطرار خواهد بیرون
آمدن و این نزدیک است بدانچه شیخ سری سقطی رحمه الله گفته که التوکل
الانخلاع من الحول والقوة یعنی توکل بیرون آمدن است از حول و قوه

یعنی

یعنی نه هر چه از تو ممنوع گردد منع آن از خویشتن بینی و نه هر چه بیابی
آن بیافت بقوت خویش دانی چون حال بدین منوال گردد بنده را
توکل درست شود و بعضی گویند توکل خود را بحق سپردن است چنانکه
توکیل شغل خود را بغیر سپردن است و حضرت حق سبحانه و تعالی در این
آیت دانی در آیت گفت وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین بیان
کرد که محک عیار نقد ایمان توکل است باز ضمان داری عنایت خود را
تقریر کرد که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه نه بینی که تا طفل بر حول و قوت
خود اعتماد می‌کند پدر و مادر از کار گذاری او شکیبائی نکنند چنانچه
حضرت مولوی رومی مست می قیوم میفرمایند ✿ طفل تا گیرا و تا پویا
نبود ✿ مرکبش جز گردن بابا نبود ✿ چون فضولی گشت و دست و پا نمود ✿
در عنا افتاد و در کور و کبود ✿ پس طفلان این راه را باید نیاز ✿ خویدن
درگاه نباشد و حضرت حق سبحانه و تعالی بدین اشارت کرد آنجا که گفت
وتوکل علی الحی الذی لا یموت یعنی توکل بر چنان زنده کن که هرگز نمیرد
واگر کار بکسی گذاری که مرگ بر وی روا بود بسا وقت هنگام کار
او را نیابی اما اگر کار بمن باز گذاری که از مردن دورم و همیشه با تو
در حضورم وحی ازل در دلم نزل هر گاه که مرا جوئی بیابی اگر چه در باب
توکل از اکابر سخنان بسیار واقع شده است لیکن بدین قدر اکتفا
افتاد که آنچه فرموده اند ازین دور نیست

اصل چهارم قناعت

قناعت بیرون آمدن است از شهوات نفسانی و تمتعات حیوانی
باختیار چنانکه بمرگ از همه بیرون خواهد آمد باضطرار مگر آنچه امر
زندگانی بدان منوط و کار معیشت انسانی بآن مربوط باشد که

ترک آن در ظاهر شرط نیست اما باید که دل را در قید آن ندارد تا آیینهٔ دل که
مرآت جمال نمای حضرت حق است بزنگار تعلقات غیر تیره نگردد **اصل پنجم عزلت است**
و منع عزلت بیرون آمدن باشد از آمیزش خلایق و انقطاع
کلی از غیر حضرت خالق مگر از خدمت شیخ کامل که تربیت او باشد تا باطن
او را آب انابت از چرک شرک خفی بشوید و آیینهٔ دل او را بصیقلات
ذکر حضرت باری سبحانه از زنگار تعلقات ماسوی بزداید مرید را
در بدایت حال که متوجه حضرت ذو الجلال و الملک متعال گردد از عزلت
چاره نیست تا بحبس حواس که مصدر کدورت و روزنهٔ آفات است
مدد نفس و وساوس شیطانی و معاونت هوا و آرزوهای جسمانی
منقطع شود ببندد این حواس را از غیب ریب که تا از شهادت
بری ره بغیب در چشم گوش زبان را ببندد که هر یک بران در جو
قفل بست بند و باید که نیت اهل عزلت نگاه داشتن خلق باشد از
شر خود نه نگاه داشتن نفس خود را از شر خلق تا متواضع باشد نه متکبر
اما در نهایت حال از خلوت معنوی چاره نباشد یعنی از خالی کردن
خلوتخانهٔ دل از ماسوای حضرت احدیت تا محل نزول تجلیات الهی
گردد حضرت رسالت مرتبت قدوسی منزلت علیه السلام والتحیه اشارت
بدین نموده آنجا که فرموده لن یدخل الملائکة بیتا فیه کلب و صورة التماثیل
چو از خانهٔ گل که تا صورتست ملک را چنین غیرت نفرت است چه گویی
تو در خانهٔ دل که او بود منزل خاص اسرار هو مخفی نماند که مرید را در
بدایت عزلت لازم است بر تقدیری که صحبت اخیار میسر نباشد خلوت
از اغیار باید نه زیار پوستین بهر دی آمد نه بهار اگر اینچنین صحبت

الر

دست ندهد از عزلت چاره نیست از اثر صحبت است هرچه درین عالم است
ابو عثمان مغربی رحمه الله علیه میفرماید که هر که خلوت را بر صحبت اختیار کند اختیار م
باید خالی باشد از جمیع اذکار مگر از ذکر حضرت پروردگار سبحانه و خالی
باشد از همهٔ ارادات مگر از طلب رضای حضرت رفیع الدرجات ما اعظم
برهانه و خالی باشد از مشاهدهٔ اسباب و متوجه بود بحضرت ملک وهاب
ما اعلی سلطانه و هر که بدین صفت نباشد خلوت او را بفتنه و بلیه
اندازد **اصل ششم ذکر است** و حقیقت ذکر بیرون آمدن بود از یاد هرچه
غیر حق است باختیار چنانکه بوقت مرگ بیرون آمده باید باضطرار و کلام
حضرت حق سبحانه و تعالی که فرموده واذکر ربک اذا نسیت مفید این معنی
زیرا که حذف مفعول نسیان از برای تعمیم است پس مضمون این کلام
هدایت انجام آن میشود که ذکر حضرت پروردگار باید که در وقت فراموشی
اغیار باشد یاد او سبحانه دیگری در خاطر نباشد تا ذکر شرکت نبود
و دل از شرک خفی و جلی خلاصی یابد چون پیش اطبا معالجه بضد است
مرض معنوی او مرکبست از نسیان خالق و اشتغال بخلایق پس معجون
معنوی لا اله الا الله که مرکبست از نفی و اثبات از جهت نفی ضد اشتغال
بخلایق است و از روی اثبات ضد نسیان خالق است مفید ترین معجونی
است در علاج این مرض و لایق ترین داروییست در ازالهٔ این
عرض و لهذا قال النبی علیه السلام افضل الذکر لا اله الا الله پس ذاکر باید که
در جانب نفی جمیع ماسوی را به تیغ لاقطع نماید و در جهت
اثبات مطلوب حقیقی را مشاهده نماید جلوهٔ محبوب در خلوت سرای
دل بی آنکه بجاروب لا خاشاک اغیار را رفته شود ممکن نیست

یار غیوریست در آنجا که غیر آمده باشد نتواند شد پس ذاکر را واجبست که
دل خود را که آیینهٔ جمال نمای جناب مطلق و مظهر و مظهر جملهٔ صفات
خویست چنانکه حدیث خلق آدم علی صورته اشارت بدین معنیست
بمصقلهٔ ذکر الله که لکل شیء صقالة وصقالة القلب ذکر الله از زنگار سوی
و کدورت تعلقات ما عدا بزداید تا جمال حضرت شاهی را درین آیینهٔ
الهی تواند مشاهده کردن نظم ببینی جمال حضرت عین الله آن زمان که آیینهٔ
دل تو شود صادق الصفا مناسب این حال و موافق این مقالست
حکایتی که آورده اند که پادشاهی بود بغایت صاحب جمال که نقش
مثال او را نقاش وهم و خیال در صفحهٔ هیچ خاطری ننگاشتی و هر که
تمنای لقای او کردی حیات خویش را گم انگاشتی عالمی شیفتهٔ
دیدار و آشفتهٔ رخسار او بودند اما هیچ کس زهرهٔ تمنای وصال
و طاقت مشاهدهٔ جمال او نداشت و چون پادشاه از برای نوازش
عاشقان مشتاق و سوختگان آتش فراق خویش گاه گاه از خانه
بیرون آمدی رخسار چون آفتاب را بشبگون نقاب پوشیدی از آنکه
گفته اند دلبر در رخ خویش نمیتوان نگریست که هم فروغ خود
او را حجاب میگردد اگر طرفی از نقاب مرتفع شدی و آفتاب جمال
او پرتوی زدی دمار از جان عاشقان زار و سوختگان بیقرار
بر آوردی صد پرده بدرد ز پس پرده هر زمان از رخ چو پرده
بر فکند تا جها کند عاشقان سوخته و صادقان غم اندوخته نه
طاقت مشاهدهٔ جمال داشتندی و نه تاب صبوری و نه مجال ادراک
وصال یافتندی و نه احتمال دوری چون پادشاه درد و بیقراری

عشاق

عشاق دیده و ناله و زاری بیدلان مشتاق شنید از لطف بی غایت و کرم
بی نهایت فکر تدبیر کار ایشان کرد عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست و گر نه طبیب هست پس مصلحت چنان دید که قصر
از برای او بیارایند و او بقصر در آید و آیینهٔ مصیقل صاف در برابر دریچهٔ
قصر دارند و پادشاه از دریچه نظر در آیینه اندازد تا چون آفتاب
روی او از آیینه تابد هر عاشقی از پرتو آن جمال بهره یابد چون
قصر بیاراستند و آیینه مصیقل کردند هر صبح و شام از برای پرورش
عاشقان بی صبر و آرام بر سر آن قصر رفتی پادشاه و آنگهی در آیینه
کردی نگاه روی او زان آیینه مرتافتی هر کس از رویش نشانی یافتی
پس اگر مشاهدهٔ جمال باکمال پادشاه حقیقی ازلی و محبوب لم یزلی
را که هفتاد هزار حجاب نور و ظلمت فرو گذاشته است تحقیق طلب
میکنی و تمنای لقای او داری آیینهٔ دل را که بزنگار تعلقات ماسوی
تیره گردیده بذکر حق سبحانه مصیقل و مصفا ساز نظم همچو آهن گرچه تیره
هیکلی صیقلی کن صیقلی کن صیقلی و چون آیینهٔ دل صقالت پذیرفت
آیینه وار در مقابلهٔ دریچهٔ هر صفتی میدار تا پادشاه از قصر مجد و علا
و عظمت و کبریا نظر در آیینهٔ دل تواند انداخت تا از مشاهدهٔ پرتو جناب
جمالش ذره صفت در رقص و حرکت آیی نظم گر تو میداری جمال
یار دوست دل بدان کآیینهٔ دیدار اوست دل بدست آور
جمال او ببین آیینه کن جان جلال او ببین پادشه تست بر
قصر جلال قصر روشن ز آفتاب آن جمال پادشاه خویش را در دل
ببین عرش را در ذره حاصل ببین گر ترا بینا شود یک گنج باب

خورشید
در درون ذره بینی آفتاب سایه در خورشید کم بینی مدام خود همه
بینی والسلام پادشاه چون نظر در آینهٔ دل عاشق کند و آینه صاف بود
جمال با کمال خود در آن آینه مشاهده کند عاشق جمال خود شود دیگر
نظر از آینهٔ دل عاشق باز ندارد عاشقانیکه آینهٔ دل بذکر الهی صیقل
کرده اند و جمال معشوق درو دیده این گفته اند ما فتنه در توییم
تو فتنه در آینه ما را نگاه در تو ترا اندر آینه تا آینه جمال دید
تو حسن خویش تو عاشق خودی ز تو عاشق تر آینه کلام معجز
نظام حضرت ملک علام که یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله
بقلب سلیم اشارت بدین مقام است چه سلامت او عبارت از صفائیت
اوست اندیشه را رها کن دل ساده شو تمام چون روی آینه که
بنقش نگار نیست چون ساده شد نقش همه نقشها در وست
آن ساده رو ز روی کسی شرمسار نیست چون روی آهنین ز صفا
این هنر بیافت تا روی دل چه باید کو اعتبار نیست ای نور دیده
و سرور سینه از فواید ذکر این قدر باید دانست که چون نور ذکر
در دل افتد زمین بدن بدان نور روشن گردد که و اشرقت الارض
بنور ربها و سر آیت یوم تبدل الارض غیر الارض ظاهر گردد و بر مقتضای
فاذکرونی اذکرکم ذاکریت بمذکوریت و مذکوریت بذاکریت
مبدل شود بل وجود ذاکر چون سایه در پرتو آفتاب وجود مذکور
متلاشی گردد و حقیقت توحید و هو معکم اینما کنتم جمال نماید
اللهم اجعل لنا ذرة الوجود مرآة جمال المشهود اصل هفتم توجه است
و حقیقت توجه تولا است بخدا و تبرا است از ماسوی از آنکه سالک

بلغ المقابله

بس

بلا
سبیل هدی تا خلیل آسا بر جمیع ماعدا از سر غیرت پشت پا نزند و
احب الافلین از غیر اعراض نکند توجه حقیقی که وجهت وجهی
بدان اشارتست دست ندهد به پشت پا زده جامی دو کون
را هنوز ز شرم چشم خجالت به پشت پا دارد و تا دم نفی
اما الیک فلا بر جبریل دقایق صعود نزند تا ز عروج قیود شهود
به بردو سلام اطلاق وجود مبدل نگردد در آتش اگر افگندت
بجبر بکن چون خلیل خداوند صبر در افتادن ار برسدت جبریل
که داری بمن احتیاج ای خلیل نگو ورکه اما الیک فلا که میترسم از
غیرت پادشا ز غیرت بکن اتباع خلیل مزن دست در دامن
جبرئیل که گر غیر او را کنی اختیار رسد آتش غیرت کردگار جنان
آتشی کو ز ردی اثر جهان را بسوز اندازیک شرر مقصود ازین توجه
آنست که دیدهٔ ظاهر را از مظاهر بدوزد بل باید که اختلاف مظاهر
خلایق را بنور احدیت حضرت خالق بسوزد لاجرم گوید مرا غیرت
بر آن دارد که چشم از غیر بر دوزم ز خفاش آتشی سازم خیال ماسوا
سوزم سید الطایفه شیخ جنید قدس سره میفرماید که اگر سالک صادق
هزار هزار سال در راه حق سبحانه قدم زند پس یک لحظه از آن حضرت
غافل ماند آنقدر سعادت که در آن یک لحظه ازو فوت شده بیشتر
از آنست که هزار هزار سال حاصل کرده است قضا نیارم کردن دمیکه
بی تو گذشت و آه چه سود که مقدور جز قضای تو نیست باری در جمیع
مقامات شهود و مراتب قیود نیز باید که روی به آنحضرت دارد و علاقه
قلبی را منقطع نگرداند بدیار که باشم ملازم تو بود دل رقیبا اگر

بگذارد که در دیار تو باشم **فصل هشتم صبر است** صبر بیرون آمدن بود
از لذات جسمانی و حظوظ نفسانی و حبس کردن نفس در محبت عبادات
و اثبات قدم بر مجاهدات سالک را از صبر چاره نیست زیرا که اگر سالک
نفس اماره را در بوته مجاهدت نگدازد و از برای تزکیه و تصفیه
با سوز آتش صبر نسازد هر آیینه در الوان عذاب نار که عبارتست
از فراق پروردگار بایدش سوخت پس صبر بر انقطاع مألوفات
و محبوبات فانی اولیست از صبر بر عذاب جاودانی آری گندم
رنج آسیا نکشیده جزو ترکیب انسانی و اصل سرمایه زندگانی نگردد
سنگ سرمه تا شکسته و دل در شکستن نابسته مدد روشنایی و قوت
بینایی نشود زر که در بوته نگدازد از کدورت غش صفا نیابد پروانه
که با سوز آتش نسازد از دولت وصال شمع شفا نیابد الصبر مفتاح
الفرج کلامیست محقق باید که سالک خود را در مقام صبر متمکن دارد تا سعادت
فرج مستعد شود قال الله سبحانه فاصبر کما صبر اولوا العزم صابر بودن
با اهل عزم که از کبار انبیا علیهم صلوات الله اند مشابه بودنست بمضمون
من تشبه بقوم فهو منهم صابر از ایشان معدود خواهد بود اللهم
جعلنا من الصابرین **فصل نهم مراقبه است** مراقبه پیوسته چشم
بطرف دوست داشتن است و همت بر مشاهده دیدار او گماشتن
و متعرض نسمات نفحات الهی و مترصد جذبات تجلیات نامتناهی
بودن و از سر غیرت دیده از غیر جمال حضرت دوختن و وجود
اثنینیت را از سبحات وجه باقی احدیت سوختن بساط مجاهدات
طی کردن دل مرده را با نور مشاهدت حی کردن از سخط او بر رضایش

آویختن

آویختن و از وی هم بدو گریختن که اعوذ بک منک از تو بتو گریزم چه کنم
بیش که ره دم قصه بدبست که دهم انوار آفتاب صحرای قدم دیدن و از تنگنای
باریکی حدوث رمیدن کار هر کس نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم بعضی از اکابر مشایخ قدس الله اسرارهم فرموده اند مراقبه
آنست که چون بنده اطلاع حق سبحانه بر خفیات اسرار خویش را داند پیوسته
این علم را نصب العین خود سازد و در احوال و اقوال خود رضای ملک
متعال را ملاحظه کند و خطاب جناب باری را در امر و نهی بر خود جاری داند
فصل دهم رضاست حقیقت رضا خروج است از خواست خود و دخول
در خواست محبوب باختیار چنانکه بمرگ خروج است باضطرار یعنی تخلی از ناسوت
ادنی و تجلی بلاهوت اعلی و خواست از میانه برداشتن و با دوست بی‌غرض
صحبت داشتن مراد محبوب را مراد خود انگاشتن و یکبارگی ترک اختیار خویش
کردن پس رضا از خویش فانی شدن است و بدوست باقی گشتن و ترک
اختیارات و مرادات به نیل حاجات ملاقی گشتن اکابر قدس الله اسرارهم
گفته اند این مقام اعلی معارج عشاق و اقصی مدارج ارتقای سالکان
مسالک جناب قدم است وصول بی اتصال و انفصال با حضرت ذو الجلال
و الجمال اینجا دست دهد انخفاضی که موجب ارتقاست و فنایی که سرمایه
بقاست اینجا روی نماید لقای ازلی اینجا مشاهده افتد لقای لم یزلی اینجا
حاصل آید عاشقان سرمست و رندان از دست رفته از دست صهبای تجلیات
حق بقدح صدق در اینجا نوشند عارفان عریان از لباس قیود شهود
خلعت صافی سلطنت از اطلاق وجود در اینجا پوشند حضرت
سید الکونین که رافع استار البین اند علیه الصلوة والسلام ازین مقام

خبر داده اند آنجا که گفته اند ان لله اختص لخواص عباده شرابا فاذا شربوا
طابوا و اذا طابوا طاشوا و اذا طاشوا طاروا و اذا طاروا و بلغوا و اذا
بلغوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا انفصلوا و اذا انفصلوا
فنوا و اذا فنوا بقوا و اذا بقوا صاروا ملوکا فهم فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر الهی بحرمة آنانکه بمقام قرب تو رسیده اند ما گم کرده راهان را
در راه درار و از حضیض ناسوتیت باوج لاهوتیت برار بحرمة النبی و آله
الاخیار الابرار علیهم التحیة و الاسرار مکتوب بیستم فرزند ارجمند سعادت قرین
معز الدین امیر شهاب الدین زید رشده بدانند که اکابر طریقت را قدس الله
اسرارهم در تخلیص طبیعت از علایق بشریت و عوایق آدمیت که شرط
وصول باقصای مراتب عبودیت است طرق مختلفه است که هر یک بنا بر فاید
که منظور ایشان شده آن طریق را اختیار کرده بعنایت الهی رسیده اند
تا بجه رسیده اند همه مقبول و مستحسن و موصلست بمطلب حقیقی حضرت حق
سبحانه و تعالی که هادی که مطلقست توفیق سلوک کرامت کناد بدانند که
بعضی از اکابر قدست اسرارهم طریقه رابطه را اختیار کرده اند و آن چنانست
که طالب صادق صورت آن عزیزی که این نسبت را ازو یافته باید در
خیال خود گیرد و نصب العین خود سازد و خود را دران بکلی محو کند که
زبان حال او مترنم باین مقال شود که سر تا پایم فدای سر تا پایت
خوش حال سالک که باین دولت برسد تو مباش اصلا کمال اینست بس
رو در وی گم شو وصال اینست بس این گم شدن را در حصول کیفیت غیبت
و بیخودی تاثیر تمام است چون سالک بتمام قوی متوجه شده خود را
دران محو ساخت بعنایت بی غایت حضرت عزت عزت اسمائه و عظمت

آلائه کیفیت بیخودی روی میدهد بعد ازان باید تماما خود را بان کیفیت بیخودی
در دهد تا قوت یابد و حلاوت بر حلاوت افزاید حضرت قطب الاقطاب غوث
الاصحاب شفابخش خاطرهای دردمند حضرت خواجه نقشبند قدس سره
میفرموده اند که چون این سعادت روی دهد مرابان خود را بان بیخود
ده اکنون قبله توجه باید که همان بیخودی شود و اگر خاطر شوش دهد باید که
احضار صورت مرشد کند امیدست که دفع شود و الا سه نوبت نفس را
باید که بسخن و بقوت بزند چنانکه از دماغ چیزی را براند و خود را خالی سازد
بعد ازان باز خود را بطریقه مذکوره مشغول سازد و اگر همچنان خاطر عود
کند باید که بعد از تخلیه بطریق مذکور سه نوبت بگوید استغفر الله من
جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و سامعا و ناظرا و لا حول و لا قوة
الا بالله و دل را بدین استغفار بزبان موافق دارد و اگر بدین نیز
دفع نشود و در دل چند نوبت تامل کلمه لا اله الا الله کند بدین طریق که
لا موجود الا الله تصور کند و اگر بدین نیز دفع نشود چند نوبت تجدید
این کلمه طیبه را بگوید و الله را مد کشد و بدل فرود آرد بعد ازان بتمام
قوی متوجه صورت مرشد شده خود را بان در دهد تا را دران شک نیست که
غیبت معهوده و کیفیت بیخودی روی میدهد چون بعنایت بی غایت
حضرت ایزدی جل ذکره آن کیفیت دست داد بالکلیه خود را بان بیخودی
باید داد با خودی کفر بیخودی دین است هر چه غیر آنست نفی میباید کرد
مختار بعضی از اکابر آنست بجای صورت مرشد نقش لا اله الا الله یا اسم
مبارک الله را در صفحه نوشته یا در حوالی سینه یا دل بطریق تخیل
گرفته بنظر حس یا خیال متوجه آن شود بحیثیتی که خود را تماما بان نقش حسی

تا خیال دهد تا کیفیت بیخودی روی نماید بر متأمل دقیق نظر غیر خفیست که
مقصود از توجه به بعضی امور کونیه خواه صورت مرشد باشد چنانچه
با خیال او خواه نقش کلمهٔ طیبه یا اسم مبارک الله که ذلک دفع خواطر
متفرقه و تفریغ دل است از کثرت صور کونیه تا آثار کثرت در غلبهٔ وحدت
اضمحلال یابد و ناچیز شود و طالب متوجه را بسر حد نسبت غیبت و بیخودی
کشد و آنچه متوجه الیه است آن نیز منمحی شود و شکی در آن نیست که
متوجه الیه هر چیز باشد این مطلب حاصل است پس اگر امر متوجه الیه را
مناسبتی با مطلوب حقیقی باشد یقین که تأثیر او بیشتر خواهد بود و مناسبت
نقش کلمهٔ طیبه یا اسم مبارک الله یا هر یک از اسمای حسنی بحضرت مسمی
تقدست ذاته معلوم است از ینجا معلوم شد که نقش اسم مبارک بنا بر
دلالت داشتن بواسطهٔ لفظ بر ذات اقدس تأثیری تمام در حصول
کیفیت بیخودی داشته پس اگر متوجه الیه لفظ دال باشد که دلالت
او بیواسطه است تأثیری قوی تر خواهد داشت بنا برین است که سلطان
العارفین برهان المحققین قطب الاولیا غوث الاصفیا حضرت سلطان
خواجه احمد الیسوی العلوی و اصحاب ایشان قدسنا الله باسرارهم
الاقدس بنفس اسم الله متوجه شده تمام قوی خود را بان اسم اقدس
در میدهند تا باندک مشغولی کیفیت بیخودی دست میدهد پوشیده
نیست که اسم مبارک من وجه کونیست و من وجه ربانیست از وجه
نقشش که حرف و صوتیت کونیست از وجه مدلولش ربانیست بلکه
رب است در اشتغال بلفظ تمام توجه بجانب معنیست که احدیت
صرف است قهرمان احدیت به تیغ انوار آثار ظلمات کثرت خواطر را

قطع

قطع کرده بساط انبساط خود را در فضای بی منتهای دل سالک میاندازد
و بساط خودی او را بالکلیه در می چیند و بمرتبهٔ بیخودی میرساند مخفی
نماند که از بعضی از منتسبان حضرت سلطان الاولیا سلطان ابراهیم
ادهم منقول است که از برای تحصیل تفریغ خاطر از صور کونیه که شرط
حصول کیفیت بیخودی است بیکی از محسوسات مانند کلوخی یا سنگی و غیر آن
متوجه میشده اند و اهل طریقه که چشم ظاهری را با آن میدوخته اند و مژه
بر هم نمیزده اند و جمیع قوای ظاهریه و باطنیه متوجه آن میشده اند تا
آن غایت که خواطر بالکلیه مندفع میشده و کیفیت بیخودی دست
میداده از ینجا گرفته اند بعضی از مشایخ متأخرین که یاران خود را
میفرمایند که چشم خود را گشاده دارید بما متوجه باشید و مژه بر هم
نزنید و این مصراع را که لوح محفوظ است پیشانی یار پیر خط خود
ساخته اند و مشق و ورزش نسبت میکنند و بعضی از اکابر قدس الله اسرارهم
و اوصل الینا انوارهم فرموده اند که نوع عالی از توجهات قبله توجه
حضرت عزت عز شانه و تم برهانه باشد عاری از لباس حرف و صوت
عربی و فارسی و نباید گذاشت که بلا بث حوادث جسم و جوهر و عرض
زحمت آرد ذکر بلا کم و کیف عبارت از ینست ذکر بلا کم و کیف بس عالیست
لیکن مقدر هر کسی نبود بنا برین گفته اند که اگر نتوانند بنا بر حدیث رأیت
ربی نورانیا بلکه بنا بر آیت عالی درجات الله نور السموات والارض حضرت
عزت شمل شانه و کمل برهانه را بر صفت نورانیت نا متناهی در برابر
بصیرت دارد بعضی دیگر عنایت کرده اند که اتم توجهات بحضرت
حق و اکمل مراتب حضور مع المطلوب المطلق آنست که جمیع قوای

ظاهره و باطنیه را از تصرفات مختلفه باید معطل ساخت و خاطر را باید از همه
خواطر پرداخت و متوجه بحضرت حق سبحانه بر وجهی که معلوم حق سبحانه است
یعنی چنانکه اوست در واقع باید شد این توجه توجهیست مجمل مطلق
هیولانی صفت گوییا مبین این حالست آنچه گفته اند نه ندانم چه هرچه
هستی تویی خدای بلندی و پستی تویی بعضی دیگر هدایت کرده فرموده اند که
اگر کسی وجود را از مبدأ تا منتهی مراتب تجلیات حضرت حق سبحانه و تعالی
ملاحظه نماید و این معنی را علی الدوام در برابر بصیرت خود دارد و نبیند
مگر وجود مطلق و وجود مقید و حقیقت وجود را در هر دو یکی شناسد
و اطلاق و تقیید را از نسبت و اعتبارات او داند شک نیست که این
ملاحظه او را حالتی عظیم بخشد و ذوقی تمام دهد بر صاحبان بصیرت
و ذوق پوشیده نیست که حاصل طرق ثلثه اخیره توجه بمسمیست یقین که
توجه بمسمی عالیتر و موثرتر است از توجه باسم و توجه باسم فایق ترست
از توجه بغیر آن لیکن طریق اول ازین طرق ثلثه بسیار مشکل است لایق بحال
مبتدی نیست و اگر بر صفت نور تصور کند احتمال دارد که بنور قایم جسم
اشتباه کند و در ضلالت افتد پس این توجه عالی بصاحبان مرتبه علیه
لایق باشد نه بمبتدیان که ضعیف استعداد و بیماران طریقتند اما طریق
ثانی ما پیش ازین قرار داد بوده ایم که در اشتغال بلفظ توجه تمام بجانب
معنی است که مسمای آن لفظ است این توجه که بمسمی بواسطه لفظ است نیز توجهیست
مطلق هیولانی صفت لیکن توجه کردن بجانب معانی که باز آخود اسمایی
دارند بتوسیط اسمای آسانترست از آنکه بواسطه اسمای روبی
آورده شود بنابرین لایق بحال مبتدیان دانسته اسما را واسطه ساخته اند

پس حاصل طریقه حضرت سلطانیه با طریق ثانی یکیست و اما طریق ثالث بنای آن
بر وحدت وجود است مسئله وحدت وجود از غوامض مسائل تصوفست
پس البته لایق بحال مبتدی نخواهد بود اکابر بکه اختیار کرده اند از برای
مبتدیان اختیار کرده اند بلکه از مردمیکه استعداد آنرا دارند اختیار
نموده و الله اعلم باسرار عباده اللهم ارزقنا من حالاتهم واکشف لنا
القناع من رموزات مقالاتهم مکتوب چهارم در بیان انوار که
منبع المعالی
سالک را در اوقات اشتغال بذکر روی میدهد فرزند ارجمند عزیز الوجود
معز الدین امیر شهاب الدین زید رشده بدانند که سالک چون روی
بغیب النفس آرد و از شهادت آن و از آفاق غیبا و شهادةً موصل
باشد اول پرده که در نظر او آید پرده مکدر باشد آتش زبانه ذکر را
بر سنگ دل باید زد تا آتش خفی که دران تعبیه است بظهور آید و مشتعل
شود بعد ازان آن مکدر بکبودی نقل کند تا اشتغال بذکر بیشتر الوان
صافی تر بود و کمتر لیکن باید که در لقمه احتیاط کند که از وجه حلال باشد
و بمقتضای حظ نفس نباشد بلکه بقصد قوت طاعت و قوام بدن از
برای قیام بر عبادت باشد چون تمام لقمات چنین باشد و اشتغال
بذکر بر وجه کمال شود بوبیای خوش بمشام رسیدن گیرد و الوان منور
در نظر آید و مشاهده روحانیان اتفاق افتد و الوان مختلف
مثل سرخ و سفید و زرد و سیاه و سبز در نظر او نماید و این اثر قوت
آتش ذکر باشد بعد ازین چون آتش ذکر وجود ملطخ بلقمات حظوظ
و ملوثات لذات معاصی بکلی سوخته شود فنا حاصل شود دیگر
نور نفس بظهور آید و پرده او کبود خوش رنگ بود بعد ازان

نور دل طلوع کند و پردهٔ سرخ و عقیق رنگ باشد سالک را از دیدن آن نور
ذوقی عظیم بدل رسد و استقامتی در سلوک پدید آید بعد از آن نور سر
پرتو انداز دد و پردهٔ او سفید باشد و درین مقام علم لدنی کشف شدن
گیرد بعد از آن نور روح انسی اشراق کند و پردهٔ زردی بغایت خوش
آینده باشد از دیدن او نفس ضعیف شود و دل قوی گردد بعد از آن نور
خفی که روح القدس شارت بدوست در تجلی آید و پردهٔ او سیاه
باشد سیاهی بغایت صاف و عظیم با هیبت که باشد که از خوف دیدن
این پردهٔ سیاه سالک فانی شود و رعشه بر وجود او افتد مقصود
آنکه آب حیات جاودانی درین ظلمات تعبیه است هر که در پرتو نور حضرت
مصطفی علیه الصلوة والسلام خود را جا داد و در ظل حمایت ایشان
گریخت خضروار بمنبع آب حیات که مطلع انوار صفات است رسید
و از کوثر عنایت جام محبت در کشید و مستعد آن شد که ملک متعال بصفت
بصفت جمال و جلال بروی تجلی کند مرد باید که درین مقام بجواهر که درین
ظلمات ودیعت است التفات ننماید تا سکندر صفت از چشمهٔ حیات
محروم نماند و بقدم صدق درین ظلمات میرود و دل را قوی میدارد
والبته باید که بهیچ صورتها و آوازهای سهمناک خائف شود تا نور
خفی از کمین غیب بظهور آید بعد از آن ترس بانس مبدل شود چون
داد این مقام داده باشد نور مطلق که صفت خاص حضرت حق سبحانه است
منزه از حلول و اتحاد و متقدس از انفصال و اتصال متجلی شود و پردهٔ
او سبز باشد و آن سبزی علامت حیات شجرهٔ وجود باشد این تجلی را
آثار بسیار است اول فنای سالک بعد از آن مشاهدهٔ احوال عجیبه مثل

انشقاق آسمان و تبدیل زمین و تسییر کوهها و انتثار ستارگان و تکویر
آفتاب و ماه و انکدار هر دو و کواکب سیاره و باز داشتن در عرصات و باز
خواستن حساب در ترازو و کاه گذرانیدن بر صراط و در آوردن در درکات
و بر آوردن بر درجات و سایر اموری که متعلق بآخرت است محقق نماند که
نور خفی را تجلی از بالای سر باشد و در عالم شهادت هیچ نوری به و نماند
و هر دو سالک را در بدایت تجلی فانی گرداند و نور روح از نور آفتاب
عظیم تر باشد و با هیبت تر و غالبا تجلی او از پس پشت بود و احیانا از جیب
و رهست هم باشد و نور سر بزهره ماند اما از و نورانی تر بود و لطیف تر
و تجلی او در مواجه باشد و خود را بر جسم سالک زند و در وجود وی
گم شود و سالک را فانی گرداند چون سالک از آن حال باز آید علوم بسیار
در باطن خود جمع بیند که هرگز نخوانده باشد و نشنیده چون آن نور
خود را در جسم او زند در همهٔ وجودش تصرف کند خود را بر مثال آینهٔ منور
بیند چنانکه گوشت و پوست و جامه که در تن او باشد همه این نور گشته
باشد و نور دل بماه ماند در طور اول و لیکن نقطهٔ حقیقی که در آن ماه
تعبیه است در برابر دل سالک بظهور آید و در وقت تجلی خود را بر جانب
چپ سالک زند و او را فانی کند و در قلب صنوبری گم شود و درین
حالت انوار غیب و احوال عجیبه بر سالک طاری شود و نور نفس گرد بر
گرد سالک فرو گیرد و آن نور بآب ماند صافی که آفتاب بر وی افتاده باشد
و از آنجا عکس بر دیوار افتاده و تجلی نور نفس را قوت آفتاب
نباشد اما نور دیگر که بیند چون شمع و مشعله و چراغ انوار ارواح
طیبه باشد از جنس انس و ملا اختلاف مراتبهم و تفاوت اقدارهم و

آنکه آسمان و ستاره گان و آفتاب و ماه ببیند آن ملکوت ملک آفاق باشد
و ملک ملکوت انفس و گاه باشد که انوار ارواح ملایکه مقرب و انبیا و اولیا علیهم
السلام باشد و شعلهای آتش که در بدایت ببیند علامت عبور سالک
باشد بر عنصر آتشی وجود خود و پریدن در هوا و رفتن در هوا و نشان
گذشتن او باشد بر عنصر هوا و شنا کردن در دریا و رودخانها
و رفتن بر روی آب دلالت کند بر گذشتن سالک بر عنصر آبی وجود
خود و در آمدن در کوچها و خانها و دیوارها علامت عبور سالک است
بر جزو خاکی او که شخص انسانی مرکب است ازین و هر وقت که اجزای وجود
سالک از ظلمات لقمات حظوظی پاک شود آتشهای خوش رنگ صافی
سریع الحرکة فی الصعود در نظر آید و هواهای صافی نورانی و آبهای منور
و کوچهای فراخ و سراهای عظیم و پاکیزه و فرشهای خوب گسترده و انواع
نعمتها مشاهده کند و اگر اجزای وجود سالک ملوث باشد بلقمات حظوظی
و ملطخ باشد بظلمات هوا بخلاف این مذکورات ببیند چون آتشهای
پر دود و سهمناک بطی الحرکة و روی می افتد و او را میسوزد و همچنین
منازل مخوفه و محلهای پرهول هرچه ازین جنس باشد و گاه ببیند که
حیوانات موذیه مثل مار و کژدم و شیر و گرگ و غیر آن با او زحمت میرسانند
اینها صورت نفس اماره باشد بقدر آنکه ظلمات لقمات حظوظی بصفای
لقمات حقوقی مبدل گردد صفات ذمیمه بصفات حمیده مبدل میشود
و این صور کریهه بصور سلیمه چون گوسفند و آهو و مرغان خوش رنگ
خوش آواز مبدل میشود و گاه باشد که صورت حیوانی خلع شود
و بصورت انسانی ملبس شود و خود را سالک نماید هرچند صفای

لقمه

لقمه حقوقی بیشتر حسن این صور بیشتر و حسن این صور علامت
حسن سیرت سالک بود ازین سخنان معلوم شد که رعایت لقمه بر سالک
واجب و لازم است پس سالک باید که در باب لقمه احتیاط بلیغ
بجای آرد نعوذ بالله اگر بحرام مبتلا شود باید که جز بمقدار سد رمق
نخورد و اگر شبهه باشد از توسع احتراز کند و در حلال از اسراف
پرهیز کند هنوز اشتها باقی باشد که خود را باز دارد تا ثقیل نشود
و خواب غلبه نکند و از ذکر باز نماند و در خوردن باید که نیت قوت
طاعت باشد نه حظ نفس تا لقمات او حقوقی باشد نه حظوظی که نفس را
نیز حقی هست که رعایت آن باید کرد و باید که امر وسط را رعایت کند
تا افراط و تفریط نه افتد و امتثال بفرمان واجب الاذعان کلوا و اشربوا
ولا تسرفوا کرده باشد و در ورع نیز از حد در نگذرد که حضرت حق
جل و علا میفرماید که انه لا یحب المعتدین از حد در گذشتن
در ورع آن بود که حلال را بر خود حرام کند محقق باید که شیطان را ناری
بصورت نور پس سالک باید تا نور صورت را بشناسد تا در غلط
نه افتد باید دانست که نور شیطانی چون لعبتی باشد از آتش اما بد رنگ
و پرده او بر روی زمین بتند همه بساط برنگ سرخ تیره گردد نقطهای
خون سیاه بر روی آن سر خط طاری شده و دل از دیدن آن انقباض یابد
و ذکر بدشواری گفته شود و همه اعضا متألم شود چنانکه گویا او را
کوفته اند درین وقت باید پناه بمرشد کرد و در پناه او گریخت
و بذکر مشغول شد آن لعبت بزمین فرو میرود و پردهای بدرنگ
ناچیز میشود و خفتی در وجود سالک پیدا میشود و ذکر صافی بر زبان

مشتبه آن است که جواز او پیدا نشود [illegible]

او جاری میشود و آتش ذکر متصاعد میشود و وقت خوش روی میدهد
بدانکه وضو را نوریست عظیم که خلوت تاریک را روشن می کند و آن نور
بقرص آفتاب ماند که در برابر پیشانی سالک ظاهر شود چندانکه سالک
نظر گمارد که او را ببیند او بالاتر میرود تا وقتیکه در بالای خلوت گوشهٔ
پدید می آید و آن قرص از بالای سالک مرتابد و همهٔ خلوت روشن
میدارد بیشتر اوقات ظهور این نور وقتی باشد که سالک از وضو
ساختن مراجعت کرده در خلوت آمده باشد و بگذاردن نماز
شکر مشغول باشد آنچه مذکور شد در اوقات بدایتست اما در نهایت
آن قرص را که بالای دید در عین صدر خود ببیند که از آنجا بیرون
می آید اما قرص او از قرص آفتاب لطیف تر باشد و انوار او هم قمر
و از کسوة لونی بیرون آمده اما سالک مبتدی اگر کنار خلوت انوار
ببیند و الوان روشن مشاهده کند نه روشنی که بدان نقوش خط را
توان دید اثر قوت آتش ذکر باشد و گاه باشد که دایرهٔ در مقابل
سالک ظاهر شود و انوار ملون از او بیرون می آید همچون چشمهٔ
آب از وی بیرون جهد این علامت تبدیل صفت نفس امارهٔ فی لوامه
باشد بصفت ملهمه و مطمئنه کما اللهم نور قلوبنا بنور معرفتک
و زیننا بالاخلاق المرضیه و الملکات الرضیه و لا تجعلنا من المغرورین

مکتوب پنجم در بیان حال مرشد و مسترشد فرزند سعادتمند معز الدین
امیر شهاب الدین زید رشده بدانند که مرشد چون آهنگریست
و مسترشد همچون آهن و ارادت دستیار آتش افروز و ذکر حضرت
حق سبحانه چون آتش پس باید که طالب آتش ذکر را در آتش خانهٔ دل

بلغ [illegible]

خود

خود را فروخته بدستیاری ارادت التماس تربیت از حضرت مرشد دامت
برکاته کند تا تربیت در حق او ضایع نشود و مرشد مأمور در این مثل نکرده که
آهن سردی میکوبد چون مرید ارادت خود را درست کند باید که بوظایف
عبادات مشغول باشد و تکاسل نورزد و صلوات را چنانچه حق آنست
بجای آرد باید دانست که آدمیان در باب نماز چهار طایفه اند اول
تارکانند دوم ساهیانند سیم حافظانند چهارم دائمانند اما
طایفهٔ اول که تارکانند آنانند که حق سبحانه و تعالی میفرماید که اولئک
کالانعام بل هم اضل حیف و دریغ باشد که سخن از ایشان گفته شود
و وقت را ضایع گردانیده شود چون حضرت حق سبحانه ساهیان را
بویل یاد کرده حال شقاوت تارکان را از آن قیاس باید کرد طایفهٔ
دوم که ساهیانند دو قسم اند یکی آنکه شومی نفس اماره و دنیای
غدار ایشان را از نماز و اوقات آن غافل ساخته تا که نماز را از
وقت در گذرانند و وساوس شیطانی و هواجس نفسانی حجاب ایشان
شده بجایی که از آنکه نماز از وقت بگذرد و قضا شود باک ندارند
حضرت حق سبحانه از احوال عقوبت مآل ایشان خبر داده آنجا که
فرموده فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون الآیه قسم دوم
آنانکه چون وقت نماز شود بنماز مشغول شوند اما بصورت در نماز
باشند و بمعنی در بازار خرید فروخت کنند یا بزراعت و عمارت
و غیر آن علی تفاوت حالاتهم و مراتبهم مشغول باشند بیچاره زحمت کشند
و در طلب آب طهارت دویده و وضو ساخته و از خانه بیرون
آمده بمسجد در آمد چون وقت مناجات شد مناجات را بگذاشت

و سیر باز ار رفت در زمرهٔ آنان داخل شد که در حق ایشان واقع است
آنکس که نیافت داغ نایافت بس است این قسم از ساهیان عوام
مومنانند بعد از عقوبت در دوزخ اگر در عقیده فسادی ندارند
امید بهشت باشد ان شاء الله طایفهٔ سیم که حافظانند ایشان از خواص
مومنانند چون وقت نماز در آید روی بنماز آرند و پشت بر دنیا
و هر چه در انست کنند و چنانچه شرط نماز است باقامت رسانند بدانکه
اکابر گفته اند که چنانچه هر چیزی را قالبی و روحیست نماز را نیز قالبی
و روحیست قالب صلوة ارکان اوست از قیام و قرأت و رکوع
و سجود و روح صلوة مراقبه و حضور و شهود است مراقبه نصیبهٔ قلب است
در حدیث نبوی علی صاحبها التحیة والسلام آمده که ان الله لا ینظر الی
صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم مناجات با حضرت
قاضی الحاجات بحقیقت کار قلب است پس باید که مصلی دل خود را مراقب
دارد و نگذارد که غیر در و خطور کند منزل پادشاهان باید پاک باشد
و اگر نه بیم آن باشد که بسطوهٔ قهر سلطانی مبتلا شود نعوذ بالله
من ذلک حضور نصیبهٔ سر است و شهود نصیبهٔ روح پس حافظان
باشند که صلوات خمس را در اوقات مستحبه بشرایط ادا نمایند
حضرت حق سبحانه در کلام مجید خود از احوال ایشان خبر داده حیث
قال والذین هم علی صلوتهم یحافظون اولئک فی جنات مکرمون طایفهٔ
چهارم دائمانند و ایشان خاص الخواص باشند چنانچه حضرت حق جل
و علا از میان آدمیان ایشان را بخصوصیت یاد کرده آنجا که میفرماید
ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا

الا المصلین الذین هم علی صلوتهم دائمون این طایفهٔ علیه را از حضرت
شهود کار بجائی رسیده باشد که طرفة العینی غافل نباشند زبان حال ایشان
مترنم باین مقال باشد که بیت همه خیال تو بینم بخواب و بیداری همه جمال تو
بینم بهر چه در نگرم مصرع بعضی از اکابر مشایخ قدس الله اسرارهم گفته اند که
حالی قبل الصلوة کحالی فی الصلوة اما نشان درستی این مقام آن باشد که
تا روح در قالب ماست قالب و روح صلوة را نگذاریم بعضی از
مغروران جاهل میگویند که سر ما مشغول بنماز است باین سخن گمراه شده
ترک قالب نماز میکنند این محض گمراهی و عین شقاوت است چنانکه
از بعضی بدبختان عصر ما شنیده میشود که میگفته اند که ما حر شده ایم
ایشان از آن قومند که حق سبحانه در شان ایشان گفته سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون جای ایشان قعر جهنم باشد نعوذ بالله من المکر
والاستدراج نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا من یهده
الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له مکتوب ششم مکتوب ششم
ثمرهٔ شجرهٔ ولایت فرزند ارجمند سعادتمند عصمت قرین منور الملک
و میر شهاب الدین طول الله بقائه بدانند که در اصطلاح صوفیهٔ زکیه
قدس الله اسرارهم اسم ذات اقدس که عبارت از اسم مبارک الله
است که مسمی است بجلاله این اسم مبارک را سه اطلاق است یکی آنکه
این اسم مبارک را اطلاق می کنند بر ذات مطلقهٔ مجرده از جمیع
نسبت و اعتبارات که از نسبت تجرد و اطلاق دوم آنکه این نام
مبارک اطلاق میباید بر مرتبهٔ الهیه که احدیت جمیع اسما فعلیه
وجوبیه است سیم آنکه این نام مبارک را گفته میشود و از و خواسته

مبشود احدیت جمع جمیع اسما فعلیه و انفعالیه وجوبیه و امکانیه را مسمای
این نام مبارک باعتبار اول مدرک و مفهوم و مشهود نمیتوانند بود
کما اخبر هو عن نفسه ولا یحیطون به علما و از روی مرحمت و شفقت
حذر فرموده چنانکه گفته و یحذرکم الله نفسه و آن مرتبه لا تعین است
پس ازین مرتبه است مرتبه تنزلات وجودیه که انواع آن پنج است
نزد کسی که تعین اول و ثانی را یک مرتبه عد کرده والا شش است
اگر چه افراد و اشخاص آن از تحت شمار بیرون است هریک ازین مراتب
مظهری است و مرآتی که آن ذات اقدس دران ظهور کرده باعتبار
این ظهور است مدرکیت و مفهومیت و مشهودیت تعین اول عبارت
ازان است که حضرت او تعالی و تقدس خود را بجمیع اسما و صفات
و شئونات و اعتبارات در ازل الآزال دانسته کلیا اجمالیا لیکن درین
مرتبه اسما و صفات و شئونات و اعتبارات از یکدیگر و از حضرت
ذات ممتاز نیستند بلکه دران مندرج و مندمج اند چون اندراج
درخت و شاخ و برگ و میوه در دانه احدیت جمع اسما که در معنی
دوم و سیم این نام مبارک مذکور شد اشارت بتعین اول است لیکن
معنی سیم از دوم اشمل است چنانچه مخفی نیست تعین ثانی عبارت
ازانست که حضرت او سبحانه در ازل الآزال خود را بجمیع اسما و صفات
بطریق تفصیل دانسته که ذات از صفات و صفات از یکدیگر ممتاز
این مرتبه فرع مرتبه اول است بفرعیتی که تفصیل مر اجمال را دارد
حقایق ممکنات عبارت ازین صور علمیه تفصیلیه است هرگاه که
حقیقی ازین حقایق را آنچه شرط وجود خارجی اوست روحا و مثالا

و جسدا بحصول پیوست بر طبق آنچه در حضرت علم بود بخارج می آید پس
اعیان خارجیه فرع صور علمیه آید در اصطلاح این طایفه علیه
زکیه قدس الله اسرارهم و افاض علینا انوارهم تعین اول را
حقیقت محمدیه میگویند پس همه اعیان خارجیه و همه حقایق
فرع حقیقت محمدیه باشند هرچند که آن موجود خارجی کعبه معظمه
مکرمه باشد پس کسی که حقیقت کعبه را بر حقیقت محمدیه تفضیل کرده
و چون ازو پرسیده اند چنان وجه گفته که مراد من بحقیقت کعبه گل
و خشت نیست بلکه آن ذات اقدس است که دران جلوه گر است
پس اگر حقیقت واجبی را بر حقیقت محمدیه تفضیل کرده باشم چه عجب این سخن
ازان گوینده عجب تر از عجب است که از راه صواب بمراحل دور افتاده
زیرا که اگر ظهور مراد است چنین است که مظهر نیست و اگر حلول مراد است
نعوذ بالله من ذلک تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس این سخن نه موافق
اصطلاح و نقل است و نه مطابق دریافت و عقل بلکه سخنی است مجرد
رای بی آنکه او را اصلی باشد و اگر توجیه کرده شود که چون جهت سجود
الهی در حضرت کعبه ثابت است و در غیر آن نه و تفضیل از جهت واحده
معینه است مقتضای تفضیل مطلق نمیکند میتوان گفت که این سخن
چندانی موجه نمی نماید زیرا که اگر مراد در اصل تفضیل این میبود آن
سخن که مراد من بحقیقت کعبه گل و خشت نیست بلکه آن ذات
اقدس است حاجت نبود که مسجود الیه حضرت خانه است چنانچه
آیت عالی درایت فول وجهک شطر المسجد الحرام مفید این معنی است
با آنکه مسجود الیه ساختن که بنا بر دفع توهم مسجودی و معبودی است

جای این سخن جناب معرفت آیات
حضرت شیخ احمد سرهندی اند
در نسخهٔ خود نوشته اند

دلالت بر فضیلت از انجهت نیز ندارد و عزتی که مع غنا الاطلاق لقدست
ذاته و تنزهت صفاته بکسی دهد و از دیگری باز دارد اگر استحقاق
ذاتی و عدم آن منشا باشد دلالت بر فضیلت میکند و الا فلا و مانحن فیه
از قبیل ثانیست با آنکه استحقاق در کجاست ممکن که عدم محض و نابود صرفست
زبان حال او مترنم باین مقالست که نه نیامدم از خانه چیزی نخست
تو دادی همه چیز من چیز تست عطایی که در جای شده در جای دیگر
نشده اگر ناشی از عنایت و عدم عنایت باشد دلیل فضیلت نیست
خیانکه اگر محض بکسی احسانی کند بنا بر عنایت و مرحمتی که با او دارد و از
دیگری باز دارد بنا بر عدم عنایت تفضیل اول بر ثانی ازین جهت
کرده میشود و اگر ثانی را با احسانات غیر متناهیه سرافرازی بخشیده
باشد که هیچ کس را توهم آن نمانده باشد که عدم احسان خاص بنا بر عدم
عنایتست چه محل آنست که بنا بر احسان مذکور و عدم آن اول بر ثانی
تفضیل یابد حضرت سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات صلی الله
و علی آله و سلم هر چه از عالمست همه طفیل اوست صلی الله علیه و سلم
چه گنجایش داشته باشد که توهم تفضیل جزئی بر آن حقیقت جامعه
کرده شود و العجب ثم العجب ثم العجب ممن یدعی اتباعه و یقول انا نقتدون
علی آثاره الم یسمع قوله سبحانه یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا
تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون حفظ الله
المسلمین عن الاجترا علی امثال هذه الاقوال و عن الاشتغال بما لا یهم
من الاقوال و الاحوال تمت المکتوبات بعون الله الرافع الی المقامات

مکتوبات شش گانه که در خاتمهٔ کتاب حجة الذاکرین است بنام فرزند
ارجمند امیر شهاب الدین است این چند بیت در ذیل مکتوبات بطریق وفق ورود یافته

ای شهاب الحق و الدین بعد ازین — سعی کن تا وارهی از آن و این
شش صحیفه سوی تو ارسال یافت — آفتاب از مطلع خوی تو تافت
شش جهت را نور ده زین شش صحف — کم یطوف حولک من لم یطف
هر که ورزد آنچه گوید زین سبق — پا نهد بر تارک هفتم طبق
گرچه باشد جسم با کش در میان — هست روحش همدم روحانیان
بلکه در جایی که آنجا جای نیست — جای میرا گفتن آنجا گفت نیست
سینه اش آیینه شش رو شود — جمله ذرات شهادت گو شود
شاهد مشهود گردد جمله یک — اندرین معنی نباشد هیچ شک
زین شهاب الدین که گفت گو بدست — قصد هیکل نیست استعداد اوست
هر که استعداد دارد ای غنیمتش — اوست مقصود از خطاب ای یقین
ای بسا حاضر که باشد در خطاب — لیک باشد غایب از روی جواب
وی بسا غایب که نبود در خطاب — لیک باشد حاضر حاضر جواب
کن کثیر الخط من لب اللباب — نال خطاب الفصل من فصل الخطاب
آفتابی تافت از روی رو متاب — تا نمانی همچو دوران در حجاب

تمت تمام

و ایضاً جمهور المشایخ رحمهم الله تعالی یجهرون و فعل الجمهور
هو المعتمد علیه فاقتصر

در ینمسئله که حضرت مرشد و مقتدای جمع معلومان عزیز
ادام الله برکاتهم که در سلسلهٔ فقریهٔ شریفهٔ جهریه
و کبرویهٔ علیهٔ مصطفویه بوده اند بسنت و طریقت اولیا
کرام و مشایخ عظام عمل نموده بجهت صلاح حال
طالبان و تعلیم و آداب مسترشدان و ترغیب
غیر ایشان علی وجه الاعتبار رجاءً علی طاعت الله
ذکر جهریه و کبرویهٔ علیهٔ مصطفویه را اختیار
کرده و عمل نموده با همراه اصحاب خود نشسته
اوراد و اذکار که از جملهٔ اسم اعظم اسماء الله که
هو هست یعنی ذکر اره بسبیل جهر و علانیه بران
اشتغال مینمایند که سنت سنیهٔ علیهٔ انبیا
بجای آورده اند شرعاً در ینصورت این عمل
از این عزیز درست و مقبول و مشروع باشد
و قول الله اکبر بالجهر مشروع طبقات حنفیه

و قول شخصی که این عمل نامقبول میگفته باشد
و اگر این شخص تحقیر و تصغیر این عزیز میکرده
باشد مستحق تعزیر بدرهٔ مناسب علی رأی الحاکم
الشرع نهایت آنکه ... در ... شده باشد
بشرایط یابد سواء بوجود ... باشد

من اذی غیره بفعل او قول بغیر ولو بغمز العین کما فی التاتارخانیة
اذا المومن اثم عظیم غنیة المتملی الاشباه
فی الکبری رجل یذکر الله جهراً و آخر یمنعه یعزر
لانه منع عما امر الله تعالی ملا فصیح الدین و تحفة الفقه
من اذی مسلماً بغیر حق یجب التعزیر شرح مختار
و عن مغیرة بن شعبة ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول جهراً دبر صلوة المکتوبات

اذا السماء انشقت واذا الارض

اذا السماء انشقت

قسم اثنى ١

٨

اذا السماء انشقت واذا الارض

اذا السماء انشقت واذا الارض

عزتلو مرحمتلو افندی حضرتلری حضرتلری [illegible] محبت [illegible]

[illegible] طرف [illegible] بیورلدیغی [illegible] تعالی وجود [illegible]

حضرتلری اکر طرف [illegible] جناب [illegible]

[illegible] واقف اولوب [illegible]

